



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



عمران  
علیهما السلام

www. **Ghaemiyeh** .com  
www. **Ghaemiyeh** .org  
www. **Ghaemiyeh** .net  
www. **Ghaemiyeh** .ir

# ملائکہ جن شیطان و انسانہا می اولیہ

(تفسیر موضوعی المیزان)



به اهتمام: سید مهدی امین  
با نظارت: دکتر محمد بیستونی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

# ملائکه از دیدگاه قرآن و حدیث

نویسنده:

مهدی امین

ناشر چاپی:

بیان جوان

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

## فهرست

|    |                                                                                       |
|----|---------------------------------------------------------------------------------------|
| ۵  | فهرست                                                                                 |
| ۱۳ | ملائکه از دیدگاه قرآن و حدیث (تفسیر موضوعی المیزان)                                   |
| ۱۳ | مشخصات کتاب                                                                           |
| ۱۳ | فهرست مطالب                                                                           |
| ۲۱ | تقدیم به                                                                              |
| ۲۱ | متن تأییدیه حضرت آیه‌الله محمد یزدی                                                   |
| ۲۲ | متن تأییدیه حضرت آیه‌الله مرتضی مقتدایی                                               |
| ۲۲ | متن تأییدیه حضرت آیه‌الله سیدعلی اصغر دستغیب نماینده محترم خبرگان رهبری در استان فارس |
| ۲۲ | مقدمه ناشر                                                                            |
| ۲۴ | مقدمه مؤلف                                                                            |
| ۲۵ | بررسی ذهنیات مردم درباره ملائکه، جن و شیطان                                           |
| ۲۶ | بررسی معارف قرآن در این زمینه                                                         |
| ۲۶ | چرا این عوامل را نمی‌بینیم؟                                                           |
| ۲۷ | آثار عمل ملائکه                                                                       |
| ۲۷ | فصل اول: ماهیت و وظایف ملائکه                                                         |
| ۲۷ | ذات ملائکه، نوع تکالیف و وظایف آن‌ها                                                  |
| ۲۸ | وجود غیر جسمانی ملائکه                                                                |
| ۲۹ | شکل حقیقی ملائکه و زمان ظهور آن                                                       |
| ۳۰ | مفهوم تمثیل جسمانی ملائکه                                                             |
| ۳۱ | هدف وجودی ملائکه                                                                      |
| ۳۱ | موضع و موقعیت ملائکه در عالم خلقت                                                     |
| ۳۲ | وظایف ملائکه در خدمت انسان                                                            |
| ۳۲ | ملازمه وظایف ملائکه با ماهیت آن‌ها                                                    |

|    |                                          |
|----|------------------------------------------|
| ۳۲ | سه وظیفه اصلی ملائکه                     |
| ۳۳ | واسطه بودن ملائکه بین خدا و عالم مشهود   |
| ۳۳ | مفهوم پر و بال یا نیروی حرکت ملائکه      |
| ۳۴ | طبقه‌بندی ملائکه - مشخصات و اسامی        |
| ۳۵ | محل سکونت ملائکه و نحوه حرکت آن‌ها       |
| ۳۶ | سرعت حرکت و سرعت عمل ملائکه              |
| ۳۶ | نقش ملائکه در تدبیر امور عالم            |
| ۳۷ | نقش ملائکه در حوادث                      |
| ۳۸ | وظیفه ملائکه در شب قدر                   |
| ۳۹ | مفهوم معارج ملائکه و مقامات آن‌ها        |
| ۳۹ | مقامات و مأموریت‌های مختلف ملائکه        |
| ۳۹ | سلسله مراتب ملائکه در انجام وظایف        |
| ۳۹ | تقدم ملائکه از نظر وظایف و قرب الهی      |
| ۴۱ | ملائکه حامل عرش الهی و حال و اعمال آن‌ها |
| ۴۲ | فصل دوم: عبادت؛ احوال و اعمال خاص ملائکه |
| ۴۲ | عبودیت، اراده و قول و فعل ملائکه         |
| ۴۲ | نفی غفلت و استکبار از ملائکه             |
| ۴۳ | ترس ملائکه از خدا و معصومیت آن‌ها        |
| ۴۴ | هماهنگی عبودیت و وظایف در ملائکه         |
| ۴۴ | مالکیت الهی به اعمال و آثار ملائکه       |
| ۴۵ | امکان اطاعت و امکان معصیت در ملائکه      |
| ۴۵ | عبادت ملائکه و بندگان مقرب الهی          |
| ۴۶ | شهادت قولی ملائکه                        |
| ۴۶ | نحوه دعا کردن ملائکه                     |

- ۴۷ ..... مفهوم حرف زدن خدا و ملائکه
- ۴۸ ..... مفهوم آمدن خدا و ملائکه
- ۴۹ ..... تفاوت جنس ملائکه با جنس شیطان
- ۴۹ ..... تفاوت حرکت ملائکه با سایر جنبنندگان
- ۵۰ ..... تفاوت روح ملائکه با روح انسان
- ۵۰ ..... میزان علم ملائکه به غیب و شهادت
- ۵۱ ..... میزان دسترسی ملائکه به غیب
- ۵۱ ..... محدودیت علم ملائکه نسبت به غیب
- ۵۲ ..... فصل سوم: عالم ملکوت
- ۵۲ ..... مفهوم ملکوت و طرف ملکوتی اشیاء
- ۵۳ ..... ملکوت آسمان‌ها و زمین
- ۵۳ ..... چگونگی مشاهده ملکوت
- ۵۵ ..... ملکوت و امر هر موجود
- ۵۶ ..... حقایق عالم ملکوت و حفظ اسرار آن
- ۵۷ ..... مفهوم آسمان‌های ملکوت و آسمان دنیا
- ۵۸ ..... فصل چهارم: رابطه انسان و ملائکه
- ۵۸ ..... اختلاف وجودی انسان و ملائکه
- ۵۹ ..... تفاوت کرامت ملائکه و انسان
- ۵۹ ..... برتری انسان بر ملائکه و عوامل آن
- ۶۰ ..... خدمت ملائکه در حرکت کمالی انسان
- ۶۰ ..... سجده ملائکه به انسان در آفرینش
- ۶۱ ..... دانش انسان به علم الاسماء و جهل ملائکه
- ۶۳ ..... خضوع ملائکه در مقابل عالم بشریت
- ۶۳ ..... خدمات عمومی و خصوصی ملائکه به انسان‌ها

- ۶۴ ..... رابطه تکوینی ملائکه با سعادت انسان
- ۶۴ ..... ولایت ملائکه
- ۶۵ ..... مهلت ملائکه تا آخرین روز زندگی بشر
- ۶۵ ..... دعای ملائکه در پذیرش توبه انسان‌ها
- ۶۷ ..... صلوات ملائکه به رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله و آل او
- ۶۷ ..... شرایط شفاعت ملائکه
- ۶۸ ..... دانشمندان مورد لعن ملائکه
- ۶۸ ..... کمال انسان و تبدیل باطن او به ملائکه
- ۶۹ ..... ملائکه، جزئی از اجزای ایمان بشری
- ۶۹ ..... ضرورت ایمان به ملائکه
- ۷۰ ..... ایمان و تصدیق ملائکه
- ۷۰ ..... فصل پنجم: وظیفه ملائکه در حفظ انسان و اعمال و گفتار او
- ۷۰ ..... ملائکه محافظ انسان و اعمال او
- ۷۲ ..... ملائکه محافظ عمل و نیت انسان
- ۷۲ ..... ملائکه نویسنده و تشخیص کیفیت اعمال
- ۷۳ ..... دو ملک مسئول ثبت و حفظ اعمال
- ۷۴ ..... دو ملک مسئول ضبط الفاظ و گفتار
- ۷۴ ..... ملائکه محافظ انسان از حوادث
- ۷۵ ..... نقش مراقبت ملائکه و تحول جوامع انسانی
- ۷۵ ..... فصل ششم: وظیفه ملائکه در انزال وحی الهی
- ۷۵ ..... انحصار هدایت با وحی به وسیله ملائکه
- ۷۶ ..... همراهی ملائکه و روح در نزول وحی
- ۷۷ ..... القای روح و نزول وحی
- ۷۷ ..... ملائکه وحی و اقسام تکلم خدا



- ۷۸ ..... برگزیدگان و رسولان از ملائکه و انسان
- ۷۹ ..... عمومیت رسالت ملائکه
- ۷۹ ..... شکافته شدن آسمانها با وحی و عبور ملائکه
- ۸۰ ..... سرعت حرکت در نزول ملائکه
- ۸۱ ..... نقش ملائکه در صیانت از وحی تا ابلاغ
- ۸۲ ..... ملائکه مأمور نزول و مراقبت وحی
- ۸۳ ..... کیفیت محافظت اخبار غیبی حوادث زمین
- ۸۴ ..... پرتاب شهاب جهت حفظ اخبار آسمان
- ۸۵ ..... مراقبت الهی از وحی نزد ملائکه و بعد از آن
- ۸۵ ..... شهادت خدا و ملائکه در صحت نزول وحی
- ۸۶ ..... تشخیص تکلم ملائکه با رسول و نبی و محدث
- ۸۷ ..... مفهوم محدثه بودن مریم و تکلم ملک
- ۸۸ ..... تکلم ملائکه با القای معانی در انسان
- ۸۹ ..... گفتار یا القای خاطرات ملکی
- ۹۰ ..... تشخیص القای ملائکه و القای شیطان
- ۹۱ ..... تأثیر ملک یا شیطان در رؤیا و حدیث نفس
- ۹۲ ..... فصل هفتم: جبرئیل و ملائکه وحی
- ۹۲ ..... روح الامین
- ۹۳ ..... جبرئیل - روح القدس، روح الامین
- ۹۳ ..... نفی ملک بودن روح
- ۹۴ ..... جبرئیل حامل روح، و روح حامل قرآن
- ۹۴ ..... روح القدس، و تأیید انبیاء
- ۹۴ ..... شش ویژگی جبرئیل
- ۹۵ ..... شدید القوی بودن جبرئیل

- دستیاران جبرئیل - نگارش و حمل وحی ..... ۹۶
- نفی حاجز بین جبرئیل و خدا و رسول ..... ۹۶
- نفی تصرف جبرئیل در قلب رسول خدا صلی الله علیه و آله ..... ۹۷
- رؤیت حضور جبرئیل در افق اعلی ..... ۹۸
- رؤیت مجدد جبرئیل در سفر معراج ..... ۹۹
- حمایت خدا و جبرئیل از رسولان خدا صلی الله علیه و آله ..... ۱۰۰
- عقاید باطل و دشمنی یهود در مورد جبرئیل ..... ۱۰۱
- فصل هشتم: ملک الموت و وظیفه تحویل گیرندگان جان ..... ۱۰۲
- تحویل انسان به ملک مسئول قبض روح ..... ۱۰۲
- ملک الموت و کارکنان او ..... ۱۰۲
- مأموریت حساس زیر دستان ملک الموت ..... ۱۰۳
- وجود سلسله مراتب در ملائکه مأمور اخذ روح ..... ۱۰۳
- خطاب ملائکه در لحظه مرگ متقین ..... ۱۰۴
- خطاب ملائکه در لحظه مرگ کفار ..... ۱۰۵
- خطاب ملائکه در لحظه مرگ مستضعفین ..... ۱۰۵
- زمان رؤیت ملائکه به وسیله کفار ..... ۱۰۶
- نحوه شکنجه و اخذ جان مرتدین به وسیله ملائکه ..... ۱۰۷
- تسلط ملائکه به کفار در جنگهای صدر اسلام ..... ۱۰۸
- فصل نهم: نقش ملائکه در قیامت ..... ۱۰۸
- وضع ملائکه بعد از به هم پیچیدن آسمان‌ها ..... ۱۰۸
- زمان شکافت آسمان و نزول ملائکه ساکن آن ..... ۱۰۹
- عروج پنجاه هزار ساله ملائک در قیامت ..... ۱۰۹
- تعداد ملائکه حامل عرش الهی در قیامت ..... ۱۱۰
- صف ملائکه و صف روح در روز قیامت ..... ۱۱۰

- ۱۱۲ ..... وضع ملائکه در نفخه صور
- ۱۱۲ ..... استقبال ملائکه از مؤمنین در نفخه صور
- ۱۱۳ ..... بشارت ملائکه به مؤمنین در قیامت
- ۱۱۳ ..... دو ملک مسئول جلو راندن انسان در قیامت
- ۱۱۴ ..... ملک قرین انسان و وظیفه او در قیامت
- ۱۱۴ ..... ولایت و همراهی ملائکه با مؤمنین در آخرت
- ۱۱۴ ..... ملائکه خازن بهشت
- ۱۱۵ ..... نوید رسانی ملائکه به اهل بهشت
- ۱۱۶ ..... دین صحیح و انحصار شفاعت ملائکه
- ۱۱۶ ..... خازنان دوزخ
- ۱۱۷ ..... تعداد ملائکه موکل سقر یا خازنان دوزخ
- ۱۱۷ ..... ملائکه مسئول آتش در جهنم
- ۱۱۸ ..... فصل دهم: امدادهای غیبی ملائکه در صدر اسلام
- ۱۱۸ ..... امداد ملائکه در جهاد و جنگهای صدر اسلام
- ۱۱۹ ..... ملائکه نازل شده در جنگ خندق
- ۱۱۹ ..... تعداد و نحوه شرکت ملائکه در جنگ‌ها
- ۱۲۰ ..... فصل یازدهم: وظیفه ملائکه در بشارت و هلاکت
- ۱۲۰ ..... ندای روح القدس و ملائکه در تولد دو پیامبر
- ۱۲۱ ..... تعداد و مأموریت ملائکه بشارت و هلاکت
- ۱۲۲ ..... چگونگی تمثیل و تکلم ملائکه بشارت و هلاکت
- ۱۲۳ ..... نزول ملائکه برای عذاب جوامع فاسد
- ۱۲۴ ..... هلاکت قوم لوط، شرایط و محل حادثه
- ۱۲۵ ..... مفهوم همزمانی آمدن ملائکه و نزول عذاب
- ۱۲۶ ..... فصل دوازدهم: اعتقادات باطل در مورد ملائکه

- ۱۲۶ ..... نفی عقیده باطل تصرف جن و ملک در تکوین
- ۱۲۷ ..... نیاز ملائکه و جن و انسان به خدا
- ۱۲۷ ..... شرک در پرستش ملائکه
- ۱۲۸ ..... نفی عقیده باطل الوهیت ملائکه
- ۱۲۸ ..... نفی اعتقادات مشرکین در پرستش ملائکه
- ۱۲۹ ..... عدم رضایت ملائکه مورد پرستش
- ۱۳۰ ..... نفی عقیده باطل منکرین انزال وحی
- ۱۳۱ ..... تصورات باطل مشرکین در رسالت ملائکه
- ۱۳۱ ..... عقاید فرقه‌های مختلف مشرک در زن بودن ملائکه
- ۱۳۲ ..... نفی عقیده باطل زن بودن ملائکه و توالد آن‌ها
- ۱۳۲ ..... نفی اعتقادات مشرکین در مورد ملائکه
- ۱۳۳ ..... درباره مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

## ملائکه از دیدگاه قرآن و حدیث (تفسیر موضوعی المیزان)

### مشخصات کتاب

ملائکه از دیدگاه قرآن و حدیث (تفسیر موضوعی المیزان)

به اهتمام: سیدمهدی امین

با نظارت: دکتر محمد بیستونی

### فهرست مطالب

موضوع صفحه

تأییدیه آیه‌الله محمد یزدی رئیس شورایعالی مدیریت حوزه علمیه ۵۰۰۰

تأییدیه آیه‌الله مرتضی مقتدائی مدیریت حوزه علمیه قم ۶۰۰۰

تأییدیه آیه‌الله سید علی اصغر دستغیب نماینده خبرگان رهبری ۷۰۰۰

مقدمه ناشر ۸۰۰۰

مقدمه مؤلف ۱۲۰۰۰

بررسی ذهنیات مردم درباره ملائکه، جن و شیطان ۱۷۰۰۰

بررسی معارف قرآن در این زمینه ۱۸۰۰۰

چرا این عوامل را نمی‌بینیم ۲۰۴۰۰۰

(۴۷۵)

آثار عمل ملائکه ۲۱۰۰۰

فهرست مطالب

موضوع صفحه

فصل اول

ماهیت و وظایف ملائکه ۲۳۰۰۰

ذات ملائکه، نوع تکالیف و وظایف آنها ۲۳۰۰۰

وجود غیرجسمانی ملائکه ۲۵۰۰۰

شکل حقیقی ملائکه و زمان ظهور آن ۲۸۰۰۰

مفهوم تمثیل جسمانی ملائکه ۳۱۰۰۰

هدف وجودی ملائکه ۳۵۰۰۰

(۴۷۶)

موضع و موقعیت ملائکه در عالم خلقت ۳۶۰۰۰

وظایف ملائکه در خدمت انسان ۳۸۰۰۰

ملازمه وظایف ملائکه با ماهیت آنها ۴۰۰۰۰

فهرست مطالب

## موضوع صفحه

سه وظیفه اصلی ملائکه ۴۱۰۰۰

واسطه بودن ملائکه بین خدا و عالم مشهود ۴۳۰۰۰

مفهوم پر و بال یا نیروی حرکت ملائکه ۴۴۰۰۰

طبقه‌بندی ملائکه - مشخصات و اسامی ۴۶۰۰۰

محل سکونت ملائکه و نحوه حرکت آنها ۴۹۰۰۰

(۴۷۷)

سرعت حرکت و سرعت عمل ملائکه ۵۲۰۰۰

نقش ملائکه در تدبیر امور عالم ۵۴۰۰۰

نقش ملائکه در حوادث ۵۶۰۰۰

وظیفه ملائکه در شب قدر ۵۸۰۰۰

مفهوم معارج ملائکه و مقامات آنها ۶۱۰۰۰

فهرست مطالب

## موضوع صفحه

مقامات و مأموریت‌های مختلف ملائکه ۶۲۰۰۰

سلسله مراتب ملائکه در انجام وظایف ۶۳۰۰۰

تقدم ملائکه از نظر وظایف و قرب الهی ۶۴۰۰۰

(۴۷۸)

ملائکه حامل عرش الهی و حال و اعمال آنها ۶۸۰۰۰

## فصل دوم

عبادت؛ احوال و اعمال خاص ملائکه ۷۱۰۰۰

عبودیت، اراده و قول و فعل ملائکه ۷۱۰۰۰

نفی غفلت و استکبار از ملائکه ۷۴۰۰۰

ترس ملائکه از خدا و معصومیت آنها ۷۷۰۰۰

هماهنگی عبودیت و وظایف در ملائکه ۷۸۰۰۰ خطاب ملائکه در لحظه مرگ کفار ۲۹۲۰۰۰

فهرست مطالب

## موضوع صفحه

مالکیت الهی به اعمال و آثار ملائکه ۸۰۰۰۰

(۴۷۹)

امکان اطاعت و امکان معصیت در ملائکه ۸۳۰۰۰

عبادت ملائکه و بندگان مقرب الهی ۸۴۰۰۰

شهادت قولی ملائکه ۸۵۰۰۰

نحوه دعا کردن ملائکه ۸۷۰۰۰

مفهوم حرف زدن خدا و ملائکه ۸۹۰۰۰

مفهوم آمدن خدا و ملائکه ۹۱۰۰۰

تفاوت جنس ملائکه با جنس شیطان ۹۴۰۰۰

تفاوت حرکت ملائکه با سایر جنبندها ۹۷۰۰۰

تفاوت روح ملائکه با روح انسان ۹۸۰۰۰

فهرست مطالب

(۴۸۰)

موضوع صفحه

میزان علم ملائکه به غیب و شهادت ۱۰۰۰۰

میزان دسترسی ملائکه به غیب ۱۰۳۰۰۰

محدودیت علم ملائکه نسبت به غیب ۱۰۴۰۰۰

فصل سوم

عالم ملکوت ۱۰۷۰۰۰

مفهوم ملکوت و طرف ملکوتی اشیاء ۱۰۷۰۰۰

ملکوت آسمانها و زمین ۱۰۸۰۰۰

چگونگی مشاهده ملکوت ۱۱۰۰۰۰

ملکوت و امر هر موجود ۱۱۸۰۰۰

(۴۸۱)

حقایق عالم ملکوت و حفظ اسرار آن ۱۱۹۰۰۰

فهرست مطالب

موضوع صفحه

مفهوم آسمانهای ملکوت و آسمان دنیا ۱۲۲۰۰۰

فصل چهارم

رابطه انسان و ملائکه ۱۲۷۰۰۰

اختلاف وجودی انسان و ملائکه ۱۲۷۰۰۰

تفاوت کرامت ملائکه و انسان ۱۳۰۰۰۰

برتری انسان بر ملائکه و عوامل آن ۱۳۱۰۰۰

خدمت ملائکه در حرکت کمالی انسان ۱۳۳۰۰۰

(۴۸۲)

سجده ملائکه به انسان در آفرینش ۱۳۵۰۰۰

دانش انسان به علم الاسماء و جهل ملائکه ۱۳۷۰۰۰

خضوع ملائکه در مقابل عالم بشریت ۱۴۴۰۰۰

فهرست مطالب

## موضوع صفحه

خدمات عمومی و خصوصی ملائکه به انسان‌ها ۱۴۵۰۰۰

رابطه تکوینی ملائکه با سعادت انسان ۱۴۷۰۰۰

ولایت ملائکه ۱۴۹۰۰۰

مهلت ملائکه تا آخرین روز زندگی بشر ۱۵۱۰۰۰

دعای ملائکه در پذیرش توبه انسان‌ها ۱۵۲۰۰۰

(۴۸۳)

دعای ملائکه در تشریح دین انسان‌ها ۱۵۶۰۰۰

صلوات ملائکه به رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله و آل او ۱۵۸۰۰۰

شرایط شفاعت ملائکه ۱۶۰۰۰۰

دانشمندان مورد لعن ملائکه ۱۶۱۰۰۰

کمال انسان و تبدیل باطن او به ملائکه ۱۶۳۰۰۰

فهرست مطالب

## موضوع صفحه

ملائکه، جزئی از اجزای ایمان بشری ۱۶۵۰۰۰

ضرورت ایمان به ملائکه ۱۶۷۰۰۰

ایمان و تصدیق ملائکه ۱۶۸۰۰۰

(۴۸۴)

## فصل پنجم

وظیفه ملائکه در حفظ انسان و اعمال و گفتار او ۱۷۱۰۰۰

ملائکه محافظ انسان و اعمال او ۱۷۱۰۰۰

ملائکه محافظ عمل و نیت انسان ۱۷۵۰۰۰

ملائکه نویسنده و تشخیص کیفیت اعمال ۱۷۸۰۰۰

دو ملک مسئول ثبت و حفظ اعمال ۱۸۱۰۰۰

دو ملک مسئول ضبط الفاظ و گفتار ۱۸۳۰۰۰

فهرست مطالب

## موضوع صفحه

ملائکه محافظ انسان از حوادث ۱۸۴۰۰۰

(۴۸۵)

نقش مراقبت ملائکه و تحول جوامع انسانی ۱۸۶۰۰۰

## فصل ششم

وظیفه ملائکه در انزال وحی الهی ۱۸۹۰۰۰

انحصار هدایت با وحی به وسیله ملائکه ۱۸۹۰۰۰



همراهی ملائکه و روح در نزول وحی ۱۹۲۰۰۰

القای روح و نزول وحی ۱۹۴۰۰۰

ملائکه وحی و اقسام تکلم خدا ۱۹۶۰۰۰

برگزیدگان و رسولان از ملائکه و انسان ۱۹۹۰۰۰

عمومیت رسالت ملائکه ۲۰۲۰۰۰

فهرست مطالب

(۴۸۶)

موضوع صفحه

شکافته شدن آسمانها با وحی و عبور ملائکه ۲۰۳۰۰۰

سرعت حرکت در نزول ملائکه ۲۰۶۰۰۰

نقش ملائکه در صیانت از وحی تا ابلاغ ۲۰۹۰۰۰

ملائکه مأمور نزول و مراقبت وحی ۲۱۳۰۰۰

کیفیت محافظت اخبار غیبی حوادث زمین ۲۱۶۰۰۰

پرتاب شهاب جهت حفظ اخبار آسمان ۲۱۹۰۰۰

مراقبت الهی از وحی نزد ملائکه و بعد از آن ۲۲۲۰۰۰

شهادت خدا و ملائکه در صحت نزول وحی ۲۲۴۰۰۰

تشخیص تکلم ملائکه با رسول و نبی و محدث ۲۲۷۰۰۰

(۴۸۷)

مفهوم محدثه بودن مریم و تکلم ملک ۲۳۲۰۰۰

فهرست مطالب

موضوع صفحه

تکلم ملائکه با القای معانی در انسان ۲۳۴۰۰۰

گفتار یا القای خاطرات ملکی ۲۳۸۰۰۰

تشخیص القای ملائکه و القای شیطان ۲۴۰۰۰۰

تأثیر ملک یا شیطان در رؤیا و حدیث نفس ۲۴۳۰۰۰

فصل هفتم

جبرئیل و ملائکه وحی ۲۴۷۰۰۰

روح الامین ۲۴۷۰۰۰

(۴۸۸)

جبرئیل - روح القدس، روح الامین ۲۵۰۰۰۰

نفی ملک بودن روح ۲۵۲۰۰۰

جبرئیل حامل روح، و روح حامل قرآن ۲۵۴۰۰۰

فهرست مطالب

## موضوع صفحه

روح القدس، و تأیید انبیاء ۲۵۵۰۰۰

شش ویژگی جبرئیل ۲۵۷۰۰۰

شدید القوی بودن جبرئیل ۲۵۹۰۰۰

دستیاران جبرئیل - نگارش و حمل وحی ۲۶۱۰۰۰

نفی حاجز بین جبرئیل و خدا و رسول ۲۶۳۰۰۰

(۴۸۹)

چگونگی مشاهده جبرئیل به وسیله رسول خدا صلی الله علیه و آله ۲۶۴۰۰۰

چگونگی شنیدن صدای جبرئیل به وسیله رسول خدا صلی الله علیه و آله ۲۶۵۰۰۰

نفی تصرف جبرئیل در قلب رسول خدا صلی الله علیه و آله ۲۶۷۰۰۰

رؤیت حضور جبرئیل در افق اعلی ۲۶۸۰۰۰

رؤیت مجدد جبرئیل در سفر معراج ۲۷۲۰۰۰

## فهرست مطالب

## موضوع صفحه

حمایت خدا و جبرئیل از رسولان خدا صلی الله علیه و آله ۲۷۷۰۰۰

عقاید باطل و دشمنی یهود در مورد جبرئیل ۲۷۸۰۰۰

## فصل هشتم

(۴۹۰)

ملک الموت و وظیفه تحویل گیرندگان جان ۲۸۱۰۰۰

تحویل انسان به ملک مسئول قبض روح ۲۸۱۰۰۰

ملک الموت و کارکنان او ۲۸۴۰۰۰

مأموریت حساس زیر دستان ملک الموت ۲۸۵۰۰۰

وجود سلسله مراتب در ملائکه مأمور اخذ روح ۲۸۷۰۰۰

خطاب ملائکه در لحظه مرگ متقین ۲۹۰۰۰۰

خطاب ملائکه در لحظه مرگ کفار ۲۹۲۰۰۰

## فهرست مطالب

## موضوع صفحه

خطاب ملائکه در لحظه مرگ مستضعفین ۲۹۳۰۰۰

(۴۹۱)

زمان رؤیت ملائکه به وسیله کفار ۲۹۷۰۰۰

نحوه شکنجه و اخذ جان مرتدین به وسیله ملائکه ۳۰۱۰۰۰

تسلط ملائکه به کفار در جنگهای صدر اسلام ۳۰۲۰۰۰

## فصل نهم

نقش ملائکه در قیامت ۳۰۵۰۰۰

۳۰۵۰۰۰ وضع ملائکه بعد از به هم پیچیدن آسمان‌ها

۳۰۶۰۰۰ زمان شکافت آسمان و نزول ملائکه ساکن آن

۳۰۸۰۰۰ عروج پنجاه هزار ساله ملائکه در قیامت

۳۰۹۰۰۰ تعداد ملائکه حامل عرش الهی در قیامت

فهرست مطالب

(۴۹۲)

موضوع صفحه

۳۱۲۰۰۰ صف ملائکه و صف روح در روز قیامت

۳۱۶۰۰۰ وضع ملائکه در نفخه صور

۳۱۹۰۰۰ استقبال ملائکه از مؤمنین در نفخه صور

۳۲۰۰۰۰ بشارت ملائکه به مؤمنین در قیامت

۳۲۲۰۰۰ دو ملک مسئول جلو راندن انسان در قیامت

۳۲۳۰۰۰ ملک قرین انسان و وظیفه او در قیامت

۳۲۴۰۰۰ ولایت و همراهی ملائکه با مؤمنین در آخرت

۳۲۵۰۰۰ ملائکه خازن بهشت

۳۲۷۰۰۰ نویدرسانی ملائکه به اهل بهشت

(۴۹۳)

۳۳۰۰۰۰ دین صحیح و انحصار شفاعت ملائکه

فهرست مطالب

موضوع صفحه

۳۳۱۰۰۰ خازنان دوزخ

۳۳۳۰۰۰ تعداد ملائکه موکل سقر یا خازنان دوزخ

۳۳۶۰۰۰ ملائکه مسئول آتش در جهنم

فصل دهم

۳۳۹۰۰۰ امدادهای غیبی ملائکه در صدر اسلام

۳۳۹۰۰۰ امداد ملائکه در جهاد و جنگهای صدر اسلام

۳۴۱۰۰۰ ملائکه نازل شده در جنگ خندق

(۴۹۴)

۳۴۲۰۰۰ تعداد و نحوه شرکت ملائکه در جنگ‌ها

فصل یازدهم

۳۴۵۰۰۰ وظیفه ملائکه در بشارت و هلاکت

فهرست مطالب

## موضوع صفحه

ندای روح القدس و ملائکه در تولد دو پیامبر ۳۴۵۰۰۰

تعداد و مأموریت ملائکه بشارت و هلاکت ۳۴۸۰۰۰

چگونگی تمثّل و تکلم ملائکه بشارت و هلاکت ۳۵۳۰۰۰

نزول ملائکه برای عذاب جوامع فاسد ۳۵۷۰۰۰

هلاکت قوم لوط، شرایط و محل حادثه ۳۵۹۰۰۰

(۴۹۵)

مفهوم همزمانی آمدن ملائکه و نزول عذاب ۳۶۲۰۰۰

## فصل دوازدهم

اعتقادات باطل در مورد ملائکه ۳۶۵۰۰۰

نفی عقیده باطل تصرّف جن و ملک در تکوین ۳۶۵۰۰۰

نیاز ملائکه و جن و انسان به خدا ۳۶۸۰۰۰

## فهرست مطالب

## موضوع صفحه

شرک در پرستش ملائکه ۳۷۰۰۰۰

نفی عقیده باطل الوهیت ملائکه ۳۷۱۰۰۰

نفی اعتقادات مشرکین در پرستش ملائکه ۳۷۳۰۰۰

(۴۹۶)

عدم رضایت ملائکه مورد پرستش ۳۷۵۰۰۰

نفی عقیده باطل منکرین انزال وحی ۳۷۹۰۰۰

تصوّرات باطل مشرکین در رسالت ملائکه ۳۸۲۰۰۰

عقاید فرقه‌های مختلف مشرک در زن بودن ملائکه ۳۸۴۰۰۰

نفی عقیده باطل زن بودن ملائکه و توالد آنها ۳۸۶۰۰۰

نفی اعتقادات مشرکین در مورد ملائکه ۳۸۸۰۰۰

سری کتاب‌های «تفسیر موضوعی المیزان» شما را با موضوعات زیر آشنا می‌سازد:

۱- آغاز آفرینش آسمان‌ها و زمین و پایان دنیا و ستارگان و ماه و خورشید، همچنین شرح آیات الهی در طبیعت و عوامل حیات.

۲- خلقت اولیه و برنامه‌های اولیه فطری و تکوینی برای جریان اعمال، ادراکات و هدایت انسان و جوامع انسانی.

(۴۹۷)

۳- توحید، امر و خلق، تدبیر و تقدیر، قضا و سنت‌های الهی، امتحان و آزمایش‌های الهی.

۴- ملائکه، جن و شیطان - شامل شناختی از ملائکه و جن و شیطان و ماهیت و وظایف آنها.

۵- جریان‌های تاریخی از آفرینش انسان تا ظهور اسلام.

۶- اسلام، حرکت نهایی وراثت زمین - شامل جریان ظهور آخرین پیامبر الهی و پیام او.

۷- تمدن و قوانین جامعه صالح و موعود اسلامی - شامل تعلیمات روحانی، اجتماعی، اقتصادی، سیاسی و نظام اسلام.

- ۸- اصول تربیت و خانواده اسلامی - شامل قوانین تربیتی و دستورات زندگی خانوادگی اسلام.
- ۹- مراحل بعدی حیات تا لقاء الله - شامل شناختی از مرگ، برزخ، قیامت، دوزخ، بهشت و بازگشت به الله
- ۱۰- بسیاری از مهارت‌های زندگی نظیر تغذیه، مدیریت، اقتصاد و جامعه‌شناسی.
- (۴۹۸)

### تقدیم به

إِلَى سَيِّدِنَا وَبَيْنَنَا مُحَمَّدٍ  
 رَسُولِ اللَّهِ وَخَاتَمِ النَّبِيِّينَ وَإِلَى مَوْلَانَا  
 وَمَوْلَى الْمُؤَحِّدِينَ عَلِيِّ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ وَإِلَى بَضْعَةِ  
 الْمُصْطَفَى وَبَهْجَةِ قَلْبِهِ سَيِّدَةِ نِسَاءِ الْعَالَمِينَ وَإِلَى سَيِّدِي  
 شَبَابِ أَهْلِ الْجَنَّةِ، السَّبْطَيْنِ، الْحَسَنِ وَالْحُسَيْنِ وَإِلَى الْأَيْمَةِ الشَّعْءِ  
 الْمَعْصُومِينَ الْمُكَرَّمِينَ مِنْ وُلْدِ الْحُسَيْنِ لِاسِيْمَا بَقِيَّةِ اللَّهِ فِي الْأَرْضِينَ وَوَارِثِ عُلُومِ  
 الْأَنْبِيَاءِ وَالْمُرْسَلِينَ، الْمَعْدَّةِ لِقَطْعِ دَابِرِ الظُّلْمَةِ وَالْمُدْخِرِ لِأَحْيَاءِ الْفَرَائِضِ وَمَعَالِمِ الدِّينِ ،  
 الْحُجَّجَةِ بْنِ الْحَسَنِ صَاحِبِ الْعَصْرِ وَالزَّمَانِ عَجَّلَ اللَّهُ تَعَالَى فَرْجَهُ الشَّرِيفَ فَيَا مُعَزَّ  
 الْأَوْلِيَاءِ وَيَا مُدِلَّ الْأَعْدَاءِ أَيُّهَا السَّبَبُ الْمُتَّصِلُ بَيْنَ الْأَرْضِ وَالسَّمَاءِ قَدَمَسْنَا  
 وَأَهْلُنَا الضَّرَّ فِي غَيْبَتِكَ وَفِرَاقِكَ وَجِنَا بِيضَاعَهُ  
 مُزْجَاهٍ مِنْ وَلَائِكَ وَمَحَبَّتِكَ فَأَوْفِ لَنَا الْكَيْلَ مِنْ مَنَّكَ وَ  
 فَضْلِكَ وَتَصَدَّقْ عَلَيْنَا بِنَظَرِهِ رَحْمَةً مِنْكَ  
 إِنَّا نَرِيكَ مِنَ الْمُحْسِنِينَ

(۴)

### متن تأییدیه حضرت آیه الله محمد یزدی

رییس دبیرخانه مجلس خبرگان رهبری و رییس شورای عالی مدیریت حوزه علمیه

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

قرآن کریم این بزرگ‌ترین هدیه آسمانی و عالی‌ترین چراغ هدایت که خداوند عالم به وسیله آخرین پیامبرش برای بشریت فر فرستاده است؛ همواره انسان‌ها را دستگیری و راهنمایی نموده و می‌نماید. این انسان‌ها هستند که به هر مقدار بیشتر با این نور و رحمت ارتباط برقرار کنند بیشتر بهره می‌گیرند. ارتباط انسان‌ها با قرآن کریم با خواندن، اندیشیدن، فهمیدن، شناختن اهداف آن شکل می‌گیرد. تلاوت، تفکر، دریافت و عمل انسان‌ها به دستورالعمل‌های آن، سطوح مختلف دارد. کارهایی که برای تسهیل و روان و آسان کردن این ارتباط انجام می‌گیرد هر کدام به نوبه خود ارزشمند است. کارهای گوناگونی که دانشمند محترم جناب آقای دکتر بیستونی برای نسل جوان در جهت این خدمت بزرگ و امکان ارتباط بهتر نسل جوان با قرآن انجام داده‌اند؛ همگی قابل تقدیر و تشکر و احترام است. به علاقه‌مندان بخصوص جوانان توصیه می‌کنم که از این آثار بهره‌مند شوند.

توفیقات بیش از پیش ایشان را از خداوند متعال خواهانم.

محمد یزدی

رییس دبیرخانه مجلس خبرگان رهبری ۱/۲/۱۳۸۸

(۵)

**متن تأییدیه حضرت آیه‌الله مرتضی مقتدایی**

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

توفیق نصیب گردید از مؤسسه قرآنی تفسیر جوان بازدید داشته باشم و مواجه شدم با یک باغستان گسترده پرگل و متنوع که به‌طور یقین از معجزات قرآن است که این ابتکارات و روش‌های نو و جالب را به ذهن یک نفر که باید مورد عنایت ویژه قرار گرفته باشد القاء نماید تا بتواند در سطح گسترده کودکان و جوانان و نوجوانان و غیرهم را با قرآن مجید مانوس به‌طوری که مفاهیم بلند و باارزش قرآن در وجود آنها نقش بسته و روش آنها را الهی و قرآنی نماید و آن برادر بزرگوار جناب آقای دکتر محمد بیستونی است که این توفیق نصیب ایشان گردیده و ذخیره عظیم و باقیات الصالحات جاری برای آخرت ایشان هست. به امید این که همه اقدامات با خلوص قرین و مورد توجه ویژه حضرت بقیت‌الله‌الاعظم ارواحنا فدا باشد.

مرتضی مقتدایی

به تاریخ یوم شنبه پنجم ماه مبارک رمضان المبارک ۱۴۲۷

(۶)

**متن تأییدیه حضرت آیه‌الله سیدعلی اصغر دستغیب نماینده محترم خبرگان رهبری در استان فارس**

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

«وَنَزَّلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ تِبْيَانًا لِّكُلِّ شَيْءٍ» (۸۹ / نحل)

تفسیر المیزان گنجینه گرانبهائی است که به مقتضای این کریمه قرآنی حاوی جمیع موضوعات و عناوین مطرح در زندگی انسان‌ها می‌باشد. تنظیم موضوعی این مجموعه نفیس اولاً موجب آن است که هر کس عنوان و موضوع مدنظر خویش را به سادگی پیدا کند و ثانیاً زمینه مناسبی در راستای تحقیقات موضوعی برای پژوهشگران و اندیشمندان جوان حوزه و دانشگاه خواهد بود.

این توفیق نیز در ادامه برنامه‌های مؤسسه قرآنی تفسیر جوان در تنظیم و نشر آثار قرآنی مفسرین بزرگ و نامی در طول تاریخ اسلام، نصیب برادر ارزشمند جناب آقای دکتر محمد بیستونی و گروهی از همکاران قرآن‌پژوه ایشان گردیده است. امیدوارم همچنان از توفیقات و تأییدات الهی برخوردار باشند.

سیدعلی اصغر دستغیب

۲۸/۹/۸۶

(۷)

**مقدمه ناشر**

براساس پژوهشی که در مؤسسه قرآنی تفسیر جوان انجام شده، از صدر اسلام تاکنون حدود ۱۰/۰۰۰ نوع تفسیر قرآن کریم منتشر گردیده است که بیش از ۹۰٪ آنها به دلیل پر حجم بودن صفحات، عدم اعرابگذاری کامل آیات و روایات و کلمات عربی، نثر و نگارش تخصصی و پیچیده، قطع بزرگ کتاب و... صرفاً برای «متخصصین و علاقمندان حرفه‌ای» کاربرد داشته و افراد عادی جامعه به ویژه «جوانان عزیز» آنچنان که شایسته است نمی‌توانند از این قبیل تفاسیر به راحتی استفاده کنند.

مؤسسه قرآنی تفسیر جوان ۱۵ سال برای ساده‌سازی و ارائه تفسیر موضوعی و کاربردی در کنار تفسیر ترتیبی تلاش‌های گسترده‌ای را آغاز نموده است که چاپ و انتشار تفسیر جوان (خلاصه ۳۰ جلدی تفسیر نمونه، قطع جیبی) و تفسیر نوجوان (۳۰ جلدی، قطع جیبی کوچک) و بیش از یکصد تفسیر موضوعی دیگر نظیر باستان‌شناسی قرآن کریم، رنگ‌شناسی، شیطان‌شناسی، هنرهای دستی، ملکه گمشده و شیطانی همراه، موسیقی،

(۸)

تفاسیر گرافیکی و... بخشی از خروجی‌های منتشر شده در همین راستا می‌باشد.

کتابی که ما و شما اکنون در محضر نورانی آن هستیم حاصل تلاش ۳۰ ساله «استادارجمند جناب آقای سیدمهدی امین» می‌باشد. ایشان تمامی مجلدات تفسیر المیزان را به دقت مطالعه کرده و پس از فیش برداری، مطالب را «بدون هیچ گونه دخل و تصرف در متن تفسیر» در هفتاد عنوان موضوعی تفکیک و برای نخستین بار «مجموعه ۷۰ جلدی تفسیر موضوعی المیزان» را تدوین نموده که هم به صورت تک موضوعی و هم به شکل دوره‌ای برای جوانان عزیز قابل استفاده کاربردی است. «تفسیر المیزان» به گفته شهید آیة الله مطهری (ره) «بهترین تفسیری است که در میان شیعه و سنی از صدر اسلام تا امروز نوشته شده است». «المیزان» یکی از بزرگ‌ترین آثار علمی علامه طباطبائی (ره)، و از مهم‌ترین تفاسیر جهان اسلام و به حق در نوع خود کم‌نظیر و مایه مباهات و افتخار شیعه است. پس از تفسیر تبیان شیخ طوسی (م ۴۶۰ ه) و مجمع‌البیان شیخ طبرسی (م ۵۴۸ ه) بزرگ‌ترین و جامع‌ترین تفسیر شیعی و از نظر قوت علمی و

مقدمه ناشر (۹)

مطلوبیت روش تفسیری، بی‌نظیر است. ویژگی مهم این تفسیر به کارگیری تفسیر قرآن به قرآن و روش عقلی و استدلالی است. این روش در کار مفسر تنها در کنار هم گذاشتن آیات برای درک معنای واژه خلاصه نمی‌شود، بلکه موضوعات مشابه و مشترک در سوره‌های مختلف را کنار یکدیگر قرار می‌دهد، تحلیل و مقایسه می‌کند و برای درک پیام آیه به شیوه تدبیری و اجتهادی توسل می‌جوید.

یکی از ابعاد چشمگیر المیزان، جامعه‌گرایی تفسیر است. بی‌گمان این خصیصه از اندیشه و گرایش‌های اجتماعی علامه طباطبائی (ره) برخاسته است و لذا به مباحثی چون حکومت، آزادی، عدالت اجتماعی، نظم اجتماعی، مشکلات امت اسلامی، علل عقب ماندگی مسلمانان، حقوق زن و پاسخ به شبهات مارکسیسم و ده‌ها موضوع روز، روی آورده و به طور عمیق مورد بحث و بررسی قرار داده است.

شیوه مرحوم علامه به این شرح است که در آغاز، چند آیه از یک سوره را می‌آورد و آیه، آیه، نکات لغوی و بیانی آنرا شرح می‌دهد و پس از آن، تحت عنوان بیان آیات که شامل مباحث

(۱۰) ملائکه

موضوعی است به تشریح آن می‌پردازد.

ولی متأسفانه قدر و ارزش این تفسیر در میان نسل جوان ناشناخته مانده است و بنده در جلسات فراوانی که با دانشجویان یا دانش‌آموزان داشته‌ام همواره نیاز فراوان آنها را به این تفسیر دریافته‌ام و به همین دلیل نسبت به همکاری با جناب آقای سیدمهدی امین اقدام نموده‌ام.

امیدوارم این قبیل تلاش‌های قرآنی ما و شما برای روزی ذخیره شود که به جز اعمال و نیات خالصانه، هیچ چیز دیگری کارساز نخواهد بود.

دکتر محمد بیستونی

رئیس مؤسسه قرآنی تفسیر جوان

تهران - تابستان ۱۳۸۸

مقدمه ناشر (۱۱)

## مقدمه مؤلف

إِنَّهُ لَقُرْآنٌ كَرِيمٌ

فِي كِتَابٍ مَكْنُونٍ

لَا يَمَسُّهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ

این قرآنی است کریم

در کتابی مکنون

که جز دست پاکان و فهم خاصان بدان نرسد!

(۷۷ - ۷۹ / واقعه)

این کتاب به منزله یک «کتاب مرجع» یا فرهنگ معارف قرآن است که از «تفسیر المیزان» انتخاب و تلخیص، و بر حسب موضوع طبقه‌بندی شده است.

در تقسیم‌بندی به عمل آمده از موضوعات قرآن کریم قریب ۷۰ عنوان مستقل به دست آمد. هر یک از این موضوعات اصلی، عنوان مستقلی برای تهیه یک کتاب در نظر گرفته شد. هر کتاب در داخل خود به چندین فصل یا عنوان فرعی تقسیم گردید. هر (۱۲)

فصل نیز به سرفصل‌هایی تقسیم شد. در این سرفصل‌ها آیات و مفاهیم قرآنی از متن تفسیر المیزان انتخاب و پس از تلخیص، به روال منطقی، طبقه‌بندی و درج گردید، به طوری که خواننده جوان و محقق ما با مطالعه این مطالب کوتاه وارد جهان شگفت‌انگیز آیات و معارف قرآن عظیم گردد. در پایان کار، مجموع این معارف به قریب ۵ هزار عنوان یا سرفصل بالغ گردید. از لحاظ زمانی: کار انتخاب مطالب و فیش‌برداری و تلخیص و نگارش، از اواخر سال ۱۳۵۷ شروع و حدود ۳۰ سال دوام داشته، و با توفیق الهی در لیالی مبارکه قدر سال ۱۳۸۵ پایان پذیرفته و آماده چاپ و نشر گردیده است. هدف از تهیه این مجموعه و نوع طبقه‌بندی مطالب در آن، تسهیل مراجعه به شرح و تفسیر آیات و معارف قرآن شریف، از جانب علاقمندان علوم قرآنی، مخصوصاً محققین جوان است که بتوانند اطلاعات خود را از طریق بیان مفسری بزرگ چون علامه فقید آیه الله طباطبایی دریافت کنند، و برای هر سؤال پاسخی مشخص و روشن داشته باشند. مقدمه مؤلف (۱۳)

سال‌های طولانی، مطالب متعدد و متنوع درباره مفاهیم قرآن شریف می‌آموختیم اما وقتی در مقابل یک سؤال درباره معارف و شرایع دین‌مان قرار می‌گرفتیم، یک جواب مدون و مشخص نداشتیم بلکه به اندازه مطالب متعدد و متنوعی که شنیده بودیم باید جواب می‌دادیم. زمانی که تفسیر المیزان علامه طباطبایی، قدس الله سره الشریف، ترجمه شد و در دسترس جامعه مسلمان ایرانی قرار گرفت، این مشکل حل شد و جوابی را که لازم بود می‌توانستیم از متن خود قرآن، با تفسیر روشن و قابل اعتماد فردی که به اسرار مکنون دست یافته بود، بدهیم. اما آنچه مشکل می‌نمود گشتن و پیدا کردن آن جواب از لابلای چهل (یا بیست) جلد ترجمه فارسی این تفسیر گرانمایه بود. لذا این ضرورت احساس شد که مطالب به صورت موضوعی طبقه‌بندی و خلاصه شود و در قالب یک دائرةالمعارف در دسترس همه دین‌دوستان قرار گیرد. این همان انگیزه‌ای بود که موجب تهیه این مجلدات گردید.



بدیهی است این مجلدات شامل تمامی جزئیات سوره‌ها و آیات الهی قرآن نمی‌شود، بلکه سعی شده مطالبی انتخاب شود که در تفسیر آیات و مفاهیم قرآنی، علامه بزرگوار (۱۴) ملائکه

به شرح و بسط و تفهیم مطلب پرداخته است.

اصول این مطالب با توضیح و تفصیل در «تفسیر المیزان» موجود است که خواننده می‌تواند برای پی‌گیری آن‌ها به خود المیزان مراجعه نماید. برای این منظور مستند هر مطلب با ذکر شماره مجلد و شماره صفحه مربوطه و آیه مورد استناد در هر مطلب قید گردیده است.

ذکر این نکته لازم است که چون ترجمه تفسیر المیزان به صورت دو مجموعه ۲۰ جلدی و ۴۰ جلدی منتشر شده بهتر است در صورت نیاز به مراجعه به ترجمه المیزان، بر اساس ترتیب عددی آیات قرآن به سراغ جلد مورد نظر خود، صرف نظر از تعداد مجلدات بروید. و مقدر بود که کار نشر چنین مجموعه آسمانی در مؤسسه‌ای انجام گیرد که با هدف نشر معارف قرآن شریف، به صورت تفسیر، مختص نسل جوان، تأسیس شده باشد، و استاد مسلم، جناب آقای دکتر محمد بیستونی، اصلاح و تنقیح و نظارت همه‌جانبه بر این مجموعه قرآنی شریف را به عهده گیرد.

مؤسسه قرآنی تفسیر جوان با ابتکار و سلیقه نوین، و به منظور تسهیل در رساندن

مقدمه مؤلف (۱۵)

پیام آسمانی قرآن مجید به نسل جوان، مطالب قرآنی را به صورت کتاب‌هایی در قطع جیبی منتشر می‌کند. این ابتکار در نشر همین مجلدات نیز به کار رفته، تا مطالعه آن در هر شرایط زمانی و مکانی، برای جوانان مشتاق فرهنگ الهی قرآن شریف، ساده و آسان گردد...

و ما همه بندگان هستیم هر یک حامل وظیفه تعیین شده از جانب دوست، و آنچه انجام شده و می‌شود، همه از جانب اوست! و صلوات خدا بر محمد مصطفی صلی‌الله‌علیه‌وآله و خاندان جلیلش باد که نخستین حاملان این وظیفه الهی بودند، و بر علامه فقید آیه‌الله طباطبایی و اجداد او، و بر همه وظیفه‌داران این مجموعه شریف و آباء و اجدادشان باد، که مسلمان شایسته‌ای بودند و ما را نیز در مسیر شناخت اسلام واقعی پرورش دادند!

لیله قدر سال ۱۳۸۵

سید مهدی حبیبی امین

(۱۶) ملائکه

### بررسی ذهنیات مردم درباره ملائکه، جن و شیطان

وقتی صحبت از «فرشته» به میان می‌آید، تصویر کودکی معصوم یا دختر جوانی با پر و بال رنگین که در طاق و رواق کلیساها و تابلوهای نقاشان رسم شده، به ذهن انسان خطور می‌کند.

وقتی از «جن» صحبت می‌شود، آنچه که در ذهنیت ما جا گرفته، موجودات شرور و گاهی بسیار ریز و غیرقابل رؤیتی است که از نقل قول بچه‌های ترسو، قصه‌های مادر بزرگ‌ها، رمال‌ها و جن‌گیرها تصویر یافته است.

وقتی از «شیطان» صحبت می‌شود، بلافاصله تصاویر کتاب‌های قدیمی در ذهن آدم مجسم می‌شود که شیطان را در هیئت غول بدقیافه و کریهی با شاخ‌های تیز در دو طرف سر نشان می‌دادند. سابقه تاریخی این تصویرها به ادوار شرک و جاهلیت انسان برمی‌گردد، که مجسمه‌های چنین غول با شاخ و دم را به خاطر رهایی از

بررسی ذهنیات مردم درباره ملائکه، جن و شیطان (۱۷)

شروع و حوادث بد پرستش می‌کردند.

## بررسی معارف قرآن در این زمینه

آنچه را که معارف قرآن در این زمینه به دست می‌دهد، به طور مشخص در قسمت‌های مختلف این کتاب ملاحظه خواهید فرمود. با توجه به طبقه‌بندی‌هایی که شده، ماهیت وظایف و آثار اعمال این موجودات تبیین می‌شود.

آنچه که لازم است، اضافه شود این است که در موقع خواندن و اندیشه کردن در این کتاب، آن ذهنیات بدوی و جاهلی و تصاویر کلیسایی و نقاشی‌ها را باید از مغز خارج کرد، و با حقایقی که خدای آفریننده جهان بیان فرموده، اندیشه نویی آغاز کرد. و چه بهتر که دانشمندان علوم نیز این حقایق را اساس قرار دهند و نظرات و تئوری‌های علمی خود را بر این مبانی تنظیم کنند.

دانش امروز پی به عوامل جدیدی می‌برد که غیب بودن آن‌ها را قبول دارد، مانند:

(۱۸) ملائکه

امواج صوتی، رادیویی، نوری، نیروی جاذبه و امثال آن. با این که این عوامل دیده نمی‌شوند ولی همه مردم، آثار آن‌ها را احساس می‌کنند. نام‌گذاری امواج فوق‌الذکر به خاطر شباهت حرکت آن‌ها به موج صورت گرفته، و دیگران را بر اساس شناخت قبلی از نیروهای دیگر، نیرو نامیده‌اند. ولی قدر مسلم این است که:

- اولاً، این عوامل وجود دارند،

- ثانیاً، این عوامل دیده نمی‌شوند و در غیب هستند،

- ثالثاً، آثار فعالیت و جریان این عوامل در زندگی روزمره انسان‌ها و جهان هستی مشهود است. برخی از آن‌ها گفتار و تصویر ما را ثبت و ضبط می‌کنند و با سرعت غیرقابل تصویری آن را حرکت می‌دهند. و برخی بدون کوچک‌ترین تخلفی از وظیفه خود میلیاردها میلیارد سال است که کرات آسمانی را حفظ و حرکت منظم آن‌ها را تنظیم می‌نمایند.

بررسی معارف قرآن در این زمینه (۱۹)

اگر این مفاهیم را با مطالب کتاب و شرحی که خداوند سبحان راجع به این عوامل در قرآن کریم بیان فرموده، مقایسه کنیم، چه قدر ساده می‌توان ذهنیت فرشتگان تصویرها و دختران بالدار نقاشان یا مجسمه‌های شیطان را از ذهن زدود و جای آن را با چنین حقایقی پر کرد. (رجوع شود به فصل ۵، وظیفه ملائکه در حفظ انسان و اعمال و گفتار او، و هم‌چنین فصل ۱، در مورد ماهیت و وظایف ملائکه).

## چرا این عوامل را نمی‌بینیم؟

انسان ذات اشیاء را نمی‌بیند بلکه اگر نور به یک شیء برخورد کند، فقط تصویر آن از طریق چشم به مغز منتقل می‌شود، و اگر شدت نور بیشتر یا کمتر از توانایی چشم

(۲۰) ملائکه

باشد چیزی دیده نمی‌شود، و یا در حالی که فرکانس رادیویی با سرعت سرسام آور معادل  $300/000/000$  کیلومتر در ثانیه پخش می‌شود، گوش انسان بیشتر از فرکانس ۶۰ تا ۴۰۰۰ را نمی‌شنود. پس در حالتی این نیروها و عوامل می‌توانند، برای چشم و گوش ما قابل درک باشند که آن‌ها را محدود سازیم، و به حد و فرکانس ابزار ادراکات خودمان برسائیم و یا ابزار ادراکات خودمان را آن قدر قدرت بخشیم که به حد و فرکانس آن‌ها برسند.

دلیل این که ما این عوامل اداره کننده امور جهان آفرینش و حیات انسان را نمی‌بینیم، همین محدودیت است. اگر روزی این محدودیت از بین برود و یا انسان از بدن خود و محدودیت‌های این جسم مادی خارج شود، بسیاری از نادیدنی‌ها برای او قابل رؤیت خواهد بود.

چرا این عوامل را نمی‌بینیم؟ (۲۱)

## آثار عمل ملائکه

اگر از کلمه «فرشته» استفاده نکنیم و به جای آن از کلمه «ملک و ملائک» استفاده کنیم، بهتر می‌توانیم مفهوم قدرت و سلطنت و حکومتی را که در آن وجود دارد، حس کنیم.

قرآن کریم، عواملی را که جهان را می‌گردانند، ملائکه می‌نامد. قرآن ملائکه را واسطه‌های تدبیر و رسولانی می‌نامد که قدرت اقدام و سرعت حرکت آن‌ها برای ما قابل تصور نیست.

ما اصرار نداریم از کلمات نیرو و امواج و غیره که تعریف پیش ساخته‌ای برای ما دارند استفاده کنیم، بلکه می‌خواهیم مفاهیم این عوامل و اسباب را در ذهن خواننده به وجود آوریم.

(۲۲) ملائکه

آنچه درباره «جن» و «شیطان» باید اضافه کرد، این است که در مقابل عواملی مانند ملائکه که حرکت و کار آن‌ها در خدمت انسان و سیر کمالی زندگی و سعادت اوست، عواملی مخالف وجود دارد که ماهیت و ذات جداگانه‌ای دارند و از مواد دیگری به وجود آمده‌اند. این عوامل در خلاف جهت منافع انسان عمل می‌کنند، لکن دخالتی در اداره جهان یا قدرتی در برهم زدن نظام آن ندارند، باید ذهنیت خودمان را در مورد آن‌ها نیز تغییر دهیم و براساس محتوای کتاب حاضر شناخت جدیدی از آن‌ها به دست آوریم.

سید مهدی امین

و من الله التوفیق

آثار عمل ملائکه (۲۳)

## فصل اول: ماهیت و وظایف ملائکه

### ذات ملائکه، نوع تکالیف و وظایف آن‌ها

«لَا يَعْصُونَ اللَّهَ مَا أَمَرَهُمْ وَيَفْعَلُونَ مَا يُؤْمَرُونَ!» (۶ / تحریم)

ملائکه خلقی از مخلوقات خدایند، دارای ذواتی طاهره و نوریه، که اراده نمی‌کنند، مگر آن‌چه خدا اراده کرده باشد، و انجام نمی‌دهند مگر آن‌چه او مأمورشان کرده باشد،

(۲۴)

هم‌چنان که فرمود: «بَلْ عِبَادٌ مُّكْرَمُونَ. لَا يَسْبِقُونَهُ بِالْقَوْلِ وَهُمْ بِأَمْرِهٖ يَعْمَلُونَ - از او در سخن پیشی نمی‌گیرند، و هم به دستوراتش عمل می‌کنند.» (۲۶ و ۲۷ / انبیاء)

و به همین جهت در عالم فرشتگان جزا و پاداشی نیست، نه ثوابی و نه عقابی و در حقیقت ملائکه مکلف به تکالیف تکوینی‌اند. تکالیف تکوینی ملائکه به خاطر اختلافی که در درجات آنان هست، مختلف است:

«وَمَا مِنَّا إِلَّا لَهُ مَقَامٌ مَّعْلُومٌ - هیچ یک از ما نیست مگر آن که مقامی معلوم دارد.» (۱۶۴ / صافات)

«وَمَا نَنْزَلُ إِلَّا بِأَمْرِ رَبِّكَ لَهُ مَا بَيْنَ أَيْدِينَا وَمَا خَلْفَنَا - ما نازل نمی‌شویم مگر به امر پروردگار تو، که پشت و روی هستی ما از اوست.» (۶۴ / مریم)

جمله «لَا يَعْصُونَ اللَّهَ مَا أَمَرَهُمْ - خدای را در آنچه فرمانشان می‌دهد، نافرمانی

ذات ملائکه، نوع تکالیف و وظایف آنها (۲۵)

نمی‌کنند» (۶/تحریم) ناظر به این است که این فرشتگان ملترم به تکلیف خویشند. و جمله «يَفْعَلُونَ مَا يُؤْمَرُونَ» (۵۰/نحل) ناظر به این است که عمل را طبق دستور انجام می‌دهند.

ملائکه محض اطاعتند و در آنها معصیت نیست. ملائکه نه در دنیا عصیان دارند، نه در آخرت.

تکلیف ملائکه از سنخ تکلیف معهود در مجتمع بشری ما نیست. در جامعه بشری اگر مکلف، موجودی دارای اختیار باشد، و به اختیار خود اراده تکلیف کننده را انجام بدهد، مستحق پاداش می‌شود و اگر ندهد سزاوار عقاب می‌گردد، یعنی هم فرض اطاعت هست و هم فرض معصیت. اما در بین ملائکه که زندگی‌شان اجتماعی نیست و اعتبار در آن راه ندارد، تا فرض اطاعت و معصیت هر دو در آن راه داشته باشد، تکالیف هم معنای دیگری دارد. (۱)

(۲۶) ملائکه

### وجود غیر جسمانی ملائکه

«جَاعِلِ الْمَلَائِكَةِ رُسُلًا أُولَىٰ أَجْنِحَةٍ مِّثْنَىٰ وَثُلَاثَ وَرُبَاعًا...» (۱ / فاطر)

ملائکه موجوداتی هستند که در وجودشان منزله از ماده جسمانی‌اند، چون ماده جسمانیت در معرض زوال و فساد و تغییر است و نیز کمال در ماده تدریجی است، و از

۱- المیزان، ج: ۳۸ ص: ۳۱۹.

وجود غیر جسمانی ملائکه (۲۷)

مبدأ سیر و حرکت می‌کند، تا به تدریج به غایت کمال برسد. و ای بسا در بین سیر و حرکت به موانع و آفاتی برخورد و قبل از رسیدن به حد کمالش از بین برود، و ملائکه این‌طور نیستند.

از این بیان روشن می‌شود، این که در روایات سخن از صورت و شکل و هیئت‌های جسمانی ملائکه رفته، از باب تمثیل است، و خواسته‌اند بفرمایند: فلان فرشته طوری است که اگر اوصافش با طرحی نشان داده شده، به این شکل درمی‌آید، و به همین جهت انبیاء و امامانی که فرشتگانی دیده‌اند، برای آنان به آن صورت که نقل کرده‌اند، مجسم شده‌اند، و گرنه ملائکه به صورت و شکل در نمی‌آیند.

آری فرق است بین تمثیل و شکل‌گیری: تمثیل ملک به صورت انسان، معنایش این است که ملک در ظرف ادراک آن کسی که وی را می‌بیند، به صورت انسان درمی‌آید، در

(۲۸) ملائکه

حالی که بیرون از ظرف ادراک او واقعیت و خارجیت دیگری دارد، و آن عبارت است از صورتی ملکی.

به خلاف تشکل و تصور، که اگر ملک به صورت انسان متصور و به شکل او متشکل شود، انسانی واقعی می‌شود، هم در ظرف ادراک بیننده، و هم در خارج آن ظرف و چنین ملکی هم در ذهن ملک است، و هم در خارج، و این ممکن نیست.

خدای سبحان این معنا را که برای تمثیل کردیم، تصدیق دارد و در داستان مسیح و مریم می‌فرماید: «فَأَرْسَلْنَا إِلَيْهَا رُوحَنَا فَتَمَثَّلَ لَهَا بَشَرًا سَوِيًّا - ما روح خود را نزد او فرستادیم، پس برای او به صورت بشری تمام عیار ممتثل شد.» (۱۷ / مریم)

و اما این که در سر زبان‌ها افتاده که می‌گویند: (ملک جسمی است لطیف، که به هر شکل درمی‌آید جز به شکل سگ و خوک، و جن جسمی است لطیف، جز این که جن به هر وجود غیر جسمانی ملائکه (۲۹)

شکلی درمی‌آید حتی شکل سگ و خوک) مطلبی است که هیچ دلیلی بر آن نیست، نه از عقل و نه از نقل. (۱)

### شکل حقیقی ملائکه و زمان ظهور آن

«لَوْ مَا تَأْتِينَا بِالْمَلَائِكَةِ إِنْ كُنْتَ مِنَ الصَّادِقِينَ. مَا نُنزِّلُ الْمَلَائِكَةَ إِلَّا بِالْحَقِّ!» (۷ و ۸ / حجر)  
کفار به رسول خدا گفتند: چرا ملائکه را برای ما نمی‌آوری؟ اگر راست می‌گوئی و  
۱- المیزان، ج: ۳۳ ص: ۲۰.

(۳۰) ملائکه

اگر پیغمبری، ملائکه را بیاور تا بر صدق دعوت شهادت دهند. آیه فوق جواب از اقتراح و درخواست ایشان است و حاصل جواب این است که سنت الهی بر این جریان یافته که ملائکه را از چشم بشر پوشانند، و در پشت پرده غیب نمانند، و با چنین سنتی اگر به خاطر پیشنهاد و اقتراح ایشان ملائکه را نازل کند، قهرا آیتی و معجزه‌ای آسمانی خواهد بود، و از آثار و خواص معجزه این است که اگر به خاطر پیشنهاد مردمی صورت گرفته باشد و آن مردم پس از دیدن معجزه پیشنهادی خود باز ایمان نیاورند، دچار هلاک و انقراض شوند و چون این کفار کفرشان از روی عناد است، قهرا ایمان نخواهند آورد و در نتیجه هلاک خواهند شد.

اگر خداوند ملائکه را در چنین زمینه‌ای که خود آنان معجزه می‌خواهند که حق را روشن و باطل را محو سازد، نازل فرماید، نازل می‌کند، اما کاری که ملائکه شکل حقیقی ملائکه و زمان ظهور آن (۳۱)

به منظور احقاق حق و ابطال باطل در چنین حال انجام دهند، همین است که ایشان را هلاک کنند، و نسلشان را براندازند.

و اما عالم ملائکه، و ظرف وجود ایشان، عالم حق محض است، که هیچ چیزش با هیچ باطلی مشوب نیست، هم چنان که قرآن کریم فرموده: «لَا يَعْصُونَ اللَّهَ مَا أَمَرَهُمْ وَيَفْعَلُونَ مَا يُؤْمَرُونَ»، (۶ / تحریم) «يَلْعَنُ عِبَادٌ مُّكْرَمُونَ. لَا يَشْفِقُونَهُ بِالْقَوْلِ وَ هُمْ بِأَمْرِهِ يَعْمَلُونَ.» (۲۶ و ۲۷ / انبیاء)

پس مقتضای این آیات و آیات دیگری که در این معنا هست، این است که ملائکه فی نفسهم مخلوقات شریف و موجودات طاهر و نورانی و منزهی هستند که هیچ نقصی در آنان وجود نداشته و دچار شری و شقاوتی نمی‌شوند، پس در ظرف وجود آنان امکان فساد و معصیت و تقصیر نیست، و خلاصه این نظامی که در عالم مادی ما هست، در عالم آنان نیست.

(۳۲) ملائکه

آدمی مادام که در عالم ماده است و در ورطه‌های شهوات و هواها چون اهل کفر و فسوق غوطه می‌خورد، هیچ راهی به این ظرف و این عالم ندارد، تنها وقتی می‌تواند بدان راه یابد که عالم مادیش تباه گردد و به عالم حق قدم نهد، و خلاصه پرده مادیت‌شان کنار رود، آن وقت است که عالم ملائکه را می‌بینند، «لَقَدْ كُنْتُمْ فِي غَفْلَةٍ مِنْ هَذَا فَكَشَفْنَا عَنْكَ غِطَاءَكَ فَبَصَرُكَ الْيَوْمَ حَدِيدٌ!» (۲۲ / ق) و این عالم همان عالمی است که نسبت به این عالم بشری، آخرت نامیده می‌شود.

ظهور عالم ملائکه برای مردمی که غرق در ماده هستند، موقوف بر این است که ظرف وجودشان مبدل گردد، یعنی از دنیا به

آخرت منتقل شوند، یعنی بمیرند. اگر در همین دنیا این انتقال برای کسی صورت بندد، ملائکه نیز برای او ظاهر می‌شوند، شکل حقیقی ملائکه و زمان ظهور آن (۳۳)

هم‌چنان که برگزیدگان از بندگان خدا و اولیای او که از پلیدی گناهان پاک و همواره ملازم ساحت قرب خدایند، در همین دنیا عالم غیب را می‌بینند، با این که خود در عالم شهادتند، مانند انبیاء علیهم‌السلام. (۱)

### مفهوم تمثلی جسمانی ملائکه

«فَأَرْسَلْنَا إِلَيْهَا رُوحَنَا فَتَمَثَّلَ لَهَا بَشَرًا سَوِيًّا.» (۱۷ / مریم)

۱- المیزان، ج: ۲۳، ص: ۱۴۵.

(۳۴) ملائکه

روحی که به سوی مریم فرستاده شده بود، به صورت بشر ممتثل شد، و معنای تمثلی و تجسم به صورت بشر این است که در حواس بینایی مریم به این صورت محسوس شود، و گرنه در واقع باز همان روح است نه بشر. و چون از جنس بشر و جن نبود، بلکه از جنس ملک و نوع سوم مخلوقات ذوی العقول بود، که خدا او را در کتابش وصف نموده، و ملک نامیده، و آن فردی را که مأمور وحی است «جبرئیل» نامیده:

«قُلْ مَنْ كَانَ عَدُوًّا لِجِبْرِيلَ فَإِنَّهُ نَزَّلَهُ عَلَى قَلْبِكَ بِإِذْنِ اللَّهِ!» (۹۷ / بقره)

کسی که با جبرئیل دشمن است که چرا قرآن را بر تو نازل کرد، بیهوده دشمن است چون اگر او کرد به اذن خدا کرد. جای دیگر او را «روح» خوانده:

«قُلْ نَزَّلَهُ رُوحُ الْقُدُسِ مِنْ رَبِّكَ - بگو روح القدس آن را از ناحیه پروردگارت

مفهوم تمثلی جسمانی ملائکه (۳۵)

نازل کرد.» (۱۰۲ / نحل)

«نَزَلَ بِهِ الرُّوحُ الْأَمِينُ، عَلَى قَلْبِكَ - روح الامین آن را به قلب تو نازل کرد.» (۱۹۳ و ۱۹۴ / شعراء)

و نیز او را «رسول» خوانده:

«إِنَّهُ لَقَوْلُ رَسُولٍ كَرِيمٍ - به درستی که آن گفتار رسولی بزرگوار است.»

(۴۰/حاقه)

لذا از همه این‌ها می‌توان فهمید که آن روحی که برای مریم به صورت بشری مجسم شد، همان جبرئیل بوده است، و اگر در آیه مورد بحث «روح» را به خدا نسبت داده و فرمود: «روحمان» به منزله تشریف و احترام بوده است.

در روایات کلمه تمثلی بسیار به چشم می‌خورد، ولی در قرآن کریم جز در داستان

(۳۶) ملائکه

مریم و در سوره مریم در آیه «فَأَرْسَلْنَا إِلَيْهَا رُوحَنَا فَتَمَثَّلَ لَهَا بَشَرًا سَوِيًّا»، نیامده، و آیات بعدی که در آن جبرئیل خود را برای مردم معرفی می‌کند، بهترین شاهد است، بر این که وی در همان حال هم که به صورت بشر مجسم شده بود، باز فرشته بوده نه این که بشر شده باشد، بلکه فرشته‌ای بود به صورت بشر، و مریم او را به صورت بشر دید.

بنابراین معنای تمثلی جبرئیل برای مریم به صورت بشر این است که در حاشه و ادراک مریم به آن صورت محسوس شد، نه این که واقعا هم به آن صورت درآمده باشد، بلکه در خارج از ادراک وی صورتی غیر صورت بشر داشت.

پس از آن چه گذشت، روشن گردید که تمثلی عبارت است از ظهور چیزی برای انسان به صورتی که انسان با آن الفت دارد، و با

غرضش از ظهور می‌سازد، مانند ظهور جبرئیل برای مریم به صورت بشری تمام عیار، چون مألوف و معهود آدمی از مفهوم تمثیل جسمانی ملائکه (۳۷)

رسالت، همین است که شخص رسول، رسالت خود را گرفته و نزد مرسل الیه بیاید و آنچه را که گرفته از طریق تکلم و مخاطب ادا کند.

(۳۸) ملائکه

### هدف وجودی ملائکه

«وَالنَّازِعَاتِ غَرْقًا وَ النَّاشِطَاتِ نَشْطًا... فَالْمُدَبِّرَاتِ أَمْرًا...» (۱ تا ۵/نازعات)

از مطلق بودن آیه «جَاعِلِ الْمَلَائِكَةِ رُسُلًا أُولَىٰ أَجْنِحَةٍ مَّثْنَىٰ وَ ثُلَاثَ وَ رُبَاعًا» (۱/فاطر) فهمیده می‌شود که ملائکه خلق شده‌اند، برای همین که واسطه باشند میان خدا و خلق، و برای انفاذ امر او فرستاده شوند. همان امری که در آیه «بَلْ عِبَادٌ مُّكْرَمُونَ. لَا يَسْبِقُونَهُ بِالْقَوْلِ وَ هُمْ بِأَمْرِهِ يَعْمَلُونَ» (۲۷/انبیاء) و آیه «يَخَافُونَ رَبَّهُمْ مِنْ فَوْقِهِمْ وَ يَعْمَلُونَ مَا يُؤْمَرُونَ» (۵۰/نحل) از آن سخن گفته است. بال قرار دادن برای ملائکه اشاره به همین واسطه بودن است.

هدف وجودی ملائکه (۳۹)

پس ملائکه جز واسطه بودن بین خدای تعالی و بین خلق او، و انفاذ دستورات او در بین خلق، پستی و کاری ندارند. و این بر سبیل تضاد و اتفاق نیست که مثلاً خدای تعالی گاهی اوامر خود را به دست ایشان جاری سازد، و گاهی مثل همان امر را بدون واسطه ملائکه خودش انجام دهد، خیر، تضاد نیست، چون در سنت خدای تعالی نه اختلافی هست و نه تخلفی، هم‌چنان که فرمود: «إِنَّ رَبِّي عَلَىٰ صِرَاطٍ مُّسْتَقِيمٍ!» (۵۶/هود) و «فَلَنْ تَجِدَ لِسُنَّتِ اللَّهِ تَبْدِيلًا وَلَنْ تَجِدَ لِسُنَّتِ اللَّهِ تَحْوِيلًا» - نه هرگز برای سنت خدا تبدیلی می‌یابی و نه تحویلی!» (۴۳/فاطر) (۱)

۱- المیزان، ج: ۴۰ ص: ۱۸.

(۴۰) ملائکه

### موضع و موقعیت ملائکه در عالم خلقت

«وَمَا مِنَّا إِلَّا لَهُ مَقَامٌ مَّعْلُومٌ وَ إِنَّا لَنَحْنُ الصَّافُونَ وَ إِنَّا لَنَحْنُ الْمُسَبِّحُونَ.»

(۱۶۴ تا ۱۶۶ / صافات)

این آیات سه گانه موقف ملائکه و موقعیت آنان در عالم خلقت را توصیف می‌کنند، و عملی که مناسب خلقت آنان است بیان می‌نمایند، و آن عمل عبارت است از حاضر بودن به خدمت، و در صف ایستادن برای گرفتن اوامر خدای تعالی، و نیز منزله داشتن ساحت کبریائی خدا از شریک و از هر چیزی که لایق به کمال ذات او نیست، ندایی که عقل و وهم بدان دست نمی‌یابند.

موضع و موقعیت ملائکه در عالم خلقت (۴۱)

این که فرمود: «وَمَا مِنَّا إِلَّا لَهُ مَقَامٌ مَّعْلُومٌ»، معنایش این است که هریک از ما مقامی معین و پستی مشخص داریم، که ما را بدان گمارده‌اند. چون با گمارده شدن دیگر استقلال معنی ندارد و شخص گمارده شده نمی‌تواند از خط مشیی که برایش تعیین کرده‌اند تجاوز کند، ملائکه نیز مجبور بر این هستند که خدا را در آنچه امر می‌کند، اطاعت نموده و او را بپرستند.

این که فرمود: «وَ إِنَّا لَنَحْنُ الصَّافُونَ»، (۱۶۵ / صافات) معنایش این است که ما فرشتگان همواره نزد خدا در صف ایستاده منتظر اوامر او هستیم، تا اوامری که در تدبیر عالم صادر می‌کند، بر طبق خواسته‌اش اجرا کنیم، هم‌چنان که از آیه: «لَا يَعْصُونَ اللَّهَ مَا أَمَرَهُمْ وَ

يَفْعَلُونَ مَا يُؤْمَرُونَ،» (۶/تحریم) نیز این معنا استفاده می‌شود.

این که فرمود: «وَإِنَّا لَنَحْنُ الْمُسَبِّحُونَ،» (۱۶۶ / صفات) معنایش این است که ما  
(۴۲) ملائکه

خدای را از آن چه لایق ساحت کبریائی او نیست، تنزیه می‌کنیم، هم‌چنان که در جای دیگر باز فرموده: «يُسَبِّحُونَ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ لَا يَفْتُرُونَ - فرشتگان شب و روز خدای را تسبیح می‌گویند و خسته نمی‌شوند.» (۲۰ / انبیاء) (۱)

### وظایف ملائکه در خدمت انسان

«وَإِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي خَالِقٌ بَشَرًا، فَإِذَا سَوَّيْتُهُ وَنَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي فَقَعُوا لَهُ سَاجِدِينَ!» (۲۸ و ۲۹ / حجر)  
۱- المیزان، ج: ۳۳، ص: ۲۸۳.

وظایف ملائکه در خدمت انسان (۴۳)

ملائکه برای فوز و فلاح انسان کار می‌کنند: یک طایفه از ایشان مأمور حیات‌بخشی و طایفه دیگر مأمور مرگ و طایفه سوم دست در کار رزق، و طایفه چهارم مشغول رساندن وحی‌اند. طایفه‌ای معقب‌اند، طایفه‌ای حفظه، طایفه‌ای نویسنده و هم‌چنین مابقی ملائکه هرکدام مشغول یکی از کارهای بشرند. و این معنی از آیات متفرقه قرآنی هر کدامش از یک گوشه قرآن به چشم می‌خورد، پس ملائکه اسبابی الهی و اعوانی برای انسانند، که او را در راه رساندنش به سعادت و کمال یاری می‌کنند.

ملائکه بر حسب غرضی که در خلقشان بوده، خاضع برای انسانند آن هم برحسب غرضی که در خلقت انسان بوده، و ملائکه مسخر برای بشر و در راه سعادت زندگی او هستند. (۱)  
(۴۴) ملائکه

### ملازمه وظایف ملائکه با ماهیت آنها

«عَلَيْهَا مَلَائِكَةٌ غِلَاطٌ شِدَادٌ لَا يَعْصُونَ اللَّهَ مَا أَمَرَهُمْ وَيَفْعَلُونَ مَا يُؤْمَرُونَ!» (۶/تحریم)  
۱- المیزان، ج: ۲۳، ص: ۲۳۲.

ملازمه وظایف ملائکه با ماهیت آنها (۴۵)

منظور از غلاظ و شداد این است که ملائکه نامبرده، ملازم آن مأموریتی هستند که خدای تعالی به آنان داده، و غیر از خدا و اوامرش هیچ عامل دیگری از قبیل (رقت، ترحم و امثال آن) در آنان اثر نمی‌گذارد و خدا را با مخالفت و یا رد عصیان نمی‌کنند، و هرچه را مأمور باشند مو به مو اجرا می‌کنند، بدون این که چیزی از خود آنان فوت شود و یا به خاطر ضعف و خستگی از مأموریت کم کنند. (۱)

### سه وظیفه اصلی ملائکه

۱- المیزان، ج: ۳۸، ص: .

(۴۶) ملائکه

«وَالنَّازِعَاتِ غَرْقًا. وَالتَّاسِطَاتِ نَسْطًا. وَالسَّابِحَاتِ سَبْحًا. فَالسَّابِقَاتِ سَبْقًا. فَالْمُدَبِّرَاتِ أَمْرًا» (۱ تا ۵ / نازعات)

به طوری که از آیات قرآن کریم استفاده می‌شود، فرشتگان در صدور موجودات از ناحیه خدای تعالی، و برگشتن آنها به سوی او،



واسطه هستند بین خدا و خلق، به این معنا که اسبابی هستند برای حدوث حوادث، اسبابی مافوق اسباب مادی و جاری در عالم ماده. البته کاربرد اسباب مادی تا وقتی است که مرگ نرسیده و موجود به نشئه دیگر منتقل نشده است، چون بعد از مرگ و انتقال، دیگر اسباب مادی سببیتی ندارند.

۱- وساطت ملائکه در مسأله عود: یعنی حال ظهور نشانه‌های مرگ، و قبض روح، و اجرای سؤال، و ثواب و عذاب قبر، و سپس میراندن تمام انسان‌ها در نفخه صور، سه وظیفه اصلی ملائکه (۴۷)

و زنده کردن آنان در نفخه دوم، و محشور کردن آنان، و دادن نامه اعمال، و وضع میزان‌ها، و رسیدگی به حساب، و سوق به سوی بهشت و دوزخ.

۲- وساطت ملائکه در مرحله تشریح دین: یعنی نازل شدن، و آوردن وحی، و دفع شیطان‌ها از مداخله در آن، و تسدید و یاری دادن به رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله و نیز تأیید مؤمنین، و پاک کردن آنان از راه استغفار و طلب مغفرت کردن از خدا برای آنان.

۳- وساطت ملائکه در تدبیر امور این عالم: با این که هر امری برای خود سببی مادی دارد، همین آیات اول سوره فوق‌الذکر که به‌طور مطلق ملائکه را «نازعات» و «ناشطات» و «سایحات» و «سایقات» و «مُیَدْبِرَات» خوانده است، دلیل بر این واسطه بودن ملائکه است. (۱)

۱- میزان، ج: ۴۰ ص: ۱۸.

(۴۸) ملائکه

### واسطه بودن ملائکه بین خدا و عالم مشهود

«جَاعِلِ الْمَلَائِكَةِ رُسُلًا أُولَىٰ أَجْنِحَةٍ مَّثْنَىٰ وَثُلَاثَ وَرُبَاعًا»، (۱ / فاطر)

کلمه «مَلَائِكَةٍ» جمع مَلَك است، که موجوداتی هستند مخلوق خدا، و واسطه‌هایی بین او و بین عالم مشهود، و همه آنان را موکل بر امور عالم تکوین و تشریح کرده، بندگان محترمی هستند که هرگز امر خدا را در هر صورتی که به ایشان بدهد نافرمانی واسطه بودن ملائکه بین خدا و عالم مشهود (۴۹) نمی‌کنند، به هر چه مأمور شوند، انجام می‌دهند.

بنابراین جمله «جَاعِلِ الْمَلَائِكَةِ رُسُلًا»، اشعار، بلکه دلالت دارد بر این که تمامی ملائکه رسولان و واسطه‌هایی بین خدا و خلق اویند، تا اوامر تکوینی و تشریحی او را انجام دهند.

قرآن کلمه «رُسُل» را بر غیر واسطه انبیاء یعنی ملائکه‌ای که واسطه وحی نبودند، نیز اطلاق کرده و از آن جمله فرموده: «حَتَّىٰ آذَا جَاءَ أَحَدُكُمُ الْمَوْتُ تَوَفَّتْهُ رُسُلُنَا - تا آن که مرگ یکی از شما برسد، در آن موقع فرستادگان ما او را می‌گیرند.» (۶۱ / انعام)

(۱)

۱- میزان، ج: ۳۳ ص: ۱۱.

(۵۰) ملائکه

### مفهوم پر و بال یا نیروی حرکت ملائکه

«جَاعِلِ الْمَلَائِكَةِ رُسُلًا أُولَىٰ أَجْنِحَةٍ مَّثْنَىٰ وَثُلَاثَ وَرُبَاعًا»، (۱ / فاطر)

کلمه «أَجْنِحَةٍ» جمع جناح است که در طیور به منزله دست از انسان است، و مرغان به وسیله آن پرواز می‌کنند، و به فضا

می‌روند و برمی‌گردند، و از جایی به جایی دیگر نقل مکان می‌دهند.

وجود فرشتگان نیز مجهز به چیزی است که می‌توانند، با آن کاری را بکنند که مرغان آن کار را با بال خود انجام می‌دهند، یعنی ملائکه هم مجهز به جهازی هستند که با آن از آسمان به زمین و از زمین به آسمان می‌روند، و از هر جایی به هر جایی که مفهوم پر و بال یا نیروی حرکت ملائکه (۵۱)

مأمور باشد، می‌روند. قرآن نام آن جهاز را جناح (بال) گذاشته، و این نام‌گذاری مستلزم آن نیست که بگوییم ملائکه دو بال نظیر بال مرغان دارند، که پوشیده از پر است. بله، این مقدار از لفظ جناح می‌فهمیم که نتیجه‌ای را که مرغان از بال‌های خود می‌گیرند، ملائکه آن نتیجه را دارند، و اما این که چه‌طور آن را دارند، از لفظ جناح نمی‌توان به‌دست آورد.

جمله «أُولَىٰ أَجْنِحَةٍ مَّثْنَىٰ وَثُلَاثٌ وَرُبَاعٌ»، صفت ملائکه است و کلمه «مَّثْنَىٰ» و کلمه «ثُلَاثٌ» و کلمه «رُبَاعٌ» هر سه الفاظی هستند که بر تکرار عدد دلالت دارند، یعنی کلمه «مَّثْنَىٰ» به معنی دو تا دو تاست، و کلمه «ثُلَاثٌ» به معنای سه تا سه تا، و کلمه «رُبَاعٌ» به معنای چهار تا چهار تا است. کآن فرموده خداوند بعضی از فرشتگان را دو بال داده و بعضی را سه بال، و بعضی را چهار بال، و جمله «يَزِيدُ فِي الْخَلْقِ» - هر آنچه بخواهد زیاد

(۵۲) ملائکه

می‌کند،» بر حسب سیاق خالی از اشاره به این نکته نیست، که بعضی از ملائکه بیش از چهار بال هم دارند. (۱)

### طبقه‌بندی ملائکه - مشخصات و اسامی

«جَاعِلِ الْمَلٰٓئِكَةِ رُٓسُلًا اُولٰٓئِىٔ اَجْنِحٰتِهٖ مَّثْنٰى وَثُلَاثٌ وَرُبَاعٌ». (۱ / فاطر)

در قرآن کریم مکرر کلمه ملائکه ذکر شده و نام هیچ‌یک از آنان را نبرده مگر

۱- المیزان، ج: ۳۳ ص: ۱۱.

طبقه‌بندی ملائکه - مشخصات و اسامی (۵۳)

«جبرئیل» و «میکائیل» را، و بقیه ملائکه را با ذکر اوصافشان یاد کرده مانند: «مَلَائِكَةُ الْمَوْتِ»، «كِرَامُ الْكَاتِبِينَ»، «سَيِّفَةُ كِرَامِ بَرَزَةَ»، «رَقِيبٌ» و «عَتِيدٌ» و غیر این‌ها. از صفات و اعمال ملائکه که خدای سبحان در کلامش و به دنبال کلام خدا احادیث ذکر کرده‌اند، یکی این است که ملائکه موجوداتی هستند شریف و مکرم، که بین خدای تعالی و این عالم محسوس واسطه‌هایی هستند، به طوری که هیچ حادثه‌ای از حوادث و هیچ واقعه‌ای مهم و یا غیرمهم نیست، مگر آن که ملائکه در آن دخالتی دارند، و یک یا چند فرشته موکل و مأمور آند. اگر آن حادثه فقط یک جنبه داشته باشد یک فرشته، و اگر چند جنبه داشته باشد چند ملک موکل بر آند. و دخالتی که دارند تنها و تنها این است که امر الهی را در مجرایش به جریان اندازند، و آن را در مسیرش قرار دهند، هم‌چنان که قرآن در این باره فرموده: «لَا يَسْبِقُونَهُ بِالْقَوْلِ وَهُمْ بِأَمْرِهٖ يَعْمَلُونَ!» (انبیاء / ۲۷)

(۵۴) ملائکه

دوم صفتی که از ملائکه در قرآن و حدیث آمده این است که در بین ملائکه نافرمانی و عصیان نیست، معلوم می‌شود، ملائکه نفسیت مستقل ندارند، و دارای اراده‌ای مستقل نیستند، که بتوانند غیر آن‌چه که خدا اراده کرده، اراده کنند، پس ملائکه در هیچ کاری استقلال ندارند، و هیچ دستوری را که خدا به ایشان تحمیل کند تحریف نمی‌کنند، و کم و زیادش نمی‌سازند، هم‌چنان که فرموده: «لَا يَعْصُونَ اللَّهَ مَا أَمَرَهُمْ وَيَفْعَلُونَ مَا يُؤْمَرُونَ» - خدا را در آن‌چه امرشان کند، نافرمانی نمی‌کنند. (۶ / تحریم)

صفت سوم این که ملائکه با همه کثرتی که دارند، دارای مراتب مختلفی از نظر بلندی و پائینی دارند، بعضی مافوق بعضی دیگر، جمعی نسبت بمادون خود آمرند، و آن دیگران مأمور و مطیع آنان، و آن که آمر است به امر خدا امر می‌کند، و حامل امر خدا

به سوی مأمورین است و مأمورین هم به دستور خدا مطیع آمرند، در نتیجه ملائکه به

طبقه‌بندی ملائکه - مشخصات و اسامی (۵۵)

هیچ‌وجه از ناحیه خود اختیاری ندارند، هم‌چنان که قرآن کریم فرموده: «وَمَا مِنَّا إِلَّا لَهُ مَقَامٌ مَّعْلُومٌ - هیچ‌یک از ما نیست، مگر آن که مقامی معلوم دارد.» (۱۶۴ / صافات) و نیز فرموده: «مُطَاعٌ ثُمَّ آمِنٌ - مطاعی است که در آن جا امین هم هست.» (۲۱ / تکویر) و نیز فرموده: «قَالُوا مَآذَا قَالَ رَبُّكُمْ قَالُوا الْحَقَّ - پرسیدند پروردگارتان چه گفت؟ گفتند: حق گفت.» (۲۳ / سبأ)

صفت چهارم این که ملائکه از آن‌جا که هر چه می‌کنند به امر خدا می‌کنند، هرگز شکست نمی‌خورند، به شهادت این که فرمود: «وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُعْجِزَهُ مِنْ شَيْءٍ فِي السَّمَاوَاتِ وَلَا فِي الْأَرْضِ - خدا هرگز چنین نبوده که چیزی در آسمان‌ها و زمین او را عاجز کند.» (۴۴ / فاطر) و از سوی دیگر فرموده: «وَاللَّهُ غَالِبٌ عَلَيَّا أَمْرِهِ - خدا بر امر خود مسلط است.» (۲۱ / یوسف) و نیز فرموده: «إِنَّ اللَّهَ بِالْعُمْرَةِ - خدا کار خود به

(۵۶) ملائکه

انجام خواهد رسانید.» (۳ / طلاق) (۱)

### محل سکونت ملائکه و نحوه حرکت آن‌ها

«... وَ أَوْحَىٰ فِي كُلِّ سَّمَاءٍ أَمْرَهَا وَ زَيْنًا السَّمَاءِ الدُّنْيَا بِمَصَابِيحٍ وَ حِفْظًا...»

(۱۲ / فصلت)

آسمان‌ها راه‌هایی هستند برای سلوک امر از ناحیه خدای صاحب عرش، و یا آمد و

۱- المیزان، ج: ۳۳ ص: ۱۸.

محل سکونت ملائکه و نحوه حرکت آن‌ها (۵۷)

شد ملائکه‌ای که حامل امر اویند. هم‌چنان که آیه: «تَنْزِيلُ الْمَلَائِكَةِ وَ الرُّوحُ فِيهَا بِإِذْنِ رَبِّهِمْ مِنْ كُلِّ أَمْرٍ - ملائکه و روح در آسمان‌ها به اذن پروردگارشان هر امری را نازل می‌کنند.» (۴/قدر) و آیه «فِيهَا يُفْرَقُ كُلُّ أَمْرٍ حَكِيمٍ - در آن هر امر مقتضی تفصیل داده می‌شود،» (۴/دخان) نیز تصریح دارند، به این که امر خدای را ملائکه از آسمان به زمین می‌آورند.

مراد از اوامر الهی‌ای که در زمین اجرا می‌شود، عبارتست از خلقت و پدید آوردن حوادث، که آن حوادث را ملائکه از ناحیه خدای صاحب عرش حمل نموده و در نازل کردنش طرق آسمان را طی می‌کنند، تا از یک‌یک آسمان‌ها عبور داده، و به زمین برسانند.

و به طوری که از آیه شریفه «حَتَّىٰ إِذَا فُزِعَ عَنْ قُلُوبِهِمْ قَالُوا مَاذَا قَالَ رَبُّكُمْ قَالُوا الْحَقَّ

(۵۸) ملائکه

وَ هُوَ الْعَلِيُّ الْكَبِيرُ» (۲۳ / سبأ) استفاده می‌شود: امر خدای تعالی را ملائکه هر آسمان حمل می‌کنند، و به ملائکه آسمان پائین‌تر تحویل می‌دهند. و نیز به طوری که آیه شریفه «وَ كَمِ مِنْ مَلَكٍ فِي السَّمَاوَاتِ - چه بسیار فرشتگان که در آسمان‌هایند.» (۲۶ / نجم) و آیه شریفه: «لَا يَسْمَعُونَ إِلَى الْمَلَأِ الْأَعْلَىٰ وَ يُفْقَدُونَ مِنْ كُلِّ جَانِبٍ - سخن ملائکه آسمان‌ها به گوش آنان نمی‌رسد، و اگر بخواهند گوش دهند، از هر طرف تیرباران می‌شوند.» (۸ / صافات) استفاده می‌شود، آسمان‌ها مسکن ملائکه‌اند.

در نتیجه امر خدا یک نسبت به تک‌تک آسمان‌ها دارد، به اعتبار ملائکه‌ای که در آن ساکنند و نسبتی هم به فرقه فرقه‌های ملائکه دارد، به اعتبار این که حامل آن امرند، و خداوند امر را به آنان تحمیل کرده، یعنی به ایشان وحی فرموده است.

در نتیجه از آن‌چه گفته شد، معلوم گردید که معنای آیه «... وَ أَوْحَىٰ فِي كُلِّ

محل سکونت ملائکه و نحوه حرکت آن‌ها (۵۹)

سَمَاءِ أَمْرَهَا» (۱۲ / فصلت) این شد که خدای سبحان در هر آسمانی، امر آن آسمان را که منسوب و متعلق به خود آن آسمان است، به اهل آسمان یعنی ملائکه ساکن در آن وحی می‌کند.

### سرعت حرکت و سرعت عمل ملائکه

«...وَالسَّابِحَاتِ سَبِّحَا، فَالسَّابِقَاتِ سَبِّقَا، فَالْمُدَّبَّرَاتِ أَمْرًا!»

(۱ تا ۵ / نازعات)

(۶۰) ملائکه

از ترتیب آیات فوق می‌فهمیم که تدبیر فرع بر سبق است و سبق فرع بر سبوح است و این به ما می‌فهماند، سنخیتی در معانی منظور نظر آیات سه‌گانه است، پس مدلول سه‌آیه این است که ملائکه تدبیر امر می‌کنند، اما بعد از آن که به سوی آن سبقت بسته باشند، و به سوی آن سبقت می‌جویند، اما بعد از آن که هنگام نزول به سوی آن سرعت می‌گیرند، پس نتیجه می‌گیریم مراد از «سایحات» و «سایقات» و «مدبّرات» همان ملائکه است، به اعتبار نزولشان به سوی تدبیر که مأمور بدان شده‌اند.

ملائکه با همه اشیاء سروکار دارند، با این که هر چیزی در احاطه اسباب است، و اسباب درباره وجود او و عدمش، بقایش و زوالش و در مختلف احوالش با یکدیگر نزاع دارند، پس آن‌چه خدای تعالی درباره آن موجود حکم کرده، و آن قضایی که او درباره آن موجود رانده و حتمی کرده، همان قضایی است که فرشته مأمور به تدبیر آن موجود

سرعت حرکت و سرعت عمل ملائکه (۶۱)

به سوی آن می‌شتابد و به مسئولیتی که به عهده‌اش واگذار شده می‌پردازد، و در پرداختن به آن از دیگران سبقت می‌گیرد و سبب سببی را که مطابق آن قضاء الهی است، تمام نموده، و در نتیجه آن‌چه خدا اراده کرده، واقع می‌شود.

وقتی منظور از آیات سه‌گانه اشاره به سرعت گرفتن ملائکه بود، در نازل شدن برای انجام آن‌چه بدان مأمور شده‌اند، و سبقت گرفتن به آن، و تدبیر امر آن به ناچار باید دو جمله دیگر یعنی «وَالنَّازِعَاتِ غَرْقًا وَالنَّاشِطَاتِ...» را هم حمل کنیم بر انتزاع و خروجشان از موقف خطاب به موقف انجام مأموریت. پس نزع ملائکه به‌طور غرق عبارتست از این که شروع به نزول به طرف هدف کنند، آن هم نزول به شدت و جدیت، و نشط ملائکه عبارت است از خروجشان از موقفی که دارند به طرف آن هدف، هم‌چنان که سبوح آنان عبارت است از شتافتن و سرعت گرفتن بعد از خروج، و به دنبال آن سبقت

(۶۲) ملائکه

گرفته امر آن موجود را به اذن خدا تدبیر می‌کنند. (۱)

### نقش ملائکه در تدبیر امور عالم

«...وَالسَّابِحَاتِ سَبِّحَا، فَالسَّابِقَاتِ سَبِّقَا، فَالْمُدَّبَّرَاتِ أَمْرًا!» (۱ تا ۵ / نازعات)

آیات پنج‌گانه سوگند به پستی است که ملائکه دارند، و وضعی که در هنگام انجام مأموریت به خود می‌گیرند. از آن لحظه‌ای که شروع به نزول نموده، تا آخرین وضعی

۱- المیزان، ج: ۴۰، ص: ۱۶.

نقش ملائکه در تدبیر امور عالم (۶۳)

که در تدبیر امری از امور عالم ماده به خود می‌گیرند. و در این آیات اشاره است به نظامی که تدبیر ملکوتی در هنگام حدوث

حوادث دارد.

آنچه در این آیات بدان سوگند یاد شده، با صفاتی که ملائکه در امثالشان نسبت به اوامر صادره از ساحت مقدس الهی و مربوط به تدبیر امور عالم ماده به ایشان دارند، و سپس قیامشان به تدبیر امور به اذن خدای تعالی قابل انطباق است. آیات نامبرده از نظر سیاق شدیداً شبیه به آیات آغاز سوره صافات است، و نیز شباهت بسیار دارد به آیات اول سوره مرسلات، که ملائکه را در امثال اوامر الهی توصیف می‌کند. چیزی که هست آن آیات تنها ملائکه وحی را توصیف می‌کرد، و آیات ابتدای این سوره، مطلق ملائکه را در تدبیر امور عالم توصیف می‌نماید.

از این که بگذریم در بین این آیات پنج‌گانه، آن صفتی که در انطباقش با ملائکه

(۶۴) ملائکه

روشن‌تر از دیگران است، صفت «فَالْمُدَبِّرَاتِ أَمْرًا» است که در آن مسأله تدبیر بدون قید و به‌طور مطلق آمده است، پس مراد از آن تدبیر همه عالم است. و از سوی دیگر مطلق تدبیر هم کار مطلق ملائکه است، پس قهراً مراد از مدبرات مطلق ملائکه خواهد بود. (۱)

### نقش ملائکه در حوادث

«... فَالْمُدَبِّرَاتِ أَمْرًا!» (۱ تا ۵ / نازعات)

۱- المیزان، ج: ۴۰ ص: ۱۷.

نقش ملائکه در حوادث (۶۵)

خدای تعالی ملائکه را واسطه بین خدا و حوادث دانسته، و به عبارت دیگر ملائکه را اسبابی معرفی کرده که حوادث مستند به آن است. این موضوع منافات با این معنا ندارد که حوادث مستند به اسباب قریب و مادی نیز باشد. برای این که این دو استناد و این دو جور سببیت در طول همند، نه در عرض هم. بدین معنا که سبب قریب، علت پیدایش حادثه است و سبب بعید، علت پیدایش سبب قریب است.

هم‌چنان که منافات ندارد که در عین این که حوادث را به آنان مستند می‌کنیم به خدای تعالی هم مستند بسازیم و بگوئیم تنها سبب در عالم خدای تعالی است، و چون تنها رب عالم اوست، برای این که گفتیم سببیت طولی است نه عرضی، و استناد حوادث به ملائکه چیزی زاید بر استناد آن‌ها به اسباب طبیعی و قریبش ندارد، و خدای تعالی استناد حوادث به اسباب طبیعی و ظاهری‌اش را تصدیق کرده، همان‌طور که استناد آن

(۶۶) ملائکه

به ملائکه را قبول دارد.

و هیچ‌یک از اسباب در قبال خدای تعالی استقلال ندارد، تا رابطه خدای تعالی با مسبب آن سبب قطع باشد، و باعث شود که نتوانیم آن مسبب را مسبب خدای تعالی بدانیم، همان‌طور که وثیث (مشرکین) پنداشته و گفته‌اند: خدای تعالی تدبیر امور عالم را به ملائکه مقرب و اگذار کرده، آری توحید قرآنی، استقلال از هر چیز را از هر جهت نفی کرده است. هیچ موجودی نه مالک خودش است، و نه مالک نفع و ضرر و مرگ و حیات و نشور خود.

بنابراین مثل موجودات در استنادش به اسباب مترتب یکی بر دیگری، از سبب قریب گرفته تا بعید، و در انتها استنادش به خدای سبحان تا حدودی و به وجهی بعید، مثل کتابت است، که انسان آن را با دست خود و با قلم انجام می‌دهد، و این یک عمل استنادی

نقش ملائکه در حوادث (۶۷)

به قلم و استناد دیگری به دست، و استناد دیگری به انسان دارد که با دست و قلم کتابت را انجام داده، و هرچند سبب مستقل و فاعل حقیقی این عمل خود آدمی است، و لکن این باعث نمی‌شود که ما نتوانیم آن را به دست و قلم نیز استناد دهیم. (۱)

### وظیفه ملائکه در شب قدر

«تَنْزَلُ الْمَلَائِكَةُ وَالرُّوحُ فِيهَا بِأُذُنِ رَبِّهِمْ مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ» (۴ / قدر)

۱- المیزان، ج: ۴۰ ص: ۲۰.

(۶۸) ملائکه

سوره قدر، نزول قرآن در شب قدر را بیان می‌کند، و آن شب را تعظیم نموده، از هزار ماه بالاتر می‌داند، چون در آن شب ملائکه و روح نازل می‌شوند.

در کلام خدای تعالی آیه‌ای که بیان کند، لילה نامبرده چه شئی بوده دیده نمی‌شود به جز آیه «شَهْرُ رَمَضَانَ الَّذِي أُنزِلَ فِيهِ الْقُرْآنُ» (۱۸۵ / بقره) که می‌فرماید: قرآن یک‌پارچه در ماه رمضان نازل شده و با انضمام آن به آیه مورد بحث معلوم می‌شود، شب قدر یکی از شب‌های ماه رمضان است، و اما این که کدام‌یک از شب‌های آن است در قرآن چیزی که بر آن دلالت کند، نیامده است. در این مورد تنها از اخبار استفاده می‌شود.

در این سوره آن شئی را که قرآن نازل شده، شب قدر نامیده، و ظاهراً مراد از قدر تقدیر و اندازه‌گیری است، پس شب قدر، شب اندازه‌گیری است و خدای تعالی در آن شب

وظیفه ملائکه در شب قدر (۶۹)

حوادث یک‌سال را یعنی از آن شب تا شب قدر سال آینده را تقدیر می‌کند، زندگی و مرگ و رزق و سعادت و شقاوت و چیزهایی دیگر از این قبیل را مقدر می‌سازد، «فِيهَا يُفْرَقُ كُلُّ أَمْرٍ حَكِيمٍ، أَمْرًا مِنْ عِنْدِنَا إِنَّا كُنَّا مُرْسِلِينَ، رَحْمَةً مِنْ رَبِّكَ - در آن شب هر حادثه‌ای که باید واقع شود، خصوصیاتش مشخص و محدود می‌گردد، این امری است تخلف‌ناپذیر، امری است از ناحیه ما که این مائیم فرستنده رحمتی از ناحیه پروردگارت.» (۴ تا ۶ / دخان)

و از این آیه استفاده می‌شود که شب قدر منحصر در شب نزول قرآن و آن سالی که قرآن در آن شب نازل شد نیست، بلکه با تکرر سنوات آن شب هم مکرر می‌شود، پس در هر ماه رمضان از هر سال قمری شب قدری هست، که در آن شب امور سال آینده تا شب قدر سال بعد اندازه‌گیری و مقدر می‌شود.

در سوره مورد بحث هم که فرموده: «شب قدر از هزار ماه بهتر است»، و نیز فرموده:

(۷۰) ملائکه

«ملائکه در آن شب نازل می‌شوند»، مؤید این معناست.

در آیه «تَنْزَلُ الْمَلَائِكَةُ وَالرُّوحُ فِيهَا بِأُذُنِ رَبِّهِمْ مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ»، اگر مراد از امر آن امر الهی باشد که آیه «إِنَّمَا أَمْرُهُ إِذَا أَرَادَ شَيْئًا أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ»، (۸۲ / یس) تفسیرش کرده، آیه چنین معنا می‌دهد: «ملائکه و روح در شب قدر به اذن پروردگارش نازل می‌شوند، در حالی که نزولشان را ابتداء می‌کنند و هر امر الهی را صادر می‌نمایند.» و اگر منظور از امر نامبرده هر امر کونی و حادثه‌ای باشد که باید واقع گردد، در این صورت آیه چنین معنا می‌دهد: «ملائکه و روح در آن شب به اذن پروردگارش نازل می‌شوند، برای خاطر تدبیر امری از امور عالم.» (۱)

۱- المیزان، ج: ۴۰ ص: ۳۲۲.

وظیفه ملائکه در شب قدر (۷۱)

## مفهوم معارج ملائکه و مقامات آنها

«مِنَ اللَّهِ ذِي الْمَعَارِجِ!» (۳ / معارج)

مفسرین، معارج را به وسیله صعود یعنی نردبام معنا و به مقامات ملکوت که فرشتگان هنگام مراجعه به خدای سبحان به آن عروج می‌کنند، تفسیر کرده‌اند. جمله بعد هم که می‌فرماید: «تَعْرُجُ الْمَلَائِكَةُ وَالرُّوحُ إِلَيْهِ فِي يَوْمٍ»، معارج را به همین معنا تفسیر کرده، پس خدای سبحان معارجی از ملکوت و مقاماتی از پائین به بالا دارد.

(۷۲) ملائکه

که هر مقام بالاتر از مقام پائین‌تر خود شریف‌تر است. و ملائکه و روح هر یک بر حسب قربی که به خدا دارند، در آن مقامات بالا می‌روند، و این مقامات حقایق ملکوتی هستند، نه چون مقامات دنیا وهمی و اعتباری. (۱)

## مقامات و مأموریت‌های مختلف ملائکه

«وَالذَّارِيَاتِ ذُرُوءًا، فَالْحَامِلَاتِ وِقْرًا، فَالْجَارِيَاتِ يُسْرًا، فَالْمَقْسَمَاتِ أَمْرًا!»

(۱ تا ۴ / ذاریات)

۱- المیزان، ج: ۳۹ ص: ۱۲۹.

مقامات و مأموریت‌های مختلف ملائکه (۷۳)

امر پروردگار صاحب عرش در خلقت و تدبیر امری است واحد، ولی وقتی این امر واحد را ملائکه‌ای حمل می‌کنند که پست‌های مختلف و مأموریت‌های گونه‌گون دارند، قهرا همان امر واحد بر طبق اختلاف مقامات ایشان تقسیم و تکه تکه می‌شود، و همچنین این تقسیم ادامه دارد تا به دست فرشتگانی برسد که مأمور پدید آوردن حوادث جزئی عالمند، در آنجا دیگر بیشتر تکه تکه می‌شود و تکثیر می‌پذیرد.

جمله «فَالْمَقْسَمَاتِ أَمْرًا» سوگندی است به ملائکه‌ای که کارشان این است که به امر پروردگار عمل می‌کنند، و اوامر خدا را در بین خود به اختلاف مقام‌هایی که دارند، تقسیم می‌کنند. (۱)

۱- المیزان، ج: ۳۶ ص: ۲۶۳.

(۷۴) ملائکه

## سلسله مراتب ملائکه در انجام وظایف

«وَالنَّازِعَاتِ غَرْقًا، وَالنَّاشِطَاتِ نَشْطًا، وَالسَّابِحَاتِ سَبْحًا، فَالسَّابِقَاتِ سَبْقًا!» (۱ تا ۴ / نازعات)

بعضی از ملائکه مقام بلندتری دارند، و امر خدای تعالی را گرفته به پائین‌تر خود می‌رسانند، و در تدبیر بعضی امور پائین‌تر خود را مأمور می‌کنند، و این در حقیقت توسطی است که دارنده مقام بلندترین، بین خدا و بین پائین‌تر خود دارد. مثلاً توسطی

سلسله مراتب ملائکه در انجام وظایف (۷۵)

که ملک الموت در مسأله قبض ارواح دارد، و پائین‌تر خود را مأمور به آن می‌کند. خدای تعالی از خود آنان حکایت کرده که گفته‌اند: «وَمَا مِنَّا إِلَّا لَهُ مَقَامٌ مَّعْلُومٌ - هیچ‌یک از ما نیست مگر آن که مقامی معلوم دارد.» (۱۶۴ / صافات) و نیز فرموده: «مُطَاعٍ نَمَّ آمِينَ - فرمانروائی است امین.» (۲۱ / تکویر) (۱)

## تقدم ملائکه از نظر وظایف و قرب الهی

«أَذْ قَالَتِ الْمَلَائِكَةُ يَا مَرْيَمُ إِنَّ اللَّهَ يُبَشِّرُكِ...» (۴۵ تا ۴۷ / آل عمران)

۱- المیزان، ج: ۴۰ ص: ۱۹.

(۷۶) ملائکه

برخی گفته‌اند: مراد از ملائکه «جبرئیل» است، که برای تعظیم به صورت جمع از او تعبیر شده است. نظیر آن در قصه زکریا علیه‌السلام هم هست، در ابتدا «ندا» را به ملائکه نسبت داده و می‌فرماید: «فَنَادَتْهُ الْمَلَائِكَةُ»، (۳۹ / آل عمران) سپس آن را به صورت مفرد تعبیر نموده و فرموده است: «قَالَ كَذَلِكَ اللَّهُ يَفْعَلُ مَا يَشَاءُ.» (۴۰ / آل عمران) و بسا گفته شود که با جبرئیل ملائکه دیگری هم همراه بوده و در ندا با او شرکت داشته‌اند.

و آنچه از تدبر در آیاتی که در شأن ملائکه وارد شده، به دست می‌آید، آن است که بین خود ملائکه از نظر قرب به حق، تقدم و تأخر وجود دارد، و ملک متأخر نسبت به اوامر متقدم تبعیت کامل دارد، به طوری که فعلش فعل متقدم و قولش عین قول او می‌باشد - نظیر آنچه ما درباره خود مشاهده می‌کنیم، که افعال و قوا و اعضایمان

تقدم ملائکه از نظر وظایف و قرب الهی (۷۷)

بدون هیچ‌گونه تعددی عینا افعال خود ما می‌باشد - چنان‌که در عین حال که می‌گوئیم: چشمانم دید و گوشه‌ایم شنید، و با جوارحم به جا آوردم، و با دستانم نوشتم؛ می‌گوئیم: من دیدم، من شنیدم، من انجام دادم، و من نوشتم، چون فعل گوش یا چشم یا سایر اعضا به همان نحو که به اعضا نسبت داده می‌شود، به خود انسان نسبت داده خواهد شد، همچنان فعل متقدم متبوع از ملائکه، عینا فعل اتباع و پیروان او و قول او هم قول آنان است. چنان‌که در عین حال، فعل تمامی فعل پروردگار، و قول همه قول او جلّت عظمت می‌باشد.

خدای متعال در یک جا می‌فرماید: «اللَّهُ يَتَوَفَّى الْأَنْفُسَ حِينَ مَوْتِهَا - خداست که وقت مرگ ارواح خلق را می‌گیرد.» (۴۲ / زمر) و در جای دیگر می‌فرماید: «قُلْ يَتَوَفَّكُم مَلَكُ الْمَوْتِ الَّذِي وُكِّلَ بِكُمْ - بگو فرشته مرگ که مأمور قبض روح شماست، جان شما را (۷۸) ملائکه

خواهد گرفت.» (۱۱ / سجده) و در جای سوم فرماید: «حَتَّىٰ إِذَا جَاءَ أَحَدِكُمُ الْمَوْتُ تَوَفَّتْهُ رُسُلُنَا - تا هنگامی که مرگ یکی از شماها آید، فرستادگان ما قبض روحش نمایند.» (۶۱ / انعام)

ملاحظه می‌کنید که چگونه موضوع واحدی را که «قبض روح» باشد، در یک جا نسبت به خود داده و در جای دیگر نسبت به ملک الموت، و در جای سوم نسبت به اتباع ملک الموت داده است.

همچنین وحی را که به رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌شده، در یک جا نسبت به خود داده و می‌فرماید: «إِنَّا وَحِينَا إِلَيْكَ - ما به تو وحی فرستادیم.» (۱۶۳ / نساء) و در جای دیگر به «روح الامین» و «جبرئیل» نسبت داده و می‌فرماید: «نَزَلَ بِهِ الرُّوحُ الْأَمِينُ، عَلَى قَلْبِكَ - آن قرآن را روح الامین به قلبت نازل کرد.» (۱۹۳ و ۱۹۴ / شعراء) و همچنین «قُلْ مَنْ كَانَ عَدُوًّا لِجِبْرِيلَ فَإِنَّهُ نَزَّلَهُ عَلَى قَلْبِكَ - هر که با جبرئیل دشمن است (به حقیقت با خدا دشمن است)

تقدم ملائکه از نظر وظایف و قرب الهی (۷۹)

زیرا او به فرمان خدا قرآن را به قلب تو نازل کرد.» (۹۷ / بقره) و در جای سوم آن را به فرشتگان وحی نسبت داده و فرموده: «كَلَّا إِنَّهَا تَذْكِرَةٌ، فَمَنْ شَاءَ ذَكَرْهُ، فِي صُحُفٍ مُّكَرَّمَةٍ، مَرْفُوعَةٍ مُّطَهَّرَةٍ، بِأَيْدِي سَافِرَةٍ، كِرَامٍ بَرَرَةٍ - نه، آیات حق برای پند و تذکر است، پس هر که خواهد پند گیرد، آیات الهی در صفحات مکرمی است که آن صفحات بسی بلندمرتبه و پاکند و به دست سفیران حق و فرشتگان حق سپرده شده، و آنان ملائکه عالی رتبه با حسن و کرامتند.» (۱۱ تا ۱۶ / عبس)



پس از بیانات بالا روشن شد که بشارت جبرئیل علیه السلام در آن باره، عین بشارت ملائکه‌ای است که در تحت فرمان او هستند، که او از بزرگان ملائکه و از مقربین آنهاست، کما این که در باره‌اش فرمود: «إِنَّهُ لَقَوْلُ رَسُولٍ كَرِيمٍ، ذِي قُوَّةٍ عِنْدَ ذِي الْعَرْشِ مَكِينٍ، مُطَاعٍ ثَمَّ أَمِينٍ!» (۱۹ تا ۲۱ / تکویر)

(۸۰) ملائکه

### ملائکه حامل عرش الهی و حال و اعمال آنها

«الَّذِينَ يَحْمِلُونَ الْعَرْشَ وَمَنْ حَوْلَهُ...» (۷ / مؤمن)

خدای سبحان در این آیه و در هیچ جا از کلام عزیزش معرفی نفرموده که این حاملان عرش چه کسانی هستند، آیا از ملائکه‌اند؟ یا کسانی دیگر؟ ولی عطف کردن جمله «وَمَنْ حَوْلَهُ» بر حاملان عرش، إشعار دارد بر این که حاملان عرش هم از ملائکه‌اند، چون در آیه «وَتَرَى الْمَلَائِكَةَ حَافِينَ مِنْ حَوْلِ الْعَرْشِ - ملائکه را می‌بینی که پیرامون عرش در طوافند...» (۷۵ / زمر) تصریح دارد که طواف کنندگان پیرامون عرش

ملائکه حامل عرش الهی و حال و اعمال آنها (۸۱)

از ملائکه‌اند، پس نتیجه می‌گیریم که حاملین عرش نیز از این طایفه‌اند.

معنای جمله فوق این می‌شود که: «آن ملائکه‌ای که حامل عرشند، عرشی که تمام اوامر و همه احکام الهی از آن جا صادر می‌شود، اوامر و احکامی که تدبیر امور عالم می‌کنند، و نیز آن ملائکه‌ای که پیرامون عرشند، یعنی مقربین از ملائکه می‌باشند و کارهای زیر را انجام می‌دهند:

۱- «يُسَبِّحُونَ بِحَمْدِ رَبِّهِمْ!» (۷ / مؤمن)

خدا را منزّه می‌دارند، در حالی که این تنزیه‌شان همراه با ثنای پروردگارشان است، پس ملائکه خدای تعالی را از هر چیز که لایق ساحت قدس او نیست. و از آن جمله شریک داشتن در ملک، منزّه می‌دارند، و بر فعل او و تدبیرش شناخوانی می‌کنند.

۲- «وَيُؤْمِنُونَ بِهِ!» (۷ / مؤمن)

(۸۲) ملائکه

ایمان آوردن ملائکه به خدا - با این که حامل عرش ملک و تدبیر خدایند و یا پیرامون آن طواف می‌کنند، تا اوامر صادره را بگیرند، و نیز او را از هر نقصی تنزیه نموده و بر افعالش ثنا می‌گویند - به این معناست که ملائکه به وحدانیت خدا در ربوبیت و الوهیت ایمان دارند، پس ذکر عرش و نسبت دادن تنزیه و تحمید و ایمان به ملائکه خود ردی است بر مشرکین، که ملائکه مقرب خدا را شرکای خدا در ربوبیت و الوهیت می‌پنداشتند، و آنها را به جای خدا ارباب خود گرفته و می‌پرستیدند.

۳- «وَيَسْتَغْفِرُونَ لِلَّذِينَ آمَنُوا!» (۷ / مؤمن)

یعنی از خدای سبحان می‌خواهند تا هرکس را ایمان آورده، بیامزد:

«رَبَّنَا وَسِعْتَ كُلَّ شَيْءٍ رَحْمَةً وَعِلْمًا فَاغْفِرْ لِلَّذِينَ تَابُوا وَاتَّبَعُوا سَبِيلَكَ

ملائکه حامل عرش الهی و حال و اعمال آنها (۸۳)

وَقِهِمْ عَذَابَ الْجَحِيمِ، رَبَّنَا وَادْخُلْهُمْ جَنَّاتِ عَدْنٍ الَّتِي وَعَدْتَهُمْ وَمَنْ صَلَحَ مِنْ آبَائِهِمْ وَأَزْوَاجِهِمْ وَذُرِّيَّاتِهِمْ إِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ، وَقِهِمُ السَّيِّئَاتِ وَمَنْ تَقِ السَّيِّئَاتِ يَوْمَئِذٍ فَقَدْ رَحِمْتَهُ وَذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ.» (۷ تا ۹ / مؤمن)

(۸۴) ملائکه

## فصل دوم: عبادت؛ احوال و اعمال خاص ملائکه

### عبودیت، اراده و قول و فعل ملائکه

«... بَلْ عِبَادٌ مُّكْرَمُونَ. لَا يَشْبِقُونَہُ بِالْقَوْلِ وَ هُمْ بِأَمْرِہِ یَعْمَلُونَ!»

(۲۶ و ۲۷/انبیاء)

مراد از «عبادٌ مُّکْرَمین» در آیه فوق ملائکه است. خدای تعالی حال ملائکه را بیان

(۸۵)

کرده که بندگانی مکرمند. جمله «لَا یَشْبِقُونَہُ بِالْقَوْلِ» در آیه بعدی بیان کمال عبودیت ملائکه، از حیث آثار، و صفای آن از حیث خواص و نیز چون قبلاً آنان را «عباد» نامید، در نتیجه مراد از اکرام ملائکه اکرامشان به خاطر همان عبودیت بوده نه به غیر آن، و بنابراین برگشت معنا به این می‌شود که ملائکه بندگانی هستند دارنده حقیقت معنای بندگی، دلیلش هم این است که آثار عبودیت کامل از عبودیتشان مشاهده می‌شود و آن این است که هرگز در سخن از خدا سبقت نمی‌گیرند.

پس مراد از این که ملائکه را «عباد» خواند، با این که تمامی موجودات دارای شعور، همه «عباد» و بندگانند، خواست به آنان بفهماند که عبودیتی که دارند، خدا به ایشان کرامت کرده، و این موهبت، عطیه‌ای است الهی، پس خود را جز بنده نمی‌بینند، و این نظیر «مُخْلِص» بودن برای خداست، که وقتی کسی چنین شد، خدا هم در برابر او را «مُخْلِص» برای خود قرار می‌دهد.

(۸۶) ملائکه

چیزی که هست فرق میان کرامت ملائکه و کرامت بشر، هرچند که در هر دو موهبتی است، این است که این موهبت را به بشر از راه اکتساب می‌دهند، ولی به ملائکه بدون اکتساب. (دقت فرمائید)

جمله «لَا یَشْبِقُونَہُ بِالْقَوْلِ وَ هُمْ بِأَمْرِہِ یَعْمَلُونَ» می‌رساند فعل ملائکه، تابع امر او و اراده اوست، هم‌چنان که گفتار ملائکه هم تابع قول خداست، پس ملائکه، هم از جهت فعل و هم از جهت قول، تابع اراده خدا هستند.

به عبارتی دیگر، اراده و عمل ملائکه تابع اراده خداست. چون منظور از قول در آیه شریفه همان اراده خدای تعالی است، پس ملائکه نمی‌خواهند مگر آنچه را که او می‌خواهد، و نمی‌کنند مگر آنچه را او می‌خواهد، و این کمال بندگی را

عبودیت، اراده و قول و فعل ملائکه (۸۷)

می‌رساند، چون عبودیت عبد این اقتضا را دارد که اراده و عمل خود را ملک مولا بداند.

این بود آنچه ظاهر آیه آن را افاده می‌کند، و البته در صورتی تمام است که مراد از امر ضد و مقابل نهی باشد، آن وقت آیه می‌فهماند که ملائکه اصلاً معنای نهی را نمی‌دانند چون شناختن نهی فرع امکان انجام عمل مورد نهی است، و ملائکه هیچ عملی را انجام نمی‌دهند مگر از امر خدا.

«... یَعْلَمُ مَا بَیْنَ أَیْدِیْہِمُ وَ مَا خَلْفَہُمْ...!» (۲۵۵ / بقره)

اگر خدای تعالی ذوات ملائکه را مکرم داشته، و آثار وجودی آنان را ستوده، برای این بوده که به گفتار و کردار آنان آگاه بوده، «یَعْلَمُ مَا بَیْنَ أَیْدِیْہِمُ» و نیز به اسبابی که به وسیله آن اسباب هستی یافته‌اند، خبر داشته، و آن اصل و ریشه‌ای که روی آن ریشه جوانه زده‌اند آگاه بوده، «وَ مَا خَلْفَہُمْ». (۱)

(۸۸) ملائکه

### نفی غفلت و استکبار از ملائکه

«وَلِلَّهِ يَسْتَجِئِدُ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ مِنْ دَابَّةٍ وَالْمَلَائِكَةِ وَهُمْ لَا يَسْتَكْبِرُونَ، يَخَافُونَ رَبَّهُمْ مِنْ فَوْقِهِمْ وَيَفْعَلُونَ مَا يُؤْمَرُونَ!»  
(۴۹ و ۵۰/نحل)

در آیات فوق، نخست استکبار را به طور مطلق از ملائکه نفی نموده افاده

۱- المیزان، ج: ۲۸ ص: ۱۰۸.

نفی غفلت و استکبار از ملائکه (۸۹)

می‌کند که چه به حسب ذات و چه به حسب فعل بر خدا استکبار نمی‌کنند. اما به حسب ذات هرگز از یاد او غافل نمی‌مانند، و اما به حسب فعل هرگز از عبادت او سرپیچی نمی‌کنند، و امر او را مخالفت نمی‌نمایند.

برای بیان این اطلاق و شمول، توضیحی داده و دنبالش فرمود: «يَخَافُونَ رَبَّهُمْ مِنْ فَوْقِهِمْ وَيَفْعَلُونَ مَا يُؤْمَرُونَ»، و با جمله اول، استکبار به حسب ذات را از ملائکه نفی نموده و با جمله دوم، استکبار به حسب عمل را.

جمله «يَخَافُونَ رَبَّهُمْ مِنْ فَوْقِهِمْ»، ترس از خدای را برای ملائکه اثبات می‌کند، و با در نظر داشتن این که نزد خدای شری و سبب شری وجود ندارد که کسی از شرش بترسد و نزد او جز خیر چیزی نیست، و نیز با در نظر گرفتن این نکته که فرمود: «از پروردگار خود می‌ترسند» و نفرمود: «از عذاب پروردگار خود»، چنین می‌فهمیم که مقصود از این (۹۰) ملائکه

ترس، ترس از خود خداست، هرچند که نزد خدا جز خیر چیزی نباشد، و اگر بگویی وقتی نزد خدا شری سراغ ندارند، چرا از او می‌ترسند؟ در پاسخ می‌گوییم: حقیقت ترس عبارت است از تأثر و انکسار و کوچک شدن، و خلاصه پریدن رنگ روی ضعیف در مقابل قوی که با قوتش ظهور یافته و شناخته شده، و طپش قلب زبردست در قبال زبردست کبیر متعال که با کبریایی اش بر همه چیز قاهر شده، پس ترس ملائکه همین تأثر ذاتی ایشان است، از آن‌چه از مقام پروردگار خود می‌بینند و هرگز از یاد او غافل نمی‌شوند.

مافوق بودن خدای تعالی و قاهر بودنش نسبت به ملائکه سبب مخافت و ترس ایشان است، پس ترس علت دیگری جز مقام خدای عزوجل ندارد مسأله عذاب مطرح نیست، پس خوف، خوف ذاتی است که به تعبیر دیگر نداشتن استکبار ذاتی است. نفی غفلت و استکبار از ملائکه (۹۱)

جمله «يَفْعَلُونَ مَا يُؤْمَرُونَ»، اشاره است به نداشتن استکبار عملی. وقتی بنده استکبار ذاتی نسبت به خدای تعالی نداشته باشد، استکبار عملی هم قهرا نخواهد داشت. از همین جهت است که در آیه مورد بحث درباره ملائکه پس از نفی استکبار ذاتی، استکبار عملی را هم نفی نموده و می‌فرماید: «خدای سبحان را عصیان نمی‌کنند، بلکه هرچه دستور دهد، انجام می‌دهند.»

پس روشن گردید که ملائکه نوعی از مخلوقات خدا هستند که هرگز دچار غفلت از مقام پروردگار خود نمی‌شوند و غفلت و فراموشی و سهو و نسیان بر آنان عارض نمی‌گردد، و هیچ شاغلی ایشان را به خود مشغول نمی‌کند، و جز آن‌چه خدا اراده می‌کند، اراده نمی‌کنند. (۱)

۱- المیزان، ج: ۲۴ ص: ۱۳۷.

(۹۲) ملائکه

**ترس ملائکه از خدا و معصومیت آنها**

«وَهُمْ مِنْ خَشِيَّتِهِ مُشْفِقُونَ...» (۲۸ / انبیاء)

مقصود از این خشیت، ترس از سخط و عذاب خداست، اما ترسی که توأم با امن از آن باشد، چون ملائکه گناهی ندارند، و اگر بگویی ملائکه با عصمتی که خدا به ایشان داده، دیگر چرا می‌ترسند؟ می‌گوییم: عصمتی که به آن افزوده شده، قدرت خدای را تحدید نمی‌کند، و زمام ملک را از ید او خارج نمی‌سازد، پس او در هر حال قادر است. و

ترس ملائکه از خدا و معصومیت آن‌ها (۹۳)

همین نکته است که معنای آیه بعدی را روشن می‌سازد:

«وَمِنْ يُقَلِّمُ مِنْهُمْ أَنَّى إِلَهٌ مِنْ دُونِهِ فَذَلِكَ نَجْزِيهِ جَهَنَّمَ كَذَلِكَ نَجْزِي الظَّالِمِينَ!» یعنی هر که چنین بگوید، ظالم است و سزایش را جهنم می‌دهد، چون جهنم سزای ظالم است. (۱)

### هماهنگی عبودیت و وظایف در ملائکه

«... فَأَلْمَدَّبَرَاتِ أَمْرًا!» (۱ تا ۵ / نازعات)

۱- المیزان، ج: ۲۸ ص: ۱۱۲.

(۹۴) ملائکه

منافاتی ندارد این که ملائکه واسطه در تدبیر باشند، و از سوی دیگر از کلام خدای تعالی استفاده شود که بعضی از ملائکه و یا همه آنان دائما در حال عبادت و تسبیح و سجده باشند، مانند آیه: «وَمَنْ عِنْدَهُ لَا يَسْتَكْبِرُونَ عَنْ عِبَادَتِهِ وَلَا يَسْتَحْسِبُونَ يُسَبِّحُونَ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ لَا يَفْتُرُونَ» - کسانی که نزد وی هستند، از عبادت او نه استکبار می‌ورزند و نه خسته می‌شوند و شب و روز او را تسبیح می‌گویند و سست هم نمی‌شوند. (۱۹ و ۲۰ / انبیاء) «إِنَّ الَّذِينَ عِنْدَ رَبِّكَ لَا يَسْتَكْبِرُونَ عَنْ عِبَادَتِهِ وَيُسَبِّحُونَهُ وَلَهُ يَسْجُدُونَ» - آنان که نزد پروردگار تو هستند از عبادت او استکبار نمی‌ورزند، و تسبیحش نموده، برایش سجده می‌کنند. (۲۰۶ / اعراف)

برای این که ممکن است، ملائکه در حین انجام مأموریت خدای تعالی و تدبیر امور دنیا سجده و تسبیح را هم انجام بدهند، هم‌چنان که ای بسا این عدم منافات از آیه زیر

هماهنگی عبودیت و وظایف در ملائکه (۹۵)

استشمام بشود: «وَلِلَّهِ يَسْجُدُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ مِنْ دَابَّةٍ وَالْمَلَائِكَةُ وَهُمْ لَا يَسْتَكْبِرُونَ» - برای خدا سجده می‌کنند، آنچه در آسمان‌هاست، و آنچه جنبنده که در زمین است، و نیز ملائکه که از عبادت او استکبار ندارند. (۴۹ / نحل) (۱)

### مالکیت الهی به اعمال و آثار ملائکه

«وَمَا نَنْزِلُ إِلَّا بِأَمْرِ رَبِّكَ لَهُ مَا بَيْنَ أَيْدِينَا وَمَا خَلْفَنَا وَمَا بَيْنَ ذَلِكَ وَمَا كَانَ رَبُّكَ نَسِيًّا!» (۶۴ / مریم)

۱- المیزان، ج: ۴۰ ص: ۲۱.

(۹۶) ملائکه

سیاق آیه فوق و آیه بعدی آن شهادت می‌دهد که کلام در آن کلام فرشته وحی است، و اما به وحی قرآنی و از ناحیه خدای سبحان چون نظم آن بدون شک نظمی است قرآنی.

«تَنْزِيلٌ» به معنای نزول به کندی و مهلت است. و سیاق نفی و استثناء انحصار را می‌فهماند، و می‌رساند که ملائکه نازل نمی‌شود مگر به امری از خدا، هم‌چنان که در جای دیگر فرمود: «لَا يَعْصُونَ اللَّهَ مَا أَمَرَهُمْ وَيَفْعَلُونَ مَا يُؤْمَرُونَ» - خدای را در آنچه دستورشان

می‌دهد، نافرمانی نمی‌کنند، و هر امری شوند به‌جا می‌آورند.» (۶ / تحریم)

ظاهر این که فرمود: «لَهُ مَا بَيْنَ أَيْدِينَا وَمَا خَلْفَنَا وَمَا بَيْنَ ذَلِكَ»، این است که آن‌چه زیر نظر ما و مشرف بر ماست از آن خداست. و ظاهر جمله دوم، یعنی «وَمَا خَلْفَنَا» به مالکیت الهی به اعمال و آثار ملائکه (۹۷)

قرینه مقابله آن چیزهایی است که از نظر ایشان غایب و مستور است.

بنابراین اگر مراد از جمله «مَا بَيْنَ أَيْدِينَا وَمَا خَلْفَنَا وَمَا بَيْنَ ذَلِكَ»، مکان بوده باشد، شامل قسمتی از مکان پیش روی ملائکه و مکانی که در آنند و تمامی مکان پشت سر ایشان می‌شود، و شامل تمام مکان پیش روی آنان نمی‌شود، و همچنین اگر مراد از آن، زمان بوده باشد، شامل همه گذشته و حال، تنها و قسمتی از آینده، یعنی آینده نزدیک می‌گردد، و حال آن که سیاق جمله «لَهُ مَا بَيْنَ أَيْدِينَا وَمَا خَلْفَنَا وَمَا بَيْنَ ذَلِكَ»، به صراحت احاطه را می‌رساند.

بنابراین وجه صحیح این است که ما کلمه «مَا بَيْنَ أَيْدِينَا» را بر اعمال ملائکه و آثار متفرعه بر وجود ایشان حمل کنیم، و بگوییم منظور این است که خدا آن‌چه عمل و اثر از ما سر می‌زند مالک است، مراد از «مَا خَلْفَنَا» را اسباب وجود ملائکه بگیریم. و بگوییم: (۹۸) ملائکه

مراد از آن، این است که خدا مالک تمامی آن اسباب و مقدماتی است که قبل از هستی ما ردیف کرد، و آن اسباب سبب پیدایش ما شد، و جمله «مَا بَيْنَ ذَلِكَ» را حمل کنیم بر وجود خود ملائکه که اگر آیه را چنین معنا کنیم، آن وقت آیه شریفه متضمن بدیع‌ترین تعبیرها، و لطیف‌ترین بیانات می‌شود، که با این معنی احاطه الهی هم محفوظ می‌ماند، چون برگشت معنی آیه به این می‌شود که: خدا مالک وجود ما، و مالک متعلقات قبلی و بعدی وجود ماست.

### امکان اطاعت و امکان معصیت در ملائکه

«... وَفَضَّلْنَاهُمْ عَلَى كَثِيرٍ مِمَّنْ خَلَقْنَا تَفْضِيلًا!» (۷۰ / اسراء)

امکان اطاعت و امکان معصیت در ملائکه (۹۹)

خدای تعالی در کتابش ملائکه را ثنا گفته، یک‌جا فرموده: «بَلْ عِبَادٌ مُّكْرَمُونَ. لَا يَسْبِقُونَهُ بِالْقَوْلِ وَهُمْ بِأَمْرِهِ يَعْمَلُونَ - بندگانی بزرگوار که در سخن از او پیشی نگرفته و به امرش عمل می‌کنند.» (۲۶ و ۲۷ / انبیاء) و نیز فرموده: «لَا يَعْصُونَ اللَّهَ مَا أَمَرَهُمْ وَ يَفْعَلُونَ مَا يُؤْمَرُونَ - از فرمان خدا سرپیچی نمی‌کنند و آن‌چه دستور یا بند عمل می‌کنند.» (۶ / تحریم) به طوری که ملائکه می‌کنند، ذوات ایشان را گرامی داشته، بدون این که مقید به قیدی کرده باشد، و اطاعتشان را و معصیت نکردنشان را مدح نموده است. (پس معلوم می‌شود نسبت به هر امری از اوامر خدایی هم قدرت اطاعت دارند و هم قدرت معصیت.) (۱)

۱- المیزان، ج: ۲۵ ص: ۲۷۹.

(۱۰۰) ملائکه

### عبادت ملائکه و بندگان مقرب الهی

«وَمَنْ عِنْدَهُ لَا يَسْتَكْبِرُونَ عَنْ عِبَادَتِهِ وَلَا يَسْتَحْسِرُونَ!» (۱۹ / انبیاء)

مراد از این که فرمود: «وَمَنْ عِنْدَهُ - و کسی که نزد اوست»، مخصوصین به موهبت قرب و حضورند که چه بسا منطبق با ملائکه مقرب شود. و این که فرمود: «يُسَبِّحُونَ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ لَا يَفْتُرُونَ - شب و روز تسبیح می‌گویند و خسته نمی‌شوند.» (۲۰ / انبیاء) به منزله تفسیری است برای جمله «وَلَا يَسْتَحْسِرُونَ». یعنی آن‌ها که نزد خدایند دچار خستگی و ماندگی نمی‌شوند، بلکه شب و روز بدون

هیچ سستی، او را تسبیح می‌گویند، عبادت ملائکه و بندگان مقرب الهی (۱۰۱) و تسبیح در شب و روز کنایه از دوام آن است، یعنی لا ینقطع تسبیح می‌گویند. خدای تعالی در این آیه حال بندگان مقرب و ملائکه مکرم خود را بیان می‌کند، که مستغرق در عبودیت، و سرگرم در عبادت اویند، هیچ کار دیگری آنان را از عبادت او بازمی‌دارد، و به هیچ چیز جز عبادت او توجه نمی‌کنند، و گویا کلام برای بیان خصوصیت ملک و سلطنت خدا که در صدر آیه آمده بود، ریخته شده است. (۱)

### شهادت قولی ملائکه

۱- المیزان، ج: ۲۸ ص: ۹۲.

(۱۰۲) ملائکه

«شَهِدَ اللَّهُ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ وَالْمَلَائِكَةُ وَأُولُو الْعِلْمِ قَائِمًا بِالْقِسْطِ!»

(۱۸/آل عمران)

«شهادت» یعنی تحمل علم و ادای آن.

خدای متعال که شاهد و گواه عدل است، شهادت می‌دهد که: «خدایی جز او نیست»، و شهادت او هم با کلام شریفش که عبارت از «شَهِدَ اللَّهُ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ» باشد صورت گرفته، چنان که ظاهر آیه شریفه هم شهادت قولی است. بنابراین آیه مورد بحث در اشتمالش بر شهادت خداوند به توحید و وحدانیت خود نظیر آیه شریفه «لَكِنَّ اللَّهَ يَشْهَدُ بِمَا أَنْزَلَ إِلَيْكَ أَنْزَلَهُ بِعِلْمِهِ وَالْمَلَائِكَةُ يَشْهَدُونَ وَكَفَى بِاللَّهِ شَهِيدًا.» (۱۶۶ / نساء)

این راجع به شهادت خداوند، اما شهادت ملائکه: خداوند متعال در آیات مکیه‌ای که

شهادت قولی ملائکه (۱۰۳)

پیش از این آیات نازل شده، خبر می‌دهد که ملائکه: «بندگان مکرمی هستند که آنی نافرمانی خداوند را نمی‌کنند و به تمام معنا بر طبق فرمان او عمل می‌کنند، و همچنین خدا را تسبیح و ستایش کرده و در تسبیح و ستایش آنان شهادت و گواهی به وحدانیت خداوند می‌باشد»، چنان که فرماید: «بَلْ عِبَادٌ مُّكْرَمُونَ. لَا يَسْبِقُونَهُ بِالْقَوْلِ وَهُمْ بِأَمْرِهِ يَعْمَلُونَ»، و می‌فرماید: «وَالْمَلَائِكَةُ يُسَبِّحُونَ بِحَمْدِ رَبِّهِمْ.» (۵ / شوری)

اولوالعلم و صاحبان دانش هم در اثر آن چه از آیات آفاقی و انفسی دیده‌اند و در اعماق قلبشان فرو رفته است همین شهادت را می‌دهند. مقصود از «شهادت» شهادت قولی است چنان که ظاهر آیه شریفه هم آن را می‌رساند. و شهادت فعلی - گرچه بالذات ثابت و عالم وجود از نظام متصلش گرفته تا هر جزء جزء از اعیان موجودات آن تمامی شاهد وحدانیت اویند - لکن در آیه مورد بحث منظور آن قسم از شهادت نیست. (۱)

(۱۰۴) ملائکه

### نحوه دعا کردن ملائکه

«الَّذِينَ يَحْمِلُونَ الْعَرْشَ... يَسْتَعْفِفُونَ لِلَّذِينَ آمَنُوا... وَفَهُمُ السَّيِّئَاتِ وَمَنْ تَقِ السَّيِّئَاتِ يَوْمَئِذٍ فَقَدْ رَحِمْتَهُ!» (۷ و ۹ / مؤمن)

از این آیات که مشتمل بر دعای ملائکه و درخواست ایشان برای مؤمنین است، دو نکته استفاده می‌شود: اول - رعایت ادبی است

که ملائکه در دعای خود کرده‌اند، و قبل از درخواست حاجت، خدای عزیز را حمد و ثنا گفته، و علاوه بر این از اسماء حسناى او اسمایی را که مناسب با درخواستشان بوده، شفیع قرار داده‌اند.

۱- میزان، ج: ۵ ص: ۲۱۶.

نحوه دعا کردن ملائکه (۱۰۵)

دوم - این که درخواست آمرزش را قبل از درخواست بهشت کرده‌اند، و این معنا یعنی ذکر آمرزش قبل از ذکر بهشت در کلام خدای تعالی هر جا که با هم آمده‌اند مکرر آمده، و همین هم با عقل موافق است، برای این که به دست آمدن استعداد برای درک هر نعمتی با زوال موانع تأمین می‌شود، یعنی اول باید موانع برطرف گردد، بعد نعمت به دست آید.

ظاهراً آیه مورد بحث هم از آیاتی است که دلالت می‌کند بر این که پاداش روز قیامت خود اعمال است، هم چنان که کیفر اعمال زشت نیز خود آن اعمال است.

مراد از سیئاتی که ملائکه درخواست حفظ مؤمنین از آن‌ها را کرده‌اند،

(۱۰۶) ملائکه

هراس‌ها و شدایدی است که در روز قیامت همه با آن مواجهند، نه عذاب جهنم. (۱)

### مفهوم حرف زدن خدا و ملائکه

«... مِنْهُمْ مَنْ كَلَّمَ اللَّهُ...» (۲۵۳ / بقره)

می‌دانیم که قول و کلام خدا با پیامبرش حقیقت معنای قول و کلام را دارد. در مورد قول خدا با ملائکه یا شیطان و شبیه آن اگر شبیهی داشته باشند، به خاطر این که

۱- میزان، ج: ۳۴ ص: ۱۷۵.

مفهوم حرف زدن خدا و ملائکه (۱۰۷)

وجودشان از سنخ وجود ما انسان‌ها نیست، یعنی حیوانی اجتماعی نیستند، و چون ما تکامل تدریجی و از راه تحصیل علم ندارند، باید قول معنایی دیگر داشته باشد. در ما انسان‌ها قول عبارت بود از استخدام صوت یا اشاره به ضمیمه قرارداد قبلی، که فطرت انسانی ما، و این که حیوانی اجتماعی هستیم آن را ایجاب می‌کرد و اما ملائکه و جن و شبیه آن دو به طوری که از کلام خدای سبحان برمی‌آید، چنین وجودی ندارند، پس قطعاً سخن گفتن خدا با آنان طوری دیگر است.

از این جا روشن می‌شود که سخن گفتن خود فرشتگان با یکدیگر، و خود شیطان‌ها با یکدیگر از راه استخدام صدا و استعمال لغت‌هائی در برابر معانی نیست و بنابراین وقتی یک فرشته می‌خواهد، با فرشته‌ای دیگر سخن بگوید و مقاصد خود را به او بفهماند، و یا شیطانی می‌خواهد، با شیطان دیگر سخن بگوید، این طور نیست که مانند

(۱۰۸) ملائکه

ما بدنی و سری و در سر دهنی و در دهان زبانی داشته باشد، و آن زبان، صدا را قطعه قطعه نموده از هر چند قطعه‌اش لفظی در برابر مقصدش درست کند، و شنونده‌اش هم سری و در سر سوراخی بنام گوش و دارای حس سامعه و در پشت آن دستگاه انتقال صوت به مغز داشته باشد، تا سخنان گوینده را بشنود و این پرواضح است.

اما هر چه باشد، به طور مسلم در بین این دو نوع مخلوق حقیقت معنای سخن گفتن و شنیدن هست، و اثر قول و مخصوصاً فهم معنای مقصود و ادراک آن را دارد، هر چند که قولی چون قول ما را ندارند، و این چنین بین خدای سبحان و بین ملائکه و شیطان

قول هست، اما نه چون ما، که عبارتست از ایجاد صوت از طرف صاحب قول، و شنیدن آن از طرف مقابل. (۱)

۱- المیزان، ج: ۴ ص: ۱۹۶.

مفهوم حرف زدن خدا و ملائکه (۱۰۹)

### مفهوم آمدن خدا و ملائکه

«هَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا أَنْ يَأْتِيَهُمُ اللَّهُ فِي ظُلَلٍ مِنَ الْغَمَامِ وَالْمَلَائِكَةُ...؟»

- آیا جز این انتظار دارند که خدا با ملائکه در پاره‌های ابر بیایند و کار از کار بگذرد...؟ (۲۱۰/بقره)

حال چنین اشخاصی که پیروی گام‌های شیطان را می‌کنند و موجب پراکنده شدن مؤمنان و گسستن رشته ایشان می‌شوند، حال کسانی است که انتظار کیفر الهی و

(۱۱۰) ملائکه

قضاوت بر طبق وعده‌هایی که به ایشان داده شده دارند، گویی منتظرند خدا و فرشتگان بیایند و کار یکسره شود. در حالی که آنان متوجه نیستند یا اعتنایی به هلاکشان نمی‌شود و بازگشت کارها به سوی خداست و لذا گریز گاهی از حکم و قضاوت او نخواهد بود.

از کتاب و سنت به طور ضرورت ثابت شده که خداوند متعال به صفات اجسام و خصوصیات ممکنات که ملازم با حدوث و امکان و توأم با نیاز و نقص است، متصف نمی‌شود. آیه «لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ - چیزی همانند او نیست»، (۱۱ / شوری) و آیه «وَاللَّهُ هُوَ الْغَنِيُّ - خداست بی‌نیاز»، (۱۵ / فاطر) و آیه «اللَّهُ خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ - خدا آفریننده هر چیز است»، (۶۲ / زمر) هر سه آیه از آیات محکمت است که متشابهات قرآن به آن‌ها باز می‌گردد. بنابراین هر آیه‌ای که ظاهرش نسبت دادن صفت یا فعل حادثی به خدای

مفهوم آمدن خدا و ملائکه (۱۱۱)

تعالی باشد باید با آن‌ها سنجیده شود و معنایی که با اسماء حسنی و صفات علیای الهی منافات ندارد، از آن‌ها فهمیده شود.

مثلاً آیاتی که نسبت آمدن به خدا می‌دهد - مانند آیه «وَجَاءَ رَبُّكَ وَالْمَلَكُ صَفًا صَفًا - پروردگارت آمد و فرشته صف در صف»، (۲۲ / فجر) و آیه «فَأَتَيْهِمُ اللَّهُ مِنْ حَيْثُ لَمْ يَحْتَسِبُوا - پس خدا از جایی که نمی‌پنداشتند بیامد»، (۲ / حشر) و آیه «فَأَتَى اللَّهُ بُنْيَانَهُمْ مِنَ الْقَوَاعِدِ - پس خدا ساختمانشان را از پایه‌ها برآورد»، (۲۶ / نحل)

منظور از تمام این‌ها معنایی است که با ساحت قدس پروردگار سازگار باشد، مانند احاطه و نظیر آن ولو این که از نظر معنا مجازی باشد و بنابراین مراد از «آتیان = آمدن» در آیه مورد بحث، احاطه ذات احدیت است به آنان از نظر قضا در حقشان و اجرای آن.

آمدن، آن‌طور که ما می‌فهمیم این است که یک جسم، مسافتی را که بین خود و جسم

(۱۱۲) ملائکه

دیگری دارد، با حرکت و نزدیک شدن به آن پیماید این معنی هر گاه از خصوصیات مادی تجرید شود و از نقایصی که لازم اجسام است عاری گردد، همان معنای نزدیک شدن موجودی به موجود دیگر و برداشته شدن موانع بین آن‌ها را افاده می‌کند. این معنی را به‌طور حقیقت و بدون ارتکاب مجاز می‌توان به خدا نسبت داد. بنابراین معنای آمدن خدا برای یکسره کردن کار مردم این است: اموری که بین خدا و ایشان موجود است و مانع از قضاوت الهی می‌باشد، برداشته شود.

این حقیقتی از حقایق قرآنی است که بحث‌های استدلالی موفق به کشف آن نشده مگر بعد از سیرهای طولانی، و گذشتن از سخت و سست‌ها، و پیمودن فراز و نشیب‌ها و پی بردن به اصیل بودن وجود و تشکیکی بودن حقیقت آن. (۱)

۱- المیزان، ج: ۳ ص: ۱۴۴.

مفهوم آمدن خدا و ملائکه (۱۱۳)



## تفاوت جنس ملائکه با جنس شیطان

«... ثُمَّ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ...» (۱۱ / اعراف)

در آیه فوق و همچنین در آیه «فَسَجَدَ الْمَلَائِكَةُ كُلُّهُمْ أَجْمَعُونَ» (۳۰ / حجر) خدای تعالی خبر می‌دهد از سجده کردن تمامی فرشتگان مگر ابلیس، و در آیه «كَانَ مِنَ الْجِنِّ فَفَسَقَ عَنْ أَمْرِ رَبِّهِ» (۵۰ / کهف) علت سجده نکردن وی را این دانسته که وی از جنس فرشتگان نبوده، بلکه از طایفه جن بوده است. از آیه «بَلْ عِبَادٌ مُّكْرَمُونَ».

(۱۱۴) ملائکه

لَا يَسْبِقُونَهُ بِالْقَوْلِ وَهُمْ بِأَمْرِهِ يَعْمَلُونَ» (۲۶ و ۲۷ / انبیاء) هم استفاده می‌شود که اگر ابلیس از جنس فرشتگان می‌بود، چنین عصیان را مرتکب نمی‌شد.

مفسرین در توجیه این استثنا اختلاف کرده‌اند که آیا امری که به وی شده بود، همان امر به ملائکه بوده یا آن که ابلیس به امر دیگری مأمور به سجده شده بود. حقیقت مطلب این است که از ظاهر آیه استفاده می‌شود که ابلیس با ملائکه بوده و هیچ فرقی با آنان نداشته، او و همه فرشتگان در مقامی قرار داشتند که می‌توان آن را مقام قدس نامید، و امر به سجده هم متوجه این مقام بوده، نه به یک یک افرادی که در این مقام قرار داشته‌اند.

بنابراین معلوم می‌شود، ابلیس قبل از تمردش فرقی با ملائکه نداشته و پس از تمرد حسابش از آنان جدا شده، ملائکه به آن چه مقام و منزلتشان اقتضا می‌کرد، باقی ماندند

تفاوت جنس ملائکه با جنس شیطان (۱۱۵)

و خضوع بندگی را از دست ندادند و لکن ابلیس بدبخت از آن مقام ساقط گردید، هم‌چنان که فرمود: «كَانَ مِنَ الْجِنِّ فَفَسَقَ عَنْ أَمْرِ رَبِّهِ - چون از جنس جن بود نسبت به امر پروردگارش فسق ورزید» (۵۰ / کهف) و زندگانی‌ای را اختیار کرد که جز خروج از کرامت الهی و اطاعت بندگی چیز دیگری نبود.

خلاصه بحث این شد که ابلیس موجودی است از آفریده‌های پروردگار که مانند انسان دارای اراده و شعور بوده و بشر را دعوت به شر نموده و به سوی گناه سوق می‌دهد. این موجود قبل از این که انسانی به وجود آید، با ملائکه می‌زیسته و هیچ امتیازی از آنان نداشته است، پس از این که آدم علیه‌السلام پا به عرصه وجود گذاشت، وی از صف فرشتگان خارج شده برخلاف آنان در راه شر و فساد افتاد، و سرانجام کارش به این جا رسید که تمامی انحراف‌ها و شقاوت‌ها و گمراهی‌ها و [اعمال] باطلی که در بنی

(۱۱۶) ملائکه

نوع بشر به وقوع پیوندد، همه به یک حساب مستند به وی شود، برعکس ملائکه که هر فردی از افراد بشر به سوی غایت معارف و سرمنزله کمال و مقام قرب پروردگار راه یافته و می‌یابد، هدایتش به یک حساب مستند به آنهاست. (۱)

## تفاوت حرکت ملائکه با سایر جنبنندگان

«وَلِلَّهِ يَسْجُدُ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ مِنْ دَابَّةٍ وَالْمَلَائِكَةُ...!»

(۴۹ / نحل)

۱- المیزان، ج: ۱۵ ص: ۲۹ و ۵۷.

تفاوت حرکت ملائکه با سایر جنبنندگان (۱۱۷)

«دَابَّةً» به معنای هر چیزی است که تحرک و انتقال از جایی به جایی داشته باشد. عمومیت کلمه «دَابَّةً»، انسان و جن و هر دو را

شامل می‌شود، چون خدا در کلام خود برای جن نیز دیب (جنبش) را که برای سایر جنبندها از انسان و حیوان هست، اثبات می‌کند. و از این که ملائکه را جداگانه اسم برد، کاملاً می‌توان فهمید که هر چند ملائکه نیز آمد و شد و حرکت و انتقال از بالا به پایین و به عکس دارند، لکن حرکت آنان از نوع حرکت جنبندها و انتقال مکانی آنان نیست.

این آیه دلالت دارد بر این که در غیر کره زمین از کرات آسمان نیز جنبندهایی هستند که در آنجا مسکن داشته و زندگی می‌کنند. (۱)

۱- میزان، ج: ۲۴ ص: ۱۳۴.

(۱۱۸) ملائکه

## تفاوت روح ملائکه با روح انسان

«... يَوْمَ يَقُومُ الرُّوحُ وَالْمَلَائِكَةُ صَفًّا...!» (۳۸ / نبأ)

روحي که متعلق به ملائکه است، از افاضه روح به اذن خداست، و اگر در مورد روح ملک تعبیر به تأیید و نفخ نفرموده، و در مورد انسان این دو تعبیر را آورده، در مورد ملائکه فرموده: «فَأَرْسَلْنَا إِلَيْهَا رُوحَنَا» (۱۷ / مریم) و یا فرموده: «قُلْ نَزَّلَهُ رُوحُ الْقُدُسِ» (۱۰۲ / نحل) و یا فرموده: «نَزَلَ بِهِ الرُّوحُ الْأَمِينُ» (۱۹۳ / شعراء) برای این

تفاوت روح ملائکه با روح انسان (۱۱۹)

بود که ملائکه با همه اختلافی که در مراتب قرب و بعد از خدای تعالی دارند، روح محض‌اند، و اگر احیاناً به صورت جسمی به چشم اشخاصی درمی‌آیند، تمثلی است که به خود می‌گیرند، نه این که به راستی جسمی و سرپایی داشته باشند.

به خلاف انسان که روح محض نیست، بلکه موجودی است مرکب از جسمی مرده و روحی زنده، پس در مورد او مناسب همان است که تعبیر به نفخ «دمیدن» بکند، هم‌چنان که در مورد آدم فرمود: «فَإِذَا سَوَّيْتُهُ وَنَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي!» (۲۹ / نحل)

و همان‌طور که اختلاف روح در خلقت فرشته و انسان باعث شد تعبیر مختلف شود، و در مورد فرشته به نفخ تعبیر نیامورد هم‌چنین اختلافی که در اثر روح یعنی حیات هست که از نظر شرافت و خست مراتب مختلفی دارند، باعث شده که تعبیر از تعلق آن مختلف شود، یک‌جا تعبیر به نفخ کند و در جای دیگر تعبیر به تأیید نماید، و

(۱۲۰) ملائکه

روح را دارای مراتب مختلفی از نظر اختلاف اثرش بدانند. (۱)

## میزان علم ملائکه به غیب و شهادت

«مَنْ ذَا الَّذِي يَشْفَعُ عِنْدَهُ إِلَّا بِإِذْنِهِ يَعْلَمُ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَمَا خَلْفَهُمْ وَلَا يُحِيطُونَ بِشَيْءٍ مِنْ عِلْمِهِ إِلَّا بِمَا شَاءَ...!» (۲۵۵ / بقره)

علم خدا به پشت و روی امر شفیعان کنایه است از نهایت درجه احاطه او به ایشان،

۱- میزان، ج: ۳۹ ص: ۴۴۶.

میزان علم ملائکه به غیب و شهادت (۱۲۱)

پس ایشان نمی‌توانند در ضمن شفاعتی که به اذن خدا می‌کنند، کاری که خدا نخواسته و راضی نیست در ملکش صورت بگیرد، انجام دهند. دیگران هم نمی‌توانند از شفاعت آنان سوء استفاده نموده و در ملک خدای تعالی مداخله کنند و کاری صورت دهند که خدا آن را مقدر نکرده است.

آیات کریمه زیر هم به همین معنا اشاره می‌کند که می‌فرماید: «وَمَا نَنْزِلُ إِلَّا بِأَمْرِ رَبِّكَ لَهُ مَا بَيْنَ أَيْدِينَا وَمَا خَلْفَنَا وَمَا بَيْنَ ذَلِكَ -

فرشتگان به پیامبر اسلام گفتند: ما جز به امر پروردگارت نازل نمی‌شویم، پشت و رو و ظاهر و باطن ما از آن اوست و پروردگار تو فراموشکار نیست.» (۶۴ / مریم)

«عَالِمُ الْغَيْبِ فَلَا يُظْهِرُ عَلَىٰ غَيْبِهِ أَحَدًا، إِلَّا مَنِ ارْتَضَىٰ مِنْ رَسُولٍ... - خداست (۱۲۲) ملائکه

دانای غیب، و غیب خود را برای کسی اظهار نمی‌کند مگر برای کسانی از رسولانش که شایسته‌شان بداند. تازه از پیش رو و پشت سر، سیاه زاغشان را چوب می‌زند و آنان را می‌پاید تا بدانند رسالت‌های پروردگارشان را ابلاغ کردند، و خدا به آن‌چه رسولان دارند آگاه است و شمار تمامی موجودات را شمرده دارد.» (۲۶ و ۲۷ / جن)

برای این که این آیات احاطه خدا به ملائکه و به انبیاء را بیان می‌کند تا از انبیاء عملی که او نخواسته سر نزنند، و ملائکه جز به امر او نازل نشوند، و انبیاء جز آن‌چه را که او خواسته ابلاغ نکنند، و بنابراین بیان، مراد از جمله «ما بَيْنَ أَيْدِيهِمْ» آن رفتاری است که از ملائکه و انبیاء مشهود و محسوس است، و مراد از جمله «وَمَا خَلَقَهُمْ» چیزهایی است که از انبیاء غایب و بعید است، و حوادثی است که پس از ایشان رخ می‌دهد، پس برگشت میزان علم ملائکه به غیب و شهادت (۱۲۳) این دو جمله به همان غیب و شهادت است. (۱)

### میزان دسترسی ملائکه به غیب

«عَالِمُ الْغَيْبِ فَلَا يُظْهِرُ عَلَىٰ غَيْبِهِ أَحَدًا، إِلَّا مَنِ ارْتَضَىٰ مِنْ رَسُولٍ...» (۲۶ و ۲۷ / جن)

۱- میزان، ج: ۴ ص: ۲۲۷.

(۱۲۴) ملائکه

ملائکه آن‌چه از وحی آسمان که قبل از نزولش حمل می‌کنند، و هم‌چنین آن‌چه از عالم ملکوت مشاهده می‌کنند، نسبت به خود آنان مشهود است، نه غیب، هرچند که برای ما غیب باشد. پس ملائکه را نمی‌توان مشمول استثناء «إِلَّا» در آیه فوق دانست، هم‌چنین جمله «فَلَا يُظْهِرُ عَلَىٰ غَيْبِهِ أَحَدًا» تنها شامل اهل دنیا می‌شود، که در روی زمین زندگی می‌کنند. و اگر بنا باشد از سکنه زمین تجاوز کنیم تا شامل ملائکه هم باشد، باید مردگان را هم که امور آخرت را که به نص قرآن غیب این عالم است مشاهده می‌کنند، مشمول استثناء بدانیم و حال آن‌که قطعاً مشمول نیستند، برای این که اگر مردگان هم مشمول باشند، دیگر حتی یک نفر هم در تحت عموم «فَلَا يُظْهِرُ عَلَىٰ غَيْبِهِ أَحَدًا» باقی نمی‌ماند، چون هر انسان زمینی روزی از دنیا می‌رود، و غیب عالم را می‌بیند، و در روز قیامت که «يَوْمَ مَجْمُوعٌ لَهُ النَّاسُ»، (۱۰۳ / هود) و نیز «ذَلِكَ يَوْمَ مَشْهُودٍ»، (۱۰۳ / هود) میزان دسترسی ملائکه به غیب (۱۲۵)

درباره‌اش فرموده، تمامی مردم یک‌جا مبعوث می‌شوند، و غیب عالم برای همه مشهود می‌گردد، پس همان‌طور که اموات مشمول استثناء نیستند، به خاطر این که عالم اموات غیر این عالم است، هم‌چنین ملائکه هم مشمول نیستند، برای این که عالمشان غیر این عالم است. (۱)

### محدودیت علم ملائکه نسبت به غیب

«وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا ثُمَّ عَرَضَهُمْ عَلَى الْمَلَائِكَةِ... قَالُوا سُبْحَانَكَ لَا عِلْمَ لَنَا

۱- المیزان، ج: ۳۹ ص: ۲۲۴.

(۱۲۶) ملائکه

إِلَّا مَا عَلَّمْتَنَا... إِنِّي أَعْلَمُ غَيْبَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ...» (۳۱ تا ۳۳ / بقره)

کلمه «أَسْمَاء» جمع است که افاده عموم می‌کند و کلمه «كُلُّهَا» این عمومیت را تأیید کرده است. در نتیجه مراد از آن تمامی اسمایی خواهد بود که ممکن است، نام یک مسما واقع بشود.

از سوی دیگر کلمه «عَرَضَهُمْ - ایشان را به ملائکه عرضه کرد» دلالت می‌کند بر این که هر یک از آن اسماء یعنی مسمای به آن اسماء، موجودی دارای حیات و علم بوده‌اند، و در عین این که علم و حیات داشته‌اند، در پس حجاب غیب، یعنی غیب آسمان‌ها و زمین قرار داشته‌اند.

اضافه غیب به آسمان‌ها و زمین، از آن جا که مقام آیه شریفه مقام اظهار

محدودیت علم ملائکه نسبت به غیب (۱۲۷)

تمام قدرت خدای تعالی، و تمامیت احاطه او، و عجز ملائکه و نقص ایشانست، اضافه ملکی است و در نتیجه افاده می‌کند: که اسماء نامبرده اموری بوده‌اند که از همه آسمان‌ها و زمین غایب بوده، و به کلی از محیط کون بیرون بوده‌اند.

وقتی این جهات را در نظر می‌گیریم یعنی عمومیت اسماء را، و این که مسماهای به آن اسماء دارای زندگی و علم بوده‌اند، و این که در غیب آسمان‌ها و زمین قرار داشته‌اند، آن وقت با کمال وضوح و روشنی همان مطلبی از آیات مورد بحث استفاده می‌شود که آیه «وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا عِنْدَنَا خَزَائِنُهُ» (۲۱ / حجر) درصدد بیان آن است. پس حاصل کلام این شد که این موجودات زنده و عاقلی که خدا بر ملائکه عرضه کرد، موجوداتی عالی و محفوظ نزد خدا بودند، که در پس حجاب‌های غیب محجوب بودند.

«وَاعْلَمُ مَا تُبْدُونَ وَمَا كُنْتُمْ تَكْتُمُونَ»، آن چه ملائکه اظهار ندارند، و آن چه پنهان

(۱۲۸) ملائکه

کنند، دو قسم از غیب نسبی است، یعنی بعضی از غیب‌های آسمان‌ها و زمین است، و به همین جهت در مقابل آن جمله «اعْلَمُ غَيْبَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ»، قرار گرفت، تا شامل هر دو قسم غیب، یعنی غیب داخل در عالم ارضی و سماوی و غیب خارج از آن بشود. (۱)

۱- المیزان، ج: ۱ ص: ۲۲۲.

محدودیت علم ملائکه نسبت به غیب (۱۲۹)

## فصل سوم: عالم ملکوت

### مفهوم ملکوت و طرف ملکوتی اشیاء

«فَسُبْحَانَ الَّذِي بِيَدِهِ مَلَكُوتُ كُلِّ شَيْءٍ وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ!» (۸۳ / یس)

مراد از «مَلَكُوت» آن طرف از دو طرف هر چیز است که رو به خداست. چون هر موجودی دو طرف دارد، یکی رو به خدا، و یکی دیگر پشت به خدا. ملکوت هر چیز سمت

(۱۳۰)

رو به خدای آن چیز است، و ملک، سمت رو به خلق آن. ممکن هم هست بگوییم: ملکوت به معنای هر دو طرف هر موجود است، و آیات زیر هم بر همین معنا حمل می‌شود: «وَكَذَلِكَ نُرِيَا إِبْرَاهِيمَ مَلَكُوتَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَلِيَكُونَ مِنَ الْمُوقِنِينَ - ما هر

دو سوی آسمان‌ها و زمین را به ابراهیم نشان می‌دهیم، برای این که چنین و چنان باشد، و نیز برای این که از یقین داران باشد. (۷۵ / انعام) و آیه «أَوَلَمْ يَنْظُرُوا فِي مَلَكُوتِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ - چرا به هر دو سوی آسمان‌ها و زمین نظر نمی‌کنند.» (۱۸۵ / اعراف) «قُلْ مَنْ بِيَدِهِ مَلَكُوتُ كُلِّ شَيْءٍ - بگو آن کیست که هر دو سوی هر چیز را به دست دارد؟» (۸۸ / مؤمنون) و اگر ملکوت هر چیزی به دست خداست، برای این است که دلالت کند بر این که خدای تعالی مسلط بر هر چیز است، و غیر خدا کسی در این تسلط بهره و سهمی ندارد. (۱)

۱- المیزان، ج: ۳۳ ص: ۱۸۶.

مفهوم ملکوت و طرف ملکوتی اشیاء (۱۳۱)

### ملکوت آسمان‌ها و زمین

«أَوَلَمْ يَنْظُرُوا فِي مَلَكُوتِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ...؟» (۱۸۵ / اعراف)

ملکوت در عرف قرآن و به طوری که از آیه «إِنَّمَا أَمْرُهُ إِذَا أَرَادَ شَيْئًا أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ، فَسُبْحَانَ الَّذِي بِيَدِهِ مَلَكُوتُ كُلِّ شَيْءٍ...!» (۸۲ و ۸۳ / یس) استفاده می‌شود، عبارت است از باطن و آن طرف هر چیز که به سوی پروردگار متعال است، و نظر کردن به این طرف با یقین ملازم است، هم‌چنان که از آیه «وَكَذَلِكَ نُرِيَا إِبْرَاهِيمَ مَلَكُوتَ» (۱۳۲) ملائکه

السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَ لِيَكُونَ مِنَ الْمُوقِنِينَ،» (۷۵ / انعام) این تلازم به خوبی استفاده می‌شود.

پس غرض از این آیه توییح آنان در اعراض و انصراف از وجه ملکوتی اشیاء است که چرا فراموش کردند و در آن نظر نینداختند تا برایشان روشن شود، آن‌چه را که رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله به سوی آن دعوتشان می‌کند حق است.

و این که فرمود: «وَمَا خَلَقَ اللَّهُ مِنْ شَيْءٍ»، (۱۸۵ / اعراف) معنای آیه این است که «چرا در خلقت آسمان‌ها و زمین و هر چیز دیگری از مخلوقات خدا نظر نکردند؟» و باید نظر کنند، اما نه از آن طرف که برابر اشیاء است، و نتیجه تفکر در آن علم به خواص طبیعی آنهاست، بلکه از آن طرف که برابر خداست، و تفکر در آن آدمی را به این نتیجه می‌رساند که وجود این موجودات مستقل به ذات نیست، بلکه بسته به غیر و محتاج به پروردگاری است که امر هر چیزی را او اراده می‌کند و آن پروردگار رب‌العالمین است. (۱) ملکوت آسمان‌ها و زمین (۱۳۳)

### چگونگی مشاهده ملکوت

«وَكَذَلِكَ نُرِيَا إِبْرَاهِيمَ مَلَكُوتِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَ لِيَكُونَ مِنَ الْمُوقِنِينَ!» (۷۵/انعام)

معنای آیه این می‌شود که ما ملکوت آسمان‌ها و زمین را به ابراهیم نشان  
۱- المیزان، ج: ۱۶ ص: ۲۵۹.

(۱۳۴) ملائکه

دادیم و همین معنا باعث شد که پی به گمراهی پدر و قوم خود برده و به احتجاج به آنان پردازد و ما هم پی در پی با همین ارائه ملکوت تأییدش کردیم تا آن که شب فرا رسید و چشمش به ستاره افتاد....

و اما معنای ملکوت آسمان‌ها و زمین -

باید دانست که ملکوت مانند ملک به معنای قدرت بر تصرف است. چیزی که هست این هیئت تأکید در معنا را هم افاده می‌کند. کلمه مزبور در قرآن نیز به همان معنای لغوی خود استعمال شده، و معنای جداگانه‌ای ندارد. و لکن مصداق آن در قرآن غیر سایر مصداقی عرفی است، چه ملک و ملکوت که یک نوع سلطنت است، در ما آدمیان یک معنای فرضی و اعتباری است و واقعیت خارجی ندارد، بلکه مسأله احتیاج به اجتماع و احتیاج اجتماع به داشتن نظم در اعمال و افراد و برقرار داشتن امن و عدالت و نیروی چگونگی مشاهده ملکوت (۱۳۵)

اجتماعی ما را وادار به قبول و معتبر شمردن آن کرده است و لذا می‌بینیم با بیع و هبه و غضب و امثال آن در هر لحظه از شخصی به شخص دیگری منتقل می‌شود. و این معنای اعتباری و قراردادی را گرچه می‌توان درباره خدای تعالی هم تصویر کرد، از این راه که حکم به حق در جامعه بشری ملک خداست، هم‌چنان که خودش هم فرموده: «إِنَّ الْحُكْمَ إِلَّا لِلَّهِ» (۵۷ / انعام) و نیز فرمود: «لَهُ الْحُكْمُ فِي الْأُولَىٰ وَالْآخِرَةِ وَ لَهُ الْحُكْمُ - در دنیا و آخرت ستایش او راست و او راست حکم!» (۷۰ / قصص) و لکن همین ملک اعتباری را اگر به تحلیل عقل ببریم خواهیم دید که در میان حقایق اصل و ریشه غیرقابل زوال و انتقالی دارد، زیرا می‌بینیم وقتی گفته می‌شود: «انسان مالک نفس خویش است»، معنایی جز این ندارد که انسان حاکم و مسلط و متصرف در چشم و گوش و سایر قوا و افعال خویش است. به این معنا که اگر گوش من چیزهایی را

(۱۳۶) ملائکه

می‌شنود، و چشم من چیزهایی را می‌بیند، و سایر قوایم کارهایی را انجام می‌دهند، همه به پیروی از اراده و حکم من است نه اراده و حکم دیگران. و این معنا خود حقیقتی است که در تحقق غیرقابل زوال و انتقالش در ما هیچ شبهه و تردیدی نیست. آری قوا و افعال و سایر آثار انسان همه از تبعات و فروع وجود او و قائم به ذات اوست، مستقل و بی‌نیاز از او و قائم به ذات خود نیست. چشم او به اذن او می‌بیند و گوشش به اذن خود او می‌شنود، چه اگر او نبود چشمی و دیدنی و گوش و شنیدنی نبود، اوست که در این قوا مانند پادشاهی که افراد جامعه همه به اذن او کار می‌کنند حکومت دارد، و هم‌چنان که اگر پادشاهی نبود که زمام تمامی امور در دست وی گرد آمده، جامعه‌ای تشکیل نمی‌یافت، هم‌چنین اگر نفس انسان نبود قوایش نیز متشکل نمی‌شد.

چگونگی مشاهده ملکوت (۱۳۷)

و نیز هم‌چنان که اگر پادشاهی، فردی را از تصرفی جلوگیری کند، نمی‌تواند سرپیچی نماید و دیگر حکمش در آن تصرف نافذ نیست. هم‌چنین اگر انسان یکی از قوای خود را از عمل بازبدارد، دیگر آن قوه نمی‌تواند در آن عمل به کار بیفتد. مالکیت خدای تعالی هم از همین باب است، و نظیر مالکیت انسان نسبت به خانه و اثاث خانه خود اعتباری نیست، بلکه مانند مالکیت آدمی نسبت به قوا و افعالش واقعی و حقیقی است، زیرا عالم و هرچه در آن است همه فعل خداوند است، و هیچ موجودی از خداوندی که عالم را آفریده و نظام آن را در دست دارد، نه در ذاتش و نه در توابع ذاتش و نه در قوا و نه در افعالش بی‌نیاز نیست، و در هیچ حال از خود استقلال ندارد، نه در حال انفرادش و نه در حالی که با سایر اجزاء عالم اجتماع و ارتباط داشته و از آن اجتماع و امتزاج این نظام عامی که می‌بینیم به وجود آمده است.

(۱۳۸) ملائکه

از آیه شریفه «قُلِ اللَّهُمَّ مَالِكُ الْمَلِكِ»، (۲۶ / آل عمران) و «وَلِلَّهِ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ»، (۱۸۹ / آل عمران) و «تَبَارَكَ الَّذِي بِيَدِهِ الْمُلْكُ وَ هُوَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ، الَّذِي خَلَقَ الْمَوْتَ وَالْحَيَوَةَ... الَّذِي خَلَقَ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ طَبَاقًا»، (۱ تا ۳ / ملک) هم مالکیت آسمان‌ها و زمین را تعلیل می‌کند به این که خداوند آن‌ها را آفریده، استفاده می‌شود که اگر خدای تعالی را مالک آسمان‌ها و زمین دانسته، برای این بوده که وجود و واقعیت آن از خداوند است؛ و بنابراین باید گفت به همین جهت کسی شریک ملک خدا نیست،

و مالکیتش قابل زوال و انتقال و واگذاری به غیر نبوده و معقول نیست کسی او را از مالکیتش عزل نموده و خود به جایش بنشیند. آیه شریفه «إِنَّمَا أَمْرُهُ إِذَا أَرَادَ شَيْئًا أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ، فَسُبْحَانَ الَّذِي بِيَدِهِ مَلَكُوتُ كُلِّ شَيْءٍ» (۸۲ و ۸۳ / یس) نیز به همین معنا تفسیر می‌شود، چه آیه دومی

چگونگی مشاهده ملکوت (۱۳۹)

بیان می‌کند که ملکوت هر چیزی همان کلمه «کُن» است که خدای سبحان می‌گوید، و گفتن او عین فعل و ایجاد اوست، پس معلوم شد که ملکوت همان وجود اشیاء است از جهت انتسابی که به خدای سبحان داشته و قیامی که به ذات او دارند، و معلوم است که چنین امری قابل شرکت نبوده و ممکن نیست چیز دیگری با خداوند در آن شرکت داشته باشد، و بنابراین نظر در ملکوت اشیاء به‌طور قطع آدمی را به توحید هدایت می‌کند هم‌چنان که فرمود: «أَوَلَمْ يَنْظُرُوا فِي مَلَكُوتِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا خَلَقَ اللَّهُ مِنْ شَيْءٍ - آیا نظر نکردند در ملکوت آسمان‌ها و زمین و آن‌چه که خداوند آفریده؟» (۸۵ / اعراف)

با در نظر گرفتن این مطالب اگر در جمله «وَكَذَلِكَ نُرِيَّا إِبْرَاهِيمَ مَلَكُوتَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ» و هم‌چنین سایر آیات مربوط به آن دقت شود، به خوبی معلوم می‌شود که مراد از نشان دادن ملکوت آسمان‌ها و زمین همانا نشان دادن خداست، خود را به ابراهیم از مسیر مشاهده اشیاء، و از جهت استنادی که اشیاء به وی دارند، چه وقتی این استناد قابل شرکت نبود هرکسی که به موجودات عالم نظر کند، بی‌درنگ حکم می‌کند به این که هیچ یک از این موجودات مربی دیگران و مدبر نظام جاری در آن‌ها نیست.

(۱۴۰) ملائکه

«وَلْيَكُونَنَّ مِنَ الْمُتَّقِينَ!» (۷۵ / انعام)

«یقین» عبارت است از علم صد در صدی که به هیچ وجه شک و تردیدی در آن رخنه نداشته باشد. و بعید نیست غرض از ارائه ملکوت این بوده که ابراهیم علیه‌السلام به پایه یقین به آیات خدای برسد به طوری که در جای دیگر فرمود: «وَجَعَلْنَا مِنْهُمْ آئِمَّةً يَهْتَدُونَ بِأَمْرِنَا لَمَّا صَبَرُوا وَكَانُوا بِآيَاتِنَا يُوقِنُونَ». همان یقینی که نتیجه‌اش یقین به اسماء حسنی و صفات علیای خداوند است، و این مرحله همان مرحله‌ای است که درباره رسیدن پیغمبر اسلام صلی‌الله‌علیه‌وآله به آن پایه فرموده است: «سُبْحَانَ الَّذِي أَسْرَى بِعَبْدِهِ لَيْلًا مِنْ»

چگونگی مشاهده ملکوت (۱۴۱)

الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ إِلَى الْمَسْجِدِ الْأَقْصَا الَّذِي بَارَكْنَا حَوْلَهُ لِنُرِيَهُ مِنَ آيَاتِنَا» (۱ / اسراء) و این یقین به آیات پروردگار منتها درجه‌ای است که انبیاء علیهم‌السلام در سیر تکاملی خود می‌توانند، به آن برسند. و اما ذات پروردگار، پس قرآن کریم ساحتش را عالی‌تر از آن دانسته که ادراکی به آن تعلق گیرد و احاطه کند و وجودش را امری مسلم دانسته است.

قرآن کریم برای علم یقینی به آیات خداوند آثاری برشمرده که یکی از آن آثار این است که پرده حواس از روی حقایق عالم کون کنار رفته و از آن‌چه در پس پرده محسوسات است، آن مقداری که خدا خواسته باشد ظاهر می‌شود، و در این باره فرموده است: «كَلَّا - لَوْ تَعْلَمُونَ عِلْمَ الْيَقِينِ، لَمَتَرُونَ الْجَحِيمَ» (۵ و ۶ / تکواثر) نیز فرموده: «كَلَّا - إِنَّ كِتَابَ الْأَبْرَارِ لَفِي عِلِّيْنِ، وَ مَا أَدْرِيكَ مَا عِلِّيُونِ، كِتَابٌ مَرْقُومٌ، يَشْهَدُهُ الْمُقَرَّبُونَ.» (۱۸ تا ۲۱ / مطففین) (۱)

(۱۴۲) ملائکه

### ملکوت و امر هر موجود

«وَيَسْأَلُونَكَ عَنِ الرُّوحِ قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّي وَمَا أُوتِيتُمْ مِنَ الْعِلْمِ إِلَّا قَلِيلًا!»

(۸۵ / اسراء)

امر الهی در هر چیز عبارت است از ملکوت آن چیز و فراموش نشود که ملکوت ابلغ از ملک است، بنابراین برای هر موجودی ملکوتی و امری است آن چنان که فرمود: «أَوْ

۱- المیزان، ج: ۱۳ ص: ۲۶۷.

ملکوت و امر هر موجود (۱۴۳)

لَمْ يَنْظُرُوا فِي مَلَكُوتِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ؟» (۱۸۵ / اعراف) و نیز فرمود: «تَنْزَلُ الْمَلَائِكَةُ وَالرُّوحُ فِيهَا بِإِذْنِ رَبِّهِمْ مِنْ كُلِّ أَمْرٍ.» (۴ / قدر)

پس از آن چه گذشت، این معنی روشن گردید که امر خدا عبارت از کلمه ایجاد اوست و کلمه ایجاد او همان فعل مخصوص به اوست بدون این که اسباب کونی و مادی در آن دخالت داشته و با تأثیرات تدریجی خود در آن اثر بگذارد. این همان وجود مافوق نشئه مادی و ظرف زمان است، و روح وجودش از همین باب است یعنی از سنخ امر و ملکوت است. (۱)

### حقایق عالم ملکوت و حفظ اسرار آن

۱- المیزان، ج: ۲۵ ص: ۳۳۵.

(۱۴۴) ملائکه

«إِلَّا مَنْ خَطِفَ الْخَطْفَةَ فَأَتْبَعَهُ شِهَابٌ ثَاقِبٌ!» (۱۰ / صفات)

مفسرین برای این که مسأله استراق سمع شیطان‌ها در آسمان را تصویر کنند و نیز تصویر کنند که چگونه شیطان‌ها در این هنگام با شهاب‌ها تیراندازی می‌شوند، توجیهاتی ذکر کرده‌اند، که همه بر این اساس استوار است، که آسمان عبارت است از افلاکی که محیط به زمین هستند، و جماعت‌هایی از ملائکه در آن افلاک منزل دارند، و آن افلاک در و دیواری دارد، که هیچ چیز نمی‌تواند وارد آن شود، مگر چیزهایی که از خود آسمان باشد، و این که در آسمان اول، جماعتی از فرشتگان هستند، که شهاب‌ها به دست گرفته، و در کمین شیطان‌ها نشسته‌اند، که هر وقت نزدیک بیایند تا اخبار غیبی حقایق عالم ملکوت و حفظ اسرار آن (۱۴۵)

آسمان را استراق سمع کنند، با آن شهاب‌ها بر سر ایشان بکوبند، و دورشان سازند، و این معانی همه از ظاهر آیات و اخبار به ذهن می‌رسد.

و لکن امروز بطلان این حرف‌ها به خوبی روشن شده، لاجرم باید توجیه دیگری کرد، و آن توجیه به احتمال ما - و خدا داناتر است - این است که این بیاناتی که در کلام خدای تعالی دیده می‌شود، از باب مثال‌هایی است که به منظور تصویر حقایق خارج از حس زده شده، تا آن چه خارج از حس است به صورت محسوسات در افهام بگنجد: «وَتَلْسَكَ الْأَمْثَالَ نَضْرِبُهَا لِلنَّاسِ وَمَا يَعْقِلُهَا إِلَّا الْعَالِمُونَ» - این‌ها همه مثال‌هایی است که ما برای مردم (ظاهریین) می‌زنیم، و این مثل‌ها را نمی‌فهمند مگر مردم عاقل. (۴۳ / عنکبوت) و این گونه مثل‌ها در کلام خدای تعالی بسیار است، از قبیل عرش، کرسی، لوح و کتاب.

و بنابراین اساس، مراد از آسمانی که ملائکه در آن منزل دارند، عالمی ملکوتی

(۱۴۶) ملائکه

خواهد بود که افقی عالی‌تر از افق عالم ملکوت و محسوس دارد، همان‌طور که آسمان محسوس ما با اجرامی که در آن هست، عالی‌تر و بلندتر از زمین ما هستند.

مراد از نزدیک شدن شیطان‌ها، به آسمان، و استراق سمع کردن، و به دنبالش هدف شهاب‌ها قرار گرفتن، این است که شیطان‌ها می‌خواهند، به عالم فرشتگان نزدیک شوند، و از اسرار خلقت و حوادث آینده سردر آورند، و ملائکه هم ایشان را با نوری از



ملکوت که شیطان‌ها تاب تحمل آن را ندارند، دور می‌سازند. و یا مراد این است که شیطان‌ها خود را به حق نزدیک می‌کنند، تا آن را به تلبیس‌ها و نیرنگ‌های خود به صورت باطل جلوه دهند و یا باطل را به تلبیس و نیرنگ به صورت حق در آورند، و ملائکه رشته‌های ایشان را پنبه می‌کنند، و حق صریح را هویدا می‌سازند، تا همه به تلبیس آن‌ها پی برده، حق را حق ببینند و باطل را باطل. حقایق عالم ملکوت و حفظ اسرار آن (۱۴۷)

و همین که خدای سبحان، داستان استراق سمع شیاطین را و هدف شهاب قرار گرفتنشان را دنبال سوگند به ملائکه وحی و حافظان آن از مداخله شیطان‌ها ذکر کرده، تا اندازه‌ای گفتار ما را تأیید می‌کند، و در عین حال خدا داناتر است. (۱)

### مفهوم آسمان‌های ملکوت و آسمان دنیا

«فَقَضَهُنَّ سَعَى سَمَوَاتٍ فِي يَوْمَيْنِ وَأَوْحَىٰ فِي كُلِّ سَمَاءٍ أَمْرَهَا وَزَيَّنَّا السَّمَاءَ الدُّنْيَا بِمَصَابِيحٍ...» (۱۲ / فصلت)

۱- میزان، ج: ۳۳ ص: ۲۰۰.

(۱۴۸) ملائکه

آنچه از ظاهر آیه استفاده می‌شود، این است که آسمان دنیا از بین آسمان‌های هفت گانه عبارت است از آن فضایی که این ستارگان بالای سر ما در آن قرار دارند.

دوم این که این آسمان‌های هفتگانه نامبرده، همه جزو خلقت جسمانی‌اند، و خلاصه همه در داخل طبیعت و ماده هستند، نه ماورای طبیعت. چیزی که هست این عالم طبیعت هفت طبقه است، که هر یک روی دیگری قرار گرفته، و از همه آن‌ها نزدیک‌تر به ما، آسمانی است که ستارگان و کواکب در آن‌جا قرار دارند، و اما آن شش آسمان دیگر، قرآن کریم هیچ حرفی درباره‌شان نزده، جز این که فرموده: روی هم قرار دارند.

سوم این که منظور از آسمان‌های هفتگانه، سیارات آسمان و یا خصوص بعضی از آن‌ها، از قبیل خورشید و ماه و غیر آن دو نیست. مفهوم آسمان‌های ملکوت و آسمان دنیا (۱۴۹)

چهارم این که اگر در آیات و روایات آمده که آسمان‌ها منزلگاه ملائکه است، و یا ملائکه از آسمان نازل می‌شوند، و امر خدای تعالی را با خود به زمین می‌آورند، و یا ملائکه با نامه اعمال بندگان به آسمان بالا می‌روند، و یا این که آسمان درهایی دارد، که برای کفار باز نمی‌شود، و یا این که ارزاق از آسمان نازل می‌شود، و یا مطالبی دیگر غیر این‌ها، که آیات و روایات متفرق بدان‌ها اشاره دارد بیش از این دلالت ندارد، که امور نامبرده نوعی تعلق و ارتباط با آسمان‌ها دارند. اما این که این تعلق و ارتباط نظیر ارتباطی است که مابین هر جسمی با مکان آن جسم می‌بینیم، بوده باشد، آیات و روایات هیچ دلالتی بر آن ندارد، و نمی‌تواند هم داشته باشد، چون جسمانیت مستلزم آن است که محکوم به نظام مادی جاری در آن‌ها باشد، همان‌طور که عالم جسمانی محکوم به دگرگونی است، محکوم به تبدل و فنا، و سستی است، آن امور هم محکوم به این احکام بشود.

(۱۵۰) ملائکه

آری امروز این مسأله واضح و ضروری شده که کرات و اجرام آسمانی هرچه و هر جا که باشند، موجودی مادی و عنصری جسمانی هستند، که آن‌چه از احکام و آثار که در عالم زمینی ما جریان دارد، نظیرش در آن‌ها جریان دارد، و آن نظامی که در آیات شریفه قرآن برای آسمان و اهل آسمان ثابت شده، و آن اموری که در آن‌ها جریان می‌یابد، هیچ شباهتی به این نظام عنصری و محسوس در عالم زمینی ما ندارد، بلکه به کلی منافی با آن است.

پس ملائکه برای خود عالمی دیگر دارند. عالمی است ملکوتی که (نظیر عالم مادی ما) هفت مرتبه دارد، که هر مرتبه‌اش را آسمانی خوانده‌اند، و آثار و خواص آن مراتب را آثار و خواص آن آسمان‌ها خوانده‌اند، چون از نظر علو مرتبه و احاطه‌ای که به

زمین

مفهوم آسمان‌های ملکوت و آسمان دنیا (۱۵۱)

دارند، شبیه به آسمانند، که آن نیز نسبت به زمین بلند است، و از هر سو زمین را احاطه کرده. و این تشبیه را بدان جهت کرده‌اند که درکش تا حدی برای ساده‌دلان آسان شود. (۱)

۱- المیزان، ج: ۳۴ ص: ۲۷۲.

(۱۵۲) ملائکه

(۱۵۳)

## فصل چهارم: رابطه انسان و ملائکه

### اختلاف وجودی انسان و ملائکه

«وَلَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ وَ... وَفَضَّلْنَاهُمْ عَلَى كَثِيرٍ مِمَّنْ خَلَقْنَا تَفْضِيلًا!»

(۷۰ / اسراء)

بعید نیست که مراد از «مِمَّنْ خَلَقْنَا - کسانی که خلق کردیم»، انواع حیوانات دارای

(۱۵۴)

شعور و هم‌چنین جن باشد که قرآن آن را اثبات کرده. آری قرآن کریم انواع حیوانات را هم امت‌هایی زمینی خوانده، مانند انسان که یک امت زمینی است، و آن‌ها را به منزله صاحبان عقل شمرده و فرمود: «وَمَا مِنْ دَابَّةٍ فِي الْأَرْضِ وَلَا طَائِرٍ يَطِيرُ بِجَنَاحَيْهِ إِلَّا أُمَّةٌ مِّمَّنْكُمْ...» (۳۸ / انعام) و این احتمال با معنای آیه مناسب‌تر است، چون می‌دانیم که غرض از آیه مورد بحث بیان آن جهاتی است که خداوند با آن جهات، آدمی را تکریم کرده، و بر بسیاری از موجودات این عالم برتری داده، و این موجودات - تا آنجا که ما سراغ داریم - حیوان و جن هستند. و اما ملائکه از آنجائی که موجودات مادی و در تحت نظام حاکم بر عالم ماده، قرار ندارند، نمی‌توانیم آن‌ها را نیز مشمول آیه بگیریم.

بنابراین معنای آیه این می‌شود که ما بنی آدم را از بسیاری مخلوقاتمان که حیوان

اختلاف وجودی انسان و ملائکه (۱۵۵)

و جن بوده باشند، برتری دادیم. و اما بقیه موجودات که در مقابل کلمه «بسیار» قرار دارند یعنی ملائکه خارج از محل گفتارند، زیرا آن‌ها موجوداتی نوری و غیرمادی‌اند، و داخل در نظام جاری در این عالم نیستند. و آیه شریفه هرچند درباره انسان بحث می‌کند، و لکن از این نظر مورد بحث قرارش داده که یکی از موجودات عالم مادی است که او را به نعمت‌های نفسی و اضافی تکریم کرده است.

این آیه ناظر به کمال انسانی از حیث وجود مادی است، و تکریم و تفضیلش در مقایسه با سایر موجودات مادی است، و بنابراین ملائکه به خاطر این که از تحت نظام کونی و مادی این عالم خارجند، از محل کلام بیرونند، و خلاصه تفضیل و برتری دادن انسان از بسیاری موجودات تفضیل از غیر ملائکه از موجودات مادی این عالم است، و اما ملائکه اصولاً وجودشان غیر این وجود است، پس آیه هیچ نظری به برتری

(۱۵۶) ملائکه

آدمی از ملائکه ندارد. (۱)

## تفاوت کرامت ملائکه و انسان

«وَقَالُوا اتَّخَذَ الرَّحْمَنُ وَلَدًا سُبْحَانَہُ بَلْ عِبَادٌ مُّكْرَمُونَ...» (۲۶ / انبیاء)

خدای تعالی حال ملائکه را در آیه فوق بیان کرده که بندگانی مکرمند. مراد از اکرام ملائکه اکرامشان به خاطر همان عبودیت بوده، نه به غیر آن. مراد از این که ملائکه را «عباد» خواند، با این که تمامی موجودات دارای شعور، همه «عباد» و بندگانند، خواست

۱- المیزان، ج: ۲۵ ص: ۲۶۸.

تفاوت کرامت ملائکه و انسان (۱۵۷)

به آنان بفهماند که عبودیتی که دارند، خدا به ایشان کرامت کرده است و این موهبت، عطیه‌ای است الهی. فرق میان کرامت ملائکه و کرامت بشر، هرچند که در هر دو موهبتی است، این است که این موهبت را به بشر از راه اکتساب می‌دهند، ولی به ملائکه بدون اکتساب. (۱)

## برتری انسان بر ملائکه و عوامل آن

«وَلَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ وَ... وَفَضَّلْنَاهُمْ عَلَى كَثِيرٍ مِّمَّنْ خَلَقْنَا تَفْضِيلًا!»

(۷۰ / اسراء)

۱- المیزان، ج: ۲۸ ص: ۱۰۹.

(۱۵۸) ملائکه

مسلمین اختلاف دارند، در این که از انسان و ملک کدام یک برترند؟ معروف این است که انسان افضل است و مراد از افضلیت انسان نه همه افراد انسان‌ها است، بلکه افراد مؤمن است، زیرا حتی دو نفر هم اختلاف ندارند، در این که پاره‌ای از افراد انسان از چهارپایان هم پست تر و گمراه‌ترند.

قوام ذات فرشتگان از قوام ذات انسان افضل و اعمال فرشته خالص تر و خدایی تر از اعمال انسان است، اعمال فرشتگان هم رنگ ذات آنان و اعمال آدمی هم رنگ ذات اوست و کمالی که انسان آن را برای ذات خود هدف قرار داده و در پرتو اطاعت خدا جستجویش می‌کند، این کمال را ملائکه در ابتدای وجودشان دارا هستند.

البته این هم هست که ممکن است همین انسان که کمال ذاتی خود را به تدریج یا به

برتری انسان بر ملائکه و عوامل آن (۱۵۹)

سرعت و یا به کندی از راه به دست آوردن استعدادهای تازه کسب می‌کند در اثر آن استعدادهای حاصله به مقامی از قرب و به حدی از کمال برسد که مافوق حدی باشد که ملائکه با نور ذاتی‌اش در ابتدای وجودش به آن رسیده است. ظاهر کلام خدای تعالی هم این امکان را تأیید می‌کند.

برای این که در داستان خلق کردن خلیفه برای زمین، برتری انسان را برای ملائکه بیان کرده و فرمود: این موجود در تحمل علم به اسماء قدرتی دارد که شما ندارید، او می‌تواند علم به تمامی اسماء را تحمل کند، و همین تحمل مقامی است از کمال که مقام تسبیح ملائکه به حمد خدا و تقدیسان به آن پایه نمی‌رسد، و مقامی است که باطن انسان را از فساد و سفک دماء پاک می‌کند و لذا می‌بینیم که ملائکه به این قانع شدند.

و نیز داستان مأمور شدن ملائکه به سجده کردن بر آدم و این که همه آنان وی را

(۱۶۰) ملائکه

سجده کردند، یاد آور شده و می‌فرماید: «فَسَجَدَ الْمَلَائِكَةُ كُلُّهُمْ أَجْمَعُونَ» (۳۰ / حجر) سجده ملائکه بر آدم از باب خضوع ایشان در برابر مقام کمال انسانی بوده و آدم جنبه قبله را برای ایشان داشته، وی با وجود خود، انسانیت را در برابر ایشان مجسم نموده بود، این بود آن‌چه که از ظاهر آیات مورد بحث و سایر آیاتی که آوردیم، استفاده می‌شد. (۱)

### خدمت ملائکه در حرکت کمالی انسان

«وَإِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي خَالِقٌ بَشَرًا...، فَإِذَا سَوَّيْتُهُ

۱- المیزان، ج: ۲۵ ص: ۲۷۴.

خدمت ملائکه در حرکت کمالی انسان (۱۶۱)

وَنَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي فَقَعُوا لَهُ سَاجِدِينَ...» (۲۹ و ۳۰ / حجر)

ملائکه مأمور شده بودند بر نوع بشر سجده کنند، نه بر شخص آدم، و خلاصه خصوصیات فردی آدم دخالتی در این امر نداشته، بلکه خصوصیات نوعی اش باعث شده. و این سجده هم صرفاً از باب تشریفات اجتماعی نبوده، نتیجه‌ای حقیقی و واقعی باعث شده است، و آن عبارت است از خضوع به حسب خلقت. پس ملائکه بر حسب غرضی که در خلقتشان بوده، خاضع برای انسانند، آن هم بر حسب غرضی که در خلقت انسان بوده، (یعنی نتیجه خلقت بشر اشرف از نتیجه خلقت ملائکه است)، و ملائکه مسخر برای بشر و در راه سعادت زندگی اوست و به عبارت دیگر انسان منزلتی از قرب و مرحله‌ای از کمال دارد که مافوق قرب و کمال ملائکه است.

(۱۶۲) ملائکه

پس این که می‌بینیم، همه ملائکه مأمور به سجده بر آدم شدند، می‌فهمیم همه آنان مسخر در راه به کمال رساندن سعادت بشرند، و برای فوز و فلاح او کار می‌کنند، پس ملائکه اسبابی الهی و اعوانی برای انسانند که او را در راه رساندنش به سعادت و کمال یاری می‌کنند.

این جاست که برای کسانی که متدبّر و فطن باشند، روشن می‌گردد که امتناع ابلیس از سجده به خاطر استنکافی بود که از خضوع در برابر نوع بشر داشت، و او نمی‌خواست مانند ملائکه در راه سعادت بشر قدم بردارد و او را در رسیدنش به کمال مطلوبش کمک نماید، ولی ملائکه در این باب اظهار خضوع نمودند. (۱)

۱- المیزان، ج: ۲۳ ص: ۲۳۲.

خدمت ملائکه در حرکت کمالی انسان (۱۶۳)

### سجده ملائکه به انسان در آفرینش

«إِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي خَالِقٌ بَشَرًا مِنْ طِينٍ، فَإِذَا سَوَّيْتُهُ وَنَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي فَقَعُوا لَهُ سَاجِدِينَ!» (۷۱ و ۷۲ / ص)

این دو آیه کلام خدای تعالی است، که به زمان بگومگوی ملائکه اشاره می‌کند. جمله «إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً» (۳۰ / بقره) که خطاب دیگری است از خدا به ملائکه، و جمله «إِنِّي خَالِقٌ بَشَرًا مِنْ طِينٍ» (۷۱ / ص) که آن نیز خطاب خدا به ملائکه است، دو

(۱۶۴) ملائکه

جمله متقارن است، که در یک زمان و یک ظرف واقع شده‌اند.

«فَإِذَا سَوَّيْتُهُ وَنَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي، فَقَعُوا لَهُ سَاجِدِينَ»

تسویه انسان به معنای تعدیل اعضاء اوست، به این که اعضای بدنی او را با یکدیگر ترکیب و تکمیل کند، تا به صورت انسانی تمام

عیار در آید، و دمیدن روح در آن، عبارت است از این که او را موجودی زنده قرار دهد، و اگر روح دمیده شده در انسان را به خود خدای تعالی نسبت داده، و فرموده: «از روح خودم در آن دمیدم»، به منظور شرافت دادن به آن روح است. و جمله «فَقَعُوا» امر است، و این امر نتیجه و فرع تسویه و نفع روح واقع شده، می‌فرماید حال که از روح خودم در آن دمیدم، شما ملائکه بر او سجده کنید.

«فَسَيَجِدَ الْمَلَائِكَةَ كُلُّهُمْ أَجْمَعُونَ، إِلَّا إِبْلِيسَ...» (۷۳ و ۷۴ / ص) دلالت این جمله بر این که تمامی فرشتگان برای آدم سجده کردند، و احدی از آن تخلف نکرده، روشن است. (۱)  
سجده ملائکه به انسان در آفرینش (۱۶۵)

### دانش انسان به علم الاسماء و جهل ملائکه

«وَإِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً... وَ عَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا ثُمَّ عَرَضَهُمْ عَلَى الْمَلَائِكَةِ...» (۳۰ و ۳۱ / بقره)  
ملائکه از کلام خدای تعالی که فرمود: «می‌خواهم در زمین خلیفه بگذارم»، چنین فهمیده بودند که این عمل باعث وقوع فساد و خونریزی در زمین می‌شود، چون می‌دانستند که موجود زمینی به خاطر این که مادی است، باید مرکب از قوایی غضبی و  
۱- میزان، ج: ۳۴ ص: ۳۷.  
(۱۶۶) ملائکه

شهووی باشد، و چون زمین دار تراحم و محدود الجهات است و بقا در آن به حد کمال نمی‌رسد، مگر با زندگی دسته‌جمعی و معلوم است که این نحوه زندگی بالاخره به فساد و خونریزی منجر می‌شود.  
در حالی که مقام خلافت همان‌طور که از نام آن پیداست، تمام نمی‌شود مگر به این که خلیفه نمایشگر مستخلف باشد و تمامی شئون وجودی و آثار و احکام و تدابیر او را حکایت کند، البته آن شئون و آثار و احکام و تدابیری که به خاطر تأمین آن‌ها خلیفه و جانشین برای خود معین کرده است.

و این سخن فرشتگان پرسش از امری بوده که نسبت به آن جاهل بوده‌اند. خواسته‌اند اشکالی را که در مسأله خلافت یک موجود زمینی به ذهنشان رسیده، حل کنند، نه این که در کار خدای تعالی اعتراض و چون و چرا کرده باشند. به دلیل دانش انسان به علم الاسماء و جهل ملائکه (۱۶۷)

این اعترافی که خدای تعالی از ایشان حکایت کرده، که دنبال سؤال خود گفته‌اند: «إِنَّكَ أَنْتَ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ - تنها دانای علی الاطلاق و حکیم علی الاطلاق تو هستی.» (۳۲ / بقره) چون این جمله با حرف «إِنَّ» آغاز شده، می‌فهماند که فرشتگان مفاد جمله را مسلم می‌دانسته‌اند.

«إِنِّي أَعَلَّمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ وَ عَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا!» (۳۰ و ۳۱ / بقره)

خدای سبحان در رد پیشنهاد ملائکه، مسأله فساد در زمین و خونریزی در آن را از خلیفه زمینی نفی نکرد و فرمود که نه، و نیز دعوی ملائکه را مبنی بر این که ما تسبیح و تقدیس تو می‌کنیم انکار نکرد، بلکه آنان را بر دعوی خود تقریر و تصدیق کرد. در عوض مطلب دیگری عنوان نمود و آن، این بود که در این میان مصلحتی هست، که ملائکه قادر به ایفای آن نیستند و نمی‌توانند آن را تحمل کنند، ولی این خلیفه زمینی

(۱۶۸) ملائکه

قادر بر تحمل و ایفای آن می‌باشد. آری انسان از خدای سبحان کمالاتی را نمایش می‌دهد، و اسراری را تحمل می‌کند، که در وسع و طاقت ملائکه نیست.

این مصلحت بسیار ارزنده و بزرگ است، به طوری که مفسده فساد و سفک دماء را جبران می‌کند. ابتدا در پاسخ ملائکه فرمود: «من می‌دانم آن چه را که شما نمی‌دانید.» و در نوبت دوم، به جای آن جواب، این طور جواب می‌دهد که: «آیا به شما نگفتم من غیب آسمان‌ها و زمین را بهتر می‌دانم؟» و مراد از غیب، همان اسماء است نه علم آدم به آن اسماء. چون ملائکه اصلاً اطلاعی نداشتند، از این که در این میان اسمایی هست، که آنان علم بدان ندارند. ملائکه این را نمی‌دانستند، نه این که از وجود اسماء اطلاع داشته، و از علم آدم بدان‌ها بی‌اطلاع بوده‌اند، و گرنه جا نداشت خدای تعالی از ایشان از اسماء پرسسد، و این خود روشن است، که سؤال نامبرده به خاطر این بوده که ملائکه از وجود اسماء بی‌خبر بوده‌اند.

دانش انسان به علم الاسماء و جهل ملائکه (۱۶۹)

پس این سیاق به ما می‌فهماند: که ملائکه ادعای شایستگی برای مقام خلافت کرده، و اذعان کردند به این که آدم این شایستگی را ندارد، و چون لازمه این مقام آن است که خلیفه اسماء را بداند، خدای تعالی از ملائکه از اسماء پرسید، و آن‌ها اظهار بی‌اطلاعی کردند، و چون از آدم پرسید، و جواب داد، بدین وسیله لیاقت آدم برای حیزت این مقام و عدم لیاقت فرشتگان ثابت گردید. نکته دیگر که در این جا هست، این است که خدای سبحان دنبال سؤال خود، این جمله را اضافه فرمود: «إِنَّ كُنْتُمْ صَادِقِينَ - اگر راستگو هستید؟» و این جمله اشعار دارد بر این که ادعای ملائکه ادعای صحیحی نبوده، چون چیزی را ادعا کرده‌اند که لازمه اش داشتن علم است.

(۱۷۰) ملائکه

«وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا، ثُمَّ عَرَضَهُمْ...» (۳۱ / بقره)

این جمله اشعار دارد بر این که اسماء نامبرده، و یا مسماهای آن‌ها موجودات زنده و دارای عقل بوده‌اند که در پس پرده غیب قرار داشته‌اند، و به همین جهت علم به آن‌ها غیر آن نحوه علمی است که ما به اسماء موجودات داریم، چون اگر از سنخ علم ما بود، باید بعد از آن که آدم به ملائکه خیر از آن اسماء داد، ملائکه هم مثل آدم دانای به آن اسماء شده باشند، و در داشتن آن علم با او مساوی باشند، برای این که هر چند در این صورت آدم به آنان تعلیم داده، ولی خود آدم هم به تعلیم خدا آن را آموخته بود. پس دیگر نباید آدم اشرف از ملائکه باشد و خدا او را بیشتر گرامی بدارد.

و نیز اگر علم نامبرده از سنخ علم ما بود، نباید ملائکه به صرف این که آدم علم به اسماء دارد، قانع شده باشند و استدلالشان باطل شود. و سخن کوتاه، آن که معلوم

دانش انسان به علم الاسماء و جهل ملائکه (۱۷۱)

می‌شود آن چه آدم از خدا گرفت و آن علمی که خدای به وی آموخت، غیر آن علمی بود که ملائکه از آدم آموختند. علمی که برای آدم دست داد، حقیقت علم به اسماء بود، که فراگرفتن آن برای آدم ممکن بود، و برای ملائکه ممکن نبود، و آدم اگر مستحق و لایق خلافت خدایی شد به خاطر همین علم به اسماء بود، نه به خاطر خیر دادن از آن و گرنه بعد از خیر داشتن ملائکه هم مانند او باخبر شدند، دیگر جا نداشت که باز هم بگویند ما علمی نداریم «سُبْحَانَكَ لَا عِلْمَ لَنَا إِلَّا مَا عَلَّمْتَنَا...»

پس، از آن چه گذشت، روشن شد که علم به اسماء آن مسمیات، باید طوری بوده باشد که از حقایق و اعیان وجودهای آن‌ها کشف کند، نه صرف نام‌ها، که اهل هر زبانی برای هر چیزی می‌گذارند.

پس معلوم شد که آن مسمیات و نامیده‌ها که برای آدم معلوم شد، حقایق و

(۱۷۲) ملائکه

موجوداتی خارجی بوده‌اند، نه چون مفاهیم که ظرف وجودشان تنها ذهن است. و نیز موجوداتی بوده‌اند که در پس پرده غیب، یعنی غیب آسمان‌ها و زمین نهان بوده‌اند، و عالم شدن به آن موجودات غیبی، یعنی آن طوری که هستند، از یک سو تنها

برای موجود زمینی ممکن بوده، نه فرشتگان آسمانی و از سوی دیگر آن علم در خلافت الهی دخالت داشته است. اسماء نامبرده اموری بوده‌اند که از همه آسمان‌ها و زمین غایب بوده و به کلی از محیط کون بیرون بوده‌اند. وقتی عمومیت اسماء را در نظر بگیریم و این که مسماهای به آن اسماء دارای زندگی و علم بوده‌اند، و این که در غیب آسمان‌ها و زمین قرار داشته‌اند، آن وقت با کمال وضوح و روشنی همان مطلبی از آیات مورد بحث استفاده می‌شود که آیه زیر در صدد بیان آن است:

دانش انسان به علم الاسماء و جهل ملائکه (۱۷۳)

«وَأَنْ مِّنْ شَيْءٍ إِلَّا عِنْدَنَا خَزَائِنُهُ وَمَا نُنزِّلُ إِلَّا بِقَدَرٍ مَّعْلُومٍ - هَيْجَ حَيْجٍ نَّيْسَتِ مَكْرَ أَنْ كَهْ نَزْدَ مَا خَزِينَهُ أَيَّ أَنْ هَسْتِ، وَمَا مِنْ أَنْ خَزِينَهُهَا نَازِلَ نَمِي كَنِيْمَ مَكْرَ بَهْ اَنْدَازَهْ مَعْلُومٍ.» (۲۱ / حجر)

این موجودات زنده و عاقلی که خدا بر ملائکه عرضه کرد، موجوداتی عالی و محفوظ نزد خدا بودند، که در پس حجاب‌های غیب محبوب بودند و خداوند با خیر و برکت آن‌ها هر اسمی را که نازل کرد، در عالم نازل کرد و هر چه که در آسمان‌ها و زمین هست از نور و بهای آن‌ها مشتق شده است، و آن موجودات با این که بسیار و متعددند، در عین حال تعدد عددی ندارند، و این طور نیستند که اشخاص آن‌ها با هم متفاوت باشند، بلکه کثرت و تعدد آن‌ها از باب مرتبه و درجه است، و نزول اسم از ناحیه

(۱۷۴) ملائکه

آن‌ها نیز به این نحو نزول است. (۱)

### خضوع ملائکه در مقابل عالم بشریت

«...ثُمَّ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ...!» (۱۱ / اعراف)

سجده ملائکه برای جمیع بنی نوع بشر و در حقیقت خضوع برای عالم بشریت بوده، و اگر حضرت آدم علیه السلام قبله گاه سجده ملائکه شده، از جهت خصوصیت شخصی اش

۱- المیزان، ج: ۱ ص: ۲۱۹.

خضوع ملائکه در مقابل عالم بشریت (۱۷۵)

نبوده، بلکه از این باب بوده که آدم علیه السلام نمونه کامل انسانیت بوده، و در حقیقت از طرف تمام افراد انسان به منزله نماینده بوده است.

قضیه خلافتی که آیات ۳۰ تا ۳۳ سوره بقره متعرض آن است، برمی آید که مأمور شدن ملائکه به سجده متفرع بر خلافت مزبور بوده، و خلافت مزبور مختص به آدم علیه السلام نبوده، بلکه در همه افراد بشر جاری است. پس سجده ملائکه هم سجده بر جمیع افراد انسان است. (۱)

### خدمات عمومی و خصوصی ملائکه به انسان‌ها

۱- المیزان، ج: ۱۵ ص: ۲۶.

(۱۷۶) ملائکه

«نَحْنُ أَوْلِيَاؤُكُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَفِي الْآخِرَةِ!» (۳۱ / فصلت)

این که در آیه شریفه فوق ولایت ملائکه را ذکر کرده، نه ولایت خدا را، برای این بوده باشد که بین اولیای خدا و دشمنان او مقابله و مقایسه کند، چون در حق دشمنانش فرموده بود: «وَقَيَّضْنَا لَهُمْ قُرَنَاءًا!» (۲۵ / فصلت) و در آیه مورد بحث در مقابل آن قرین‌ها، از قول ملائکه اش می‌فرماید: «ما اولیای شما هستیم!»

و نتیجه این مقابله آن است که معلوم شود که مراد از ولایت ملائکه برای مؤمنین، تشدید و تأیید مؤمنین است، چون ملائکه مؤید آن‌هایند که مختص به اهل ولایت خدایند. و اما ملائکه‌ای که حارس و نگهبان خلقتند، و یا آن‌هایی که موکل بر ارزاق و اجل‌های خدمات عمومی و خصوصی ملائکه به انسان‌ها (۱۷۷) مردم و سایر شئون آن‌هایند، اختصاصی به مؤمنین ندارند، بلکه مؤمن و کافر برایشان یکسان است. (۱)

### رابطه تکوینی ملائکه با سعادت انسان

«ثُمَّ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ لَمْ يَكُنْ مِنَ السَّاجِدِينَ!» (۱۱ / اعراف)

۱- المیزان، ج: ۳۴ ص: ۳۰۵.

(۱۷۸) ملائکه

امر به سجده در قصه خلقت آدم و همچنین امتثال ملائکه و تمرد ابلیس و رانده شدنش از بهشت در عین این که امر و امتثال و تمرد و طرد تشریحی و معمولی بوده، در عین حال از یک جریان تکوینی و روابط حقیقی که بین انسان و ملائکه و انسان و ابلیس هست حکایت می‌کند، و می‌فهماند که خلقت ملائکه و جن نسبت به سعادت و شقاوت انسان چنین رابطه‌ای دارد. امر پروردگار به این که ملائکه بر آدم سجده کنند، برای احترام آدم و به خاطر قرب منزلتی بود که وی در درگاه پروردگار داشت. خدای تعالی آدم را با نعمت خلافت و کرامت ولایت، شرافت و منزلتی داد که ملائکه در برابر آن منزلت ناگزیر از خضوع بودند، و اگر ابلیس سر برتافت به خاطر ضدیتی رابطه تکوینی ملائکه با سعادت انسان (۱۷۹)

بود که جوهره ذاتش با سعادت انسانی داشت، و لذا هر جا که با انسان برخورد کرده و می‌کند در صدد تباهی سعادت وی برمی‌آید، و به محضی که با او تماس پیدا می‌کند گمراهش می‌سازد، آری «كُتِبَ عَلَيْهِ أَنَّهُ مَنْ تَوَلَّاهُ فَإِنَّهُ يُضِلُّهُ وَيَهْدِيهِ إِلَىٰ عَذَابِ السَّعِيرِ - قلم ازلی درباره شیطان چنین نوشته که هر که با او دوستی کند، او وی را به ضلالت افکنده و به سوی آتش سوزانش راهبر شود.» (۴ / حج) (۱)

۱- المیزان، ج: ۱۵ ص: ۳۴.

(۱۸۰) ملائکه

### ولایت ملائکه

«ثُمَّ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ لَمْ يَكُنْ مِنَ السَّاجِدِينَ!» (۱۱ / اعراف)

معنی فریب شیطان خوردن و در تحت ولایت شیطان در آمدن، همین است که گمراه بشود و نداند چه کسی او را گمراه کرده «إِنَّهُ يَرِيكُمْ هُوَ وَقَبِيلُهُ مِنْ حَيْثُ لَا تَرَوْنَهُمْ إِنَّا جَعَلْنَا الشَّيَاطِينَ أَوْلِيَاءَ لِلَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ - او و گروه وی به طور مسلم شما را از آن جایی که خودتان احساس نکنید، می‌بینند. آری، ما شیطان‌ها را اولیای کسانی قرار دادیم که ایمان نمی‌آورند.» (۲۷ / اعراف) ولایت ملائکه (۱۸۱)

قرآن کریم نظیر این ولایتی را که شیطان در گناه و ظلم بر آدمیان دارد، برای ملائکه در اطاعت و عبادت اثبات نموده، می‌فرماید: «إِنَّ الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقَامُوا تَتَنَزَّلُ عَلَيْهِمُ الْمَلَائِكَةُ أَلَّا تَخَافُوا وَلَا تَحْزَنُوا وَأَبْشِرُوا بِالْجَنَّةِ الَّتِي كُنتُمْ تُوعَدُونَ، نَحْنُ أَوْلِيَائُكُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا - کسانی که گفتند: پروردگار ما خداست و پای گفته خود هم ایستاده استقامت نمودند، فرشتگان بر آنان نازل



شده، نوید می‌دهند که مترسید و غمگین باشید، و به بهشتی که خدایتان وعده داده دلخوش باشید (و مطمئن بدانید که) ما در زندگی دنیا اولیای شما هستیم.» (۳۰ و ۳۱ / سجده)

البته این دو نوع ولایت منافاتی با ولایت مطلقه پروردگار که آیه «لَيْسَ لَهُمْ مِنْ دُونِهِ وَلِيٌّ وَلَا شَفِيعٌ» (۵۱ / انعام) آن را اثبات می‌کند، ندارد. (۱)

۱- میزان، ج: ۱۵ ص: ۵۵.

(۱۸۲) ملائکه

### مهلت ملائکه تا آخرین روز زندگی بشر

«قَالَ فَإِنَّكَ مِنَ الْمُنْظَرِينَ، إِلَى يَوْمِ الْوَقْتِ الْمَعْلُومِ!» (۳۷ و ۳۸ / حجر)

اگر خدای تعالی ابلیس را علیه بشر تأیید نموده و او را تا وقت معلوم مهلت داده است، خود بشر را هم به وسیله ملائکه - تا دنیا باقی است، باقی هستند - تأیید فرموده

مهلت ملائکه تا آخرین روز زندگی بشر (۱۸۳)

است. و لذا می‌بینیم در پاسخ ابلیس در آیات فوق فرموده: «تو مهلت داده شده‌ای»، بلکه فرمود: «تو از زمره مهلت داده شدگان»، پس معلوم می‌شود، غیر ابلیس کسان دیگری هم هستند که تا آخرین روز زندگی بشر زنده‌اند.

مهلت دادن ابلیس تا روز وقت معلوم از باب تقدیم مرجوح بر راجح و یا ابطال قانون علیت نیست، بلکه از باب آسان ساختن امر امتحان است و لذا می‌بینیم دو طرفی است و در مقابل ابلیس، ملائکه را هم مهلت داده است. (۱)

### دعای ملائکه در پذیرش توبه انسان‌ها

۱- میزان، ج: ۲۳ ص: ۲۳۹.

(۱۸۴) ملائکه

«الَّذِينَ يَحْمِلُونَ الْعَرْشَ وَمَنْ حَوْلَهُ... وَيَسْتَغْفِرُونَ لِلَّذِينَ آمَنُوا رَبَّنَا وَسِعْتَ كُلَّ شَيْءٍ رَحْمَةً وَعِلْمًا فَاغْفِرْ لِلَّذِينَ...» (۷ / مؤمن)

ملائکه حامل عرش از خدای سبحان می‌خواهند تا هر کس را که ایمان آورده، بیامزد. جمله فوق حکایت متن استغفار ملائکه است. ملائکه قبل از درخواست خود نخست خدا را به سعه رحمت و علم ستوده‌اند. و اگر در بین صفات خداوندی، رحمت را نام برده و آن را با علم جفت کردند، بدین جهت بود که خدا با رحمت خود بر هر محتاجی انعام می‌کند، و با عمل خود احتیاج هر محتاج و مستعد رحمت را تشخیص می‌دهد.

«...فَاغْفِرْ لِلَّذِينَ تَابُوا وَاتَّبَعُوا سَبِيلَكَ وَقِهِمْ عَذَابَ الْجَحِيمِ!» (۷ / مؤمن)

دعای ملائکه در پذیرش توبه انسان‌ها (۱۸۵)

این جمله فرع و نتیجه ثنایی است که ملائکه در جمله قبلی کرده، و خدا را به سعه علم و رحمت ستودند. مراد از سیلی که مؤمنین پیروی آن کردند، همان دینی است که خدا برای آنان تشریح کرده، و آن دین اسلام است، و پیروی دین اسلام عبارت است از این که عمل خود را با آن تطبیق دهند، پس مراد از توبه این است که با ایمان آوردن به طرف خدا برگردند.

و معنای جمله این است که خدایا حال که رحمت و علم تو واسع است، پس کسانی را که با ایمان آوردن به یگانگی تو و با پیروی دین اسلام توبه سوی تو برگشتند، بیامرز، و از عذاب جحیم حفظشان فرما. و این همان غایت و غرض نهایی از مغفرت است.

«رَبَّنَا وَأَدْخِلْهُمْ جَنَّاتِ عَدْنٍ الَّتِي وَعَدْتَهُمْ...!» (۸ / مؤمن)

در این آیه مجدداً ندای (رَبَّنَا) را تکرار کردند، تا عطوفت الهی را بیشتر برانگیزند، و

(۱۸۶) ملائکه

مراد از وعده‌ای که خدای تعالی داده، وعده‌هایی است که به زبان انبیائش و در کتب آسمانی‌اش داده است.

«وَمَنْ صَلَحَ مِنْ آبَائِهِمْ وَأَزْوَاجِهِمْ وَذُرِّيَّاتِهِمْ...!» (۸ / مؤمن)

مراد از صلاحیت، صلاحیت برای داخل بهشت شدن است و معنای جمله چنین است: پروردگارا، هر کس از ایشان و

پدران و همسران و فرزندان ایشان را که صلاحیت داخل شدن بهشت دارند، داخل بهشت‌های عدن بفرما.

این نکته از سیاق آیات به خوبی معلوم است که: استغفار ملائکه برای عموم مؤمنین است، و نیز معلوم است که مؤمنین را دو قسمت

کردند: یکی آن مؤمنینی که خودشان توبه کرده، و راه خدا را پیروی کردند، که خدا هم وعده جنات عدن به ایشان داده، و قسم

دوم آن مؤمنینی که خودشان چنین نبوده‌اند، و لکن صلاحیت داخل شدن در بهشت را

دعای ملائکه در پذیرش توبه انسان‌ها (۱۸۷)

دارند، و ملائکه، قسم اول را متبوع و قسم دوم را تابع آنان خواندند.

از این تقسیم برمی‌آید، طایفه اول اشخاصی هستند که در ایمان و عمل کاملند، چون مقتضای حقیقت معنای «لِلَّذِينَ تَابُوا وَاتَّبَعُوا

سَبِيلَكَ» (۷ / مؤمن) همین است، لذا اول این طایفه را ذکر کردند و از پروردگار خود خواستند تا ایشان را بیامرزد، و وعده

بهشت عدنی که به ایشان داده در حقشان منجز فرماید.

و طائفه دوم در مقام و منزلت پایین‌تر از طائفه اولند، کسانی هستند که ایمان و عمل صالح خود را به حد کمال نرسانده‌اند، ایمانی

ناقص و ضعیف دارند، و عملی زشت، ولی با طائفه اول منسوبند، یا پدر و یا فرزند و یا همسرانشانند. از خدای تعالی درخواست

کرده‌اند: که این طایفه را هم به طایفه اول و کاملین در ایمان ملحق نموده، در جنات عدن به ایشان برساند، و از بدی‌ها حفظشان

فرماید. «... إِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ»

(۱۸۸) ملائکه

وَقِهِمُ السَّيِّئَاتِ وَمَنْ تَقِ السَّيِّئَاتِ يَوْمَئِذٍ فَقَدْ رَحِمْتَهُ! (۸ و ۹ / مؤمن) (۱)

دعای ملائکه در تشریح دین انسان‌ها

«وَالْمَلَائِكَةُ يُسَبِّحُونَ بِحَمْدِ رَبِّهِمْ وَيَسْتَغْفِرُونَ لِمَنْ فِي الْأَرْضِ!» (۵ / شوری)

فرشتگان، خدای را از هر چه که لایق به ساحت قدسش نیست منزّه داشته، و او را با شمردن کارهای جمیلش ثنا می‌گویند، و یکی

از چیزهایی که لایق ساحت قدس او

۱- المیزان، ج: ۳۴ ص: ۱۷۱.

دعای ملائکه در تشریح دین انسان‌ها (۱۸۹)

نیست، همین است که امر بندگان خود را مهمل گذارد، و آنان را به سوی دینی که خود تشریح می‌کند، و از راه وحی ابلاغ

می‌فرماید هدایت نکنند، با این که این هدایت یکی از کارهایی است که انجامش از ناحیه خدا جمیل و پسندیده است.

و از خدای سبحان درخواست می‌کنند که اهل زمین را بیامرزد، و معلوم است که حصول این آموزش سببی دارد که قبلاً باید

حاصل شده باشد، و آن سبب عبارت است از پیمودن طریق بندگی، و آن هم احتیاج به هدایت خود خدا دارد. پس برگشت

درخواست مغفرت برای اهل زمین به این درخواست است که خدا برای آنان دینی تشریح کند، و آن‌گاه کسانی را که به آن دین

می‌گروند، بیامرزد. پس معنای جمله مورد بحث این می‌شود: که ملائکه از خدای سبحان درخواست می‌کنند که برای ساکنین زمین

از طریق وحی دینی تشریح کند، و آن‌گاه به وسیله آن دین ایشان را بیامرزد.

(۱۹۰) ملائکه

البته معنا ندارد که ملائکه برای همه اهل زمین طلب مغفرت کنند، و از خدا بخواهند حتی مشرکین را که می‌گفتند «اتَّخَذَ الرَّحْمَنُ وَلَدًا»، پیامرزد، با این که قبلاً از خود ملائکه حکایت کرده بود که «يَسْتَعْفِرُونَ لِلَّذِينَ آمَنُوا - برای خصوص مؤمنین استغفار می‌کنند.» (۷ / مؤمن) پس ناگزیر باید بگوییم منظور از طلب مغفرت، طلب وسیله و سبب مغفرت است، و آن همین است که نخست برای اهل زمین دینی تشریح کند، تا سپس متدینین به آن دین را پیامرزد. (۱)

### صلوات ملائکه به رسول خدا صلی الله علیه و آله و آل او

۱- المیزان، ج: ۳۵ ص: ۱۸.

صلوات ملائکه به رسول خدا صلی الله علیه و آله و آل او (۱۹۱)

«إِنَّ اللَّهَ وَمَلَائِكَتَهُ يُصَلُّونَ عَلَى النَّبِيِّ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا صَلُّوا عَلَيْهِ وَسَلِّمُوا تَسْلِيمًا!» (۵۶ / احزاب)

کلمه «صَلُّوا» در اصل به معنای انعطاف بوده، صلاة خدا بر پیغمبر به معنای انعطاف او به وی است، به وسیله رحمتش، البته انعطافی مطلق، چون در آیه شریفه صلاة را مقید به قیدی نکرده است، و همچنین صلاة ملائکه او بر آن جناب انعطاف ایشان است بر وی، به این که او را تزکیه نموده، و برایش استغفار کنند، صلاة مؤمنین بر او انعطاف ایشان است، به وسیله درخواست رحمت برای او.

و در این که قبل از امر به مؤمنین که بر او صلوات بفرستید، نخست صلوة

(۱۹۲) ملائکه

خود و ملائکه خود را ذکر کرد، دلالتی هست بر این که صلوات مؤمنین بر آن جناب پیروی خدای سبحان و متابعت ملائکه اوست.

از طریق شیعه و سنی هم روایت بسیار زیاد رسیده، در این که طریق صلوات فرستادن، مؤمنین بر آن جناب، این است که از خدا بخواهند، بر او و آل او صلوات بفرستند. (۱)

### شرایط شفاعت ملائکه

۱- المیزان، ج: ۳۲ ص: ۲۲۱.

شرایط شفاعت ملائکه (۱۹۳)

«وَكَمْ مِنْ مَلَكٍ فِي السَّمَوَاتِ لَا تُغْنِي شَفَاعَتُهُمْ شَيْئًا إِلَّا مِنْ بَعْدِ أَنْ يَأْذَنَ اللَّهُ لِمَنْ يَشَاءُ وَيَرْضَى!» (۲۶ / نجم)

فرق میان «اذن» و «رضا» این است که رضا امری است باطنی، ولی اذن امر ظاهری است و اعلام صاحب اذن است.

این آیه درصدد این است که بفرماید ملائکه از ناحیه خود مالک هیچ شفاعتی نیستند، به طوری که در شفاعت کردن بی نیاز از خدای سبحان باشند، آن طور که بت پرستان معتقدند، چون تمامی امور به دست خداست، پس اگر شفاعتی برای فرشته‌ای باشد، بعد از آن است که خدا به شفاعتش راضی باشد و اذنش داده باشد. بنابراین مراد از جمله «لِمَنْ يَشَاءُ» ملائکه است. و معنای آیه این است که چه بسیار

(۱۹۴) ملائکه

از فرشته در آسمان‌ها هستند که شفاعتشان هیچ اثری ندارد، مگر بعد از آن که خدای به هر یک از ایشان که بخواهد و راضی باشد، اجازه شفاعت داده باشد.

به هر حال از این آیه این معنا به طور مسلم برمی‌آید که، برای ملائکه شفاعتی قایل است. چیزی که هست شفاعت ملائکه را مقید

به‌اذن و رضای‌خدای سبحان کرده است. (۱)

### دانشمندان مورد لعن ملائکه

«إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا وَ مَاتُوا وَ هُمْ كُفَّارٌ أُولَئِكَ عَلَيْنَا لَعْنَةُ اللَّهِ وَ الْمَلَائِكَةُ وَ النَّاسِ أَجْمَعِينَ!» (۱۶۱ / بقره)

۱- المیزان، ج: ۳۷ ص: ۷۸.

دانشمندان مورد لعن ملائکه (۱۹۵)

در آیه مورد بحث مراد از «الَّذِينَ كَفَرُوا» کسانی است که حق را تکذیب می‌کنند و معاند هستند - و همان‌هایی هستند که در آیه قبل فرمود: آنچه را خدا نازل کرده کتمان مجازاتشان کرد، که این خود فرمانی است از خدای سبحان که هر لعنتی که از هر انسان و از هر ملکی سر بزند، متوجه ایشان بشود، بدون هیچ استثنا.

پس این گونه اشخاص سبیل و طریقه‌شان، طریقه شیطان است که خدا درباره‌اش فرمود: «وَ إِنَّ عَلَيْنَا لَللَّعْنَةَ إِلَى يَوْمِ الدِّينِ!» (۳۵ / حجر) چون در این جمله خدای تعالی تمامی لعنت‌ها را متوجه شیطان کرده. معلوم می‌شود این اشخاص هم (یعنی علمائی که علم خود را کتمان می‌کنند) در این لعنت تمام شرکای شیطان، و شیطان‌های دیگری چون اویند.

(۱۹۶) ملائکه

و چه قدر لحن این آیه شدید و امر آن عظیم است.

«خَالِدِينَ فِيهَا»، یعنی این علمای کتمانگر و این شیطان‌های انسی، در لعنت خدا و ملائکه جاودانند (و جمله عذاب از آن‌ها تخفیف نمی‌پذیرد و حتی مهلت هم داده نمی‌شوند) که در آن عذاب در جای لعنت آمده، دلالت دارد بر این که لعنت خدا و ملائکه مبدل به عذاب می‌شود. (۱)

### کمال انسان و تبدیل باطن او به ملائکه

۱- المیزان، ج: ۲ ص: ۳۳۶.

کمال انسان و تبدیل باطن او به ملائکه (۱۹۷)

«وَ لَوْ نَشَاءُ لَجَعَلْنَا مِنْكُمْ مَلَائِكَةً فِي الْأَرْضِ يَخْلُقُونَ!» (۶۰ / زخرف)

ظاهر این آیه شریفه می‌خواهد این استبعاد را برطرف کند که چگونه ممکن است یک فرد بشر دارای این همه کمالاتی که قرآن درباره عیسی علیه‌السلام نقل می‌کند، بوده باشد؟ بتواند مرغ بیافریند، مرده زنده کند، و در روزهایی که طفل گهواره است با مردم حرف بزند و خوارقی مثال این از خود بروز دهد، و خلاصه مانند ملائکه واسطه فیض در احیا و اماته و رزق و سایر انواع تدبیر باشد، و در عین حال عبد باشد، نه معبود، و مألوه باشد، نه اله.

آری این گونه کمالات در نظر وثیت مختص به ملائکه، و ملائک الوهیت آن‌هاست، که

(۱۹۸) ملائکه

باید به خاطر داشتن آن‌ها پرستیده شوند، و کوتاه سخن این که از نظر وثیت محال است، بشری پیدا شود که این نوع کمالاتی را که مختص ملائکه، است دارا باشد.

آیه شریفه می‌خواهد این استبعاد را برطرف ساخته، و بفرماید خدای تعالی می‌تواند انسان را آن چنان تزکیه کند و باطنش را از لوث گناهان پاک سازد، که باطنش باطن ملائکه گردد، و ظاهرش ظاهر انسان باشد و با سایر انسان‌های روی زمین زندگی کند، خودش از انسانی دیگر متولد شود، و انسانی دیگر از او متولد گردد، ولی باطنش باطن ملائکه باشد، و آنچه از ملائکه به ظهور

می‌رسد از او نیز سریزند.

این کار انقلاب ماهیت نیست، که بگویی فی نفسه امری است محال، و قابل آن نیست که از خدا سریزند، بلکه نوعی تکامل وجودی است، خدای تعالی انسانی را از حدی از کمال بیرون آورده، به حدی بالاتر از آن می‌برد که امکان و ثبوتش در جای خود ثابت و مسلم شده است. (۱)

کمال انسان و تبدیل باطن او به ملائکه (۱۹۹)

### ملائکه، جزئی از اجزای ایمان بشری

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا آمِنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ... وَمَنْ يَكْفُرْ بِاللَّهِ وَمَلَائِكَتِهِ وَكُتُبِهِ وَرُسُلِهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ فَقَدْ ضَلَّ ضَلَالًا بَعِيدًا!» (۱۳۶ / نساء)

این آیه به مؤمنین امر می‌کند که دو مرتبه ایمان بیاورند. امر به آن است که

۱- میزان، ج: ۳۵ ص: ۱۸۹.

(۲۰۰) ملائکه

مؤمنین، ایمان اجمالی خود را بر تفصیل این حقایق بسط دهند، زیرا این‌ها معارفی است که هر کدام به دیگری مربوط هستند و مستلزم یکدیگرند.

ایمان به یکی از این حقایق جز به ایمان به همه آن‌ها بدون استثناء، تمام نیست. اگر به پاره‌ای از این حقایق ایمان آورند و پاره‌ای دیگر را رد کنند، اگر این معنی را ظاهر کنند، کفر و اگر کتمان و اخفا کنند نفاق است.

قسمت اول آیه مردم را دعوت می‌کند که بین همه چیزهایی که در آیه ذکر شده جمع کنند و این دعوت با این ادعاست که اجزای این مجموع به هم مربوطند و از یکدیگر جدا نیستند. معنی قسمت دوم آیه این است که: هر کس به خدا یا ملائکه خدا یا کتب خدا یا رسولان خدا یا روز بازپسین کافر شود، یعنی هر کس به هریک از اجزای ایمان کافر شود به گمراهی دوری افتاده است.

ملائکه، جزئی از اجزای ایمان بشری (۲۰۱)

آیات قرآنی ناطق است که کسی که به هریک از آن‌چه در این آیه ذکر شده - به‌طور جدا جدا - کافر باشد، به حقیقت کافر است. (۱)

### ضرورت ایمان به ملائکه

«... وَ لَكِنَّ الْبِرَّ مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَالْمَلَائِكَةِ وَالْكِتَابِ وَالنَّبِيِّينَ وَآتَى الْمَالَ...» (۱۷۷ / بقره)

جمله فوق تعریف ابرار و بیان حقیقت حال ایشان است که هم در مرتبه اعتقاد

۱- میزان، ج: ۹ ص: ۱۷۵.

(۲۰۲) ملائکه

تعریفشان می‌کند، و هم در مرتبه اعمال و هم اخلاق. درباره اعتقادشان می‌فرماید: «مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ»، و درباره اعمالشان می‌فرماید:

«أُولَئِكَ الَّذِينَ صَدَقُوا»، و درباره اخلاقتان می‌فرماید: «وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُتَّقِنَ».

و در تعریف اولی که از ایشان کرده و فرموده: «کسانی هستند که ایمان به خدا و روز جزا و ملائکه و کتاب و انبیا دارند.» و این تعریف شامل تمامی معارف حقه‌ای است که خدای سبحان، ایمان به آنها را از بندگان خود خواسته است. مراد از ایمان، ایمان کاملی است، که اثرش هرگز از آن جدا نمی‌شود، و تخلف نمی‌کند، نه در قلب و نه در جوارح.

در قلب تخلف نمی‌کند چون صاحب آن دچار شک و اضطراب و یا اعتراض و یا در پیش آمدی ناگوار دچار خشم نمی‌گردد، و در اخلاق و اعمال هم تخلف نمی‌کند، (چون وقتی ایمان کامل در دل پیدا شد، اخلاق و اعمال هم اصلاح می‌شود). (۱)

ضرورت ایمان به ملائکه (۲۰۳)

### ایمان و تصدیق ملائکه

«أَمَّنَ الرَّسُولُ بِمَا أُنزِلَ إِلَيْهِ مِنْ رَبِّهِ وَالْمُؤْمِنُونَ كُلٌّ آمَنَ بِاللَّهِ وَمَلَائِكَتِهِ وَكُتُبِهِ وَرُسُلِهِ لَا نُفَرِّقُ بَيْنَ أَحَدٍ مِنْ رُسُلِهِ!» (۲۸۵ / بقره)

این قسمت از آیه ایمان پیامبر و مؤمنین را تصدیق می‌کند، و اگر پیامبر را جدای از مؤمنین ذکر کرده بوده و فرمود: رسول بدان‌چه از ناحیه پروردگارش نازل شده ایمان

۱- المیزان، ج: ۲ ص: ۴۱۴.

(۲۰۴) ملائکه

دارد، و آنگاه مؤمنین را به آن جناب ملحق کرد، برای این بود که رعایت آن جناب را فرموده باشد. و این عادت قرآن است، که هر جا مناسبتی پیش آید، از آن جناب احترامی به عمل بیاورد، و او را جدای از دیگران ذکر نموده، سپس دیگران را به او ملحق سازد.

«كُلٌّ آمَنَ بِاللَّهِ وَمَلَائِكَتِهِ وَكُتُبِهِ وَرُسُلِهِ!»

این جمله تفصیل آن اجمالی است که جمله قبل بر آن دلالت می‌کرد، چون جمله قبل اجمالاً می‌گفت رسول و مؤمنین به آنچه نازل شده ایمان آوردند، و شرح نمی‌داد که آنچه نازل شده به چه چیز دعوت می‌کند. جمله مورد بحث شرح می‌دهد که کتاب نازل بر رسول خدا مردم را به سوی ایمان و تصدیق همه کتب آسمانی و همه رسولان و ملائکه خدا که بندگان محترم اویند دعوت می‌کند، هر کس بدان‌چه بر پیامبر اسلام نازل شده ایمان داشته باشد، در حقیقت به صحیح همه مطالب نامبرده ایمان دارد. (۱)

ایمان و تصدیق ملائکه (۲۰۵)

۱- المیزان، ج: ۴ ص: ۴۳۹.

(۲۰۶) ملائکه

(۲۰۷)

### فصل پنجم: وظیفه ملائکه در حفظ انسان و اعمال و گفتار او

#### ملائکه محافظ انسان و اعمال او

«لَهُ مُعَقِّبَاتٌ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَمِنْ خَلْفِهِ يَحْفَظُونَهُ مِنْ أَمْرِ اللَّهِ!»

«برای آدمی که به سوی پروردگارش برمی‌گردد، تعقیب‌کنندگانی است که از پیش رو و از پشت مراقب اویند.» (۱۱)

/ رعد

(۲۰۸)

از مشرب قرآن معلوم و پیداست که آدمی تنها این هیكل جسمانی و این بدن مادی محسوس نیست، بلکه موجودی است مرکب از بدن و نفس و شئون و امتیازات عمده او همه مربوط به نفس اوست، نفس اوست که اراده و شعور دارد، و به خاطر داشتن آن، مورد

امر و نهی قرار می‌گیرد. هر چند نفس بدون بدن کاری نمی‌کند و لکن بدن کاری نمی‌کند و لکن بدن جنبه آلت و ابزاری را دارد که نفس برای رسیدن به مقاصد و هدفهای خود آن را بکار می‌زند.

بنابر این جمله «مَنْ بَيْنَ يَدَيْهِ وَمِنْ خَلْفِهِ» توسعه می‌یابد، هم امور مادی و جسمانی را شامل می‌شود، و هم امور روحی را، پس همه اجسام و جسمانیاتی که در طول حیات انسان به جسم او احاطه دارد، بعضی از آنها در پیش سر او واقع شده‌اند، و همچنین جمیع مراحل نفسانی که آدمی در مسیرش به سوی پروردگارش می‌پیماید، و جمیع ملائکه محافظ انسان و اعمال او (۲۰۹)

احوال روحی که به خود می‌گیرد، و قرب و بعدها و سعادت و شقاوتها و اعمال صالح و طالح و ثواب و عقابهایی که برای خود ذخیره می‌کند، همه آنها یا در پشت سر انسان قرار دارند، و یا در پیش رویش.

و این معبباتی که خداوند از آنها خبر داده در اینگونه امور از نظر ارتباطش به انسانها دخل و تصرفهایی دارند، و این انسان که خداوند او را توصیف کرده به این که مالک نفع و ضرر و مرگ و حیات و بعث و نشور خود نیست و قدرت بر حفظ هیچیک از خود و آثار خود را چه آنها که حاضرند و چه آنها که غایبند ندارد، و این خدای سبحان است که او و آثار حاضر و غائب او را حفظ می‌کند، و در عین این که فرموده: «اللَّهُ حَفِیْظٌ عَلَیْهِمْ - خداوند بر ایشان حافظ است!» (۶ / شوری) و نیز فرموده: «وَرَبُّكَ عَلٰی كُلِّ شَیْءٍ حَفِیْظٌ - و پروردگارت بر هر چیزی نگهبان است!» (۲۱ / سبأ) در عین حال وسائلی را (۲۱۰) ملائکه

هم در این حفظ کردن اثبات نموده، می‌فرماید: «وَإِنَّ عَلَیْكُمْ لَحَافِظِیْنَ - به درستی بر شما نگهبانانی هست.» (۱۰ / انفطار) پس اگر خدای تعالی آثار حاضر و غائب انسانی را به وسیله این وسائط که گاهی آنها را «حافظین» نامیده و گاهی «معقبات» خوانده، حفظ نمی‌فرمود، هر آینه فنا و نابودی از هر جهت آنها را احاطه نموده، هلاکت از پیش رو و پشت سر به سویش می‌شتافت. چیزی که هست همان‌طور که حفظ آنها به امری از ناحیه خداست هم چنین فنای آن و فساد و هلاکتش به امر خداست.

و اگر ملائکه عملی می‌کنند، آن نیز به امر خداست. از همین جا معلوم می‌شود که این معقبات (نگهبانان) همان‌طور که آنچه حفظ می‌کنند به امر خدا می‌کنند، هم چنین از امر خدا حفظ می‌کنند، چون فنا و هلاکت و فساد هم امر خداست، همان‌طور که بقا و استقامت

ملائکه محافظ انسان و اعمال او (۲۱۱)

و صحت به امر خداست، پس هیچ مرکب جسمانی و مادی دوام نمی‌یابد مگر به امر خدا، و هیچ یک از آنها ترکیش انحلال و فساد نمی‌یابد، مگر به امر خدا. در معنویات هم حالت روحی و یا عمل و یا اثر علمی دوام نمی‌یابد مگر به امر خدا، و هیچ یک از آنها دچار حبط و زوال و فساد نمی‌شوند مگر باز به امر خدا. آری امر همه‌اش از خداست و همه‌اش به سوی خدا برگشت دارد. آیه شریفه به طوری که سیاق می‌رساند - و خدا داناتر است - این معنا را افاده می‌کند که برای هر فردی از افراد به هر حال که بوده باشند معقب‌هایی هستند، که ایشان را در مسیری که به سوی خداوند دارند تعقیب نموده، و از پیش رو و از پشت سر در حال حاضر و در گذشته به امر خدا حفظشان می‌کنند، و نمی‌گذارند حالشان به هلاکت و فساد و یا شقاوت که خود امر دیگر خداست متغیر شود، و این امر دیگر که

(۲۱۲) ملائکه

حال را تغییر می‌دهد وقتی اثر خود را می‌کند که مردم خود را تغییر دهند، در این هنگام است که خدا هم آنچه از نعمت که به ایشان داده تغییر می‌دهد، و بدی را برایشان می‌خواهد، و وقتی بدی را برای مردمی خواست دیگر جلوگیری از آن نیست.

این که خدا حافظ است و او ملائکه‌ای دارد که متصدی حفظ بندگانشند، خود یک حقیقت قرآنی است. (۱)

### ملائکه محافظ عمل و نیت انسان

۱- المیزان ج: ۲۲، ص: ۱۹۵.

ملائکه محافظ عمل و نیت انسان (۲۱۳)

«إِنَّ كُلَّ نَفْسٍ لَّمَّا عَلَيْهَا حَافِظٌ!» (۴ / طارق)

معنای آیه این است که هیچ نفسی نیست، الا این که نگهبانی بر او موکل است؛ و مراد از موکل شدن نگهبانی برای حفظ نفس این است که فرشتگانی اعمال خوب و بد هر کسی را می‌نویسد، و به همان نیت و نحوه‌ای که صادر شده می‌نویسد، تا بر طبق آن در قیامت حساب و جزا داده شوند، پس منظور از حافظ فرشته و منظور از محفوظ، عمل آدمی است. هم‌چنان که در جای دیگر فرموده: «و به درستی که بر هر یک از شما حافظانی موکلند، حافظانی بزرگوار و نویسندگان، آنچه شما انجام دهید می‌دانند.»

و بعید نیست که مراد از حفظ نفس حفظ خود نفس و اعمال آن باشد و منظور از حافظ جنس آن بوده باشد که در این صورت چنین افاده می‌کند که جان‌های انسان‌ها

(۲۱۴) ملائکه

بعد از مردن نیز محفوظ است، و با مردن نابود و فاسد نمی‌شود، تا روزی که خدای سبحان بدن‌ها را دوباره زنده کند، در آن روز جان‌ها به کالبدها برگشته، دوباره انسان به عینه و شخصه همان انسان دنیا خواهد شد، آن‌گاه طبق آن چه اعمالش اقتضا دارد جزا داده خواهد شد، چون اعمال او نیز نزد خدا محفوظ است، چه خیرش و چه شرش.

بسیاری از آیات قرآن که دلالت بر حفظ اشیاء دارد این نظریه را تأیید می‌کند، مانند: «بگو ملک الموتی که موکل بر شماست، شما را تحویل می‌گیرد.» و «خداست که جانها را در حین مرگش می‌گیرد، و جانهایی را که هنوز نمرده و به خواب می‌رود می‌گیرد، اگر اجلش رسیده باشد دیگر به بدنش بر نمی‌گردد، و نزد خود نگه می‌دارد.»

ظاهر آیه‌ای که در سوره انفطار بود و می‌گفت وظیفه ملائکه حافظ، حفظ نامه‌های اعمال است، با این نظریه منافات ندارد، برای اینکه حفظ جان‌ها هم مصداقی از نوشتن

ملائکه محافظ عمل و نیت انسان (۲۱۵)

نامه است، همچنانکه از آیه: «إِنَّا كُنَّا نَسْتَنْسِخُ مَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ» (۲۹ / جاثیه) این معنا استفاده می‌شود. (۱)

### ملائکه نویسندگان و تشخیص کیفیت اعمال

«وَإِنَّ عَلَيْكُمْ لَحَافِظِينَ كِرَامًا كَاتِبِينَ يَعْلَمُونَ مَا تَعْمَلُونَ!» (۱۰ تا ۱۲ / انفطار)

این آیه شریفه اشاره دارد به این که اعمال انسان غیر از طریق یادآوری خود صاحب عمل از طریق دیگر محفوظ است، و آن محفوظ بودن اعمال با نوشتن ملائکه

۱- المیزان ج: ۴۰، ص: ۱۷۱.

(۲۱۶) ملائکه

نویسندگان اعمال است، که در طول زندگی هر انسانی موکل بر اوست، و بر معیار آن اعمال پاداش و کیفر می‌بیند، هم‌چنان که فرمود: « وَ نُخْرِجُ لَهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ كِتَابًا يَلْقَاهُ مَشْهُورًا. إِقْرَأْ كِتَابَكَ كَفَىٰ بِنَفْسِكَ الْيَوْمَ عَلَيْكَ حَسِيبًا - روز قیامت برایش نامه‌ای بیرون می‌آوریم که آنرا گشوده می‌بیند به او گفته می‌شود کتابت را بخوان که در امروز خودت برای حسابرسی علیه خودت کافی



هستی.» (۱۳ و ۱۴ / اسراء)

«إِنَّ عَلَيْكُمْ لِحَافِظِينَ!»

یعنی از ناحیه ما حافظانی موکل بر شما هستند که اعمال شما را با نوشتن حفظ می‌کنند. این آن معنائی است که سیاق افاده‌اش می‌کند.

«کراما کاتبین!»

حافظانی که دارای کرامت و عزتی نزد خدای تعالی اند، و این توصیف یعنی

ملائکه نویسنده و تشخیص کیفیت اعمال (۲۱۷)

توصیف ملائکه به کرامت در قرآن کریم مکرر آمده، و بعید نیست که با کمک سیاق بگوییم: مراد از این است که فرشتگان به حسب خلقت موجوداتی مصون از گناه و معصیتند، و مفلور بر عصمت، مؤید این احتمال آیه شریفه «بَلْ عِبَادٌ مُّكْرَمُونَ. لَا يَسْبِقُونَهُ بِالْقَوْلِ وَ هُمْ بِأَمْرِهِ يَعْمَلُونَ» (۲۶ و ۲۷ / انبیاء) است که دلالت بر این دارد که ملائکه اراده نمی‌کنند، مگر آنچه را خدا اراده کرده باشد و انجام نمی‌دهند مگر آنچه که او دستور داده باشد، و همچنین آیه «کرام برره.»

و مراد از کتاب در کلمه «کاتبین» نوشتن اعمال است، به شهادت این که می‌فرماید: «يَعْلَمُونَ مَا تَفْعَلُونَ» (۱۲ / انفطار) و «إِنَّا كُنَّا نَسْتَنْسِخُ مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ» (۲۹ / جاثیه)

«يَعْلَمُونَ مَا تَفْعَلُونَ!»

در این جمله می‌خواهد بفرماید: فرشتگان در تشخیص اعمال نیک از بد شما و تمیز

(۲۱۸) ملائکه

حسنه آن دچار اشتباه نمی‌شوند، پس این ملائکه را منزله از خطا می‌دارد، همچنانکه آیه قبلی آنان را منزله از گناه می‌داشت، بنابر این ملائکه به افعال بشر با همه جزئیات و صفات آن احاطه دارند، و آن را همان‌طور که هست حفظ می‌کنند.

در این آیات عده این ملائکه که مأمور نوشتن اعمال انسانند معین نشده، بلکه در آیه زیر که می‌فرماید: «إِذْ يَتَلَقَّى الْمُتَلَقِّيَانِ عَنِ الْيَمِينِ وَعَنِ الشَّمَالِ قَعِيدٌ» (۱۷ / ق) استفاده می‌شود که برای هر یک انسان دو نفر از آن ملائکه موکلند، یکی از راست و یکی از چپ

در تفسیر آیه «إِنَّ قُرْآنَ الْفَجْرِ كَانَ مَشْهُودًا» (۷۸ / اسراء) اخبار رسیده دلالت دارد بر اینکه نویسندگان اعمال هر روز بعد از غروب خورشید بالا می‌روند و نویسندگان دیگری نازل می‌شوند و اعمال شب را می‌نویسند تا صبح شود، و بعد از طلوع فجر

ملائکه نویسنده و تشخیص کیفیت اعمال (۲۱۹)

صعود نموده مجدداً ملائکه روز نازل می‌شوند. در روایات آمده که فرشته طرف راست مأمور نوشتن حسنات و طرف چپ مأمور نوشتن گناهان است.

در آیه مورد بحث که می‌فرماید: «يَعْلَمُونَ مَا تَفْعَلُونَ» دلالتی بر این معناسست که نویسندگان دانای به نیات نیز هستند، چون می‌فرماید: آنچه انسان‌ها می‌کنند می‌دانند. و معلوم است که بدون علم به نیات نمی‌توانند به خصوصیات افعال و عناوین آن، و اینکه خیر است یا شرّ علم پیدا کنند. پس معلوم می‌شود ملائکه دانای به نیات نیز هستند. (۱)

۱- المیزان ج: ۴۰، ص: ۱۰۵.

(۲۲۰) ملائکه

«إِذْ يَتَلَقَّى الْمُتَلَقِّيَانِ عَنِ الْيَمِينِ وَعَنِ الشَّمَالِ قَعِيدٌ.» (۱۷ / ق)

مراد از «مُتَلَقِّيَانِ» به طوری که از سیاق استفاده می‌شود دو فرشته‌ای است که موکل بر انسانند و عمل او را تحویل گرفته و آنرا با نوشتن حفظ می‌کنند و جمله «عَنِ الْيَمِينِ وَعَنِ الشَّمَالِ قَعِيدٌ» یعنی دو فرشته‌ای که یکی از طرف دست راست نشسته، و یکی از طرف چپ نشسته، که منظور از دست راست و چپ، راست و چپ آدمی است.

این جمله می‌خواهد موقعیتی را که نسبت به انسان دارند تمثیل کند. دو طرف خیر و

دو ملک مسئول ثبت و حفظ اعمال (۲۲۱)

شر انسان را که حسنات و گناهان منسوب به دو جهت است، به راست و چپ محسوس انسان تشبیه کند، (وگره فرشتگان موجوداتی مجردند که در جهت قرار نمی‌گیرند).

«إِذْ يَتَلَقَّى الْمُتَلَقِّيَانِ»، یعنی به یاد آور و متوجه باش این را که دو فرشته عمل انسان را می‌گیرند. منظور از این دستور این است که به علم خدای تعالی اشاره کند، و بفهماند که خدای سبحان از طریق نوشتن اعمال انسانها به وسیله ملائکه، به اعمال انسان علم دارد، علاوه بر آن علمی که بدون وساطت ملائکه و هر واسطه‌ای دیگر نسبت به انسان دارد. (۱)

۱- المیزان ج: ۳۶، ص: ۲۳۵.

(۲۲۲) ملائکه

### دو ملک مسئول ضبط الفاظ و گفتار

«مَا يَلْفِظُ مِنْ قَوْلٍ إِلَّا لَدَيْهِ رَقِيبٌ عَتِيدٌ.»

«هیچ سخنی در فضای دهان نمی‌آورد، مگر آن که در همان‌جا مراقبان آماده است.» (۱۸ / ق)

کلمه «رَقِيبٌ» به معنای محافظ و کلمه «عَتِيدٌ» به معنای کسی است که فراهم کننده مقدمات آن ضبط و حفظ است: یکی مقدمات را برای دیگری فراهم می‌کند تا او از نتیجه کار وی آگاه شود.

و این آیه شریفه بعد از جمله «إِذْ يَتَلَقَّى الْمُتَلَقِّيَانِ»، که آن نیز درباره فرشتگان

دو ملک مسئول ضبط الفاظ و گفتار (۲۲۳)

موکل است، دوباره راجع به مراقبت دو فرشته سخن گفته، با اینکه جمله اولی تمامی کارهای انسان را شامل می‌شد، و

جمله دوم تنها راجع تکلم انسان است. (۱)

### ملائکه محافظ انسان از حوادث

«وَأَوْسَلَ عَلَيْكُمْ حَفَظَةً!» (۶۱ / انعام)

«حَفَظَةً» کارشان حفظ آدمی است از همه بلیات و مصایب، نه تنها بلای خصوصی.

۱- المیزان ج: ۳۶، ص: ۲۳۶.

(۲۲۴) ملائکه

و جهت احتیاج آدمی به این حفظه این است که نشئه دنیوی نشئه اصطکاک و مزاحمت و برخورد است، و هیچ موجودی در این نشئه نیست مگر این که موجودات دیگری از هر طرف مزاحم آیند، آری اجزای این عالم همه و همه در صدد تکامل اند، و هر کدام در این مقامند که سهم خود را از هستی بیشتر کنند. و پر واضح است که هیچ کدام سهم بیشتری کسب نمی‌کنند، مگر اینکه به همان اندازه از سهم دیگران می‌کاهند، به همین جهت موجودات جهان همواره در حال تنازع و غلبه بر یکدیگرند.

یکی از این موجودات انسان است، که تا آنجا که ما سراغ داریم ترکیب وجودیش از لطیف‌ترین و دقیق‌ترین ترکیبات موجود در عالم صورت گرفته، و معلوم است که رقا و دشمنان چنین موجودی از رقبای هر موجود دیگری بیشتر خواهند بود، و لذا به طوری که از روایات هم بر می‌آید خدای تعالی از ملائکه خود کسانی را مأمور کرده تا او را از ملائکه محافظ انسان از حوادث (۲۲۵)

گزند حوادث و از دستبرد بلاها و مصایب حفظ کنند، و حفظ هم می‌کنند، و از هلاکت نگهش می‌دارند، تا اجلش فرا رسد. در آن لحظه‌ای که مرگش فرا می‌رسد، دست از او برداشته او را به دست بلیات می‌سپارند تا هلاک شود. (۱)

### نقش مراقبت ملائکه و تحول جوامع انسانی

«لَهُ مُعَقَّبَاتٌ مِّنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَمِنْ خَلْفِهِ يَحْفَظُونَهُ مِنْ أَمْرِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ لَا يُغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّىٰ يُعْزِرُوا مَا بَأْنَفْسِهِمْ!» (۱۱ / رعد)

۱- المیزان ج: ۱۳، ص: ۲۰۷

(۲۲۶) ملائکه

خدای تعالی محافظینی از ملائکه (معقبات) قرار داده و بر افراد بشر موکل کرده تا او را به امر خدا از امر خدا حفظ نمایند، و از این که هلاک شود، و یا از وضعی که دارد دگرگون گردد، نگهدارند. چون سنت خدا بر این جریان یافته که وضع هیچ قومی را دگرگون نسازد مگر آن که خودشان حالات روحی خود را دگرگون سازند، مثلاً اگر شکر گزار بودند به کفران مبدل نمایند، و یا اگر مطیع بودند عصیان بورزند، و یا اگر ایمان داشتند، به شرک بگرایند در این هنگام است که خدا هم نعمت خود را به نعمت، و هدایتش را به اضلال، و سعادت را به شقاوت مبدل می‌سازد.

این جمله یعنی «إِنَّ اللَّهَ لَا يُغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ»، چکیده‌اش این است که خداوند چنین قضا رانده و قضایش را حتم کرده که نعمت‌ها و موهبت‌هایی که به انسان می‌دهد مربوط به

نقش مراقبت ملائکه و تحول جوامع انسانی (۲۲۷)

حالات نفسانی خود انسان باشد، که اگر آن حالات موافق با فطرتش جریان یافت، آن نعمت‌ها و موهبت‌ها هم جریان داشته باشد. مثلاً اگر مردمی به خاطر استقامت به خدا ایمان آورده و عمل صالح کردند، دنبال ایمان و اعمالشان نعمت‌های دنیا و آخرت به سویشان سرازیر شود. (۱)

۱- المیزان ج: ۲۲، ص: ۱۹۷.

(۲۲۸) ملائکه

(۲۲۹)

### فصل ششم: وظیفه ملائکه در انزال وحی الهی

#### انحصار هدایت با وحی به وسیله ملائکه

«قُلْ لَوْ كَانَ فِي الْأَرْضِ مَلَائِكَةٌ يَّمْشُونَ مُطْمَئِنِّينَ لَنَزَّلْنَا عَلَيْهِمْ مِنَ السَّمَاءِ مَلَكًا رَسُولًا.» (۹۵ / اسراء)

عنایت الهی چنین تعلق گرفت که اهل زمین را هدایت فرماید، و این صورت

(۲۳۰)

نمی‌گیرد مگر به وسیله وحی آسمانی، چون بشر از پیش خود هدایت نمی‌شود. پس انسان‌ها که در زمین زندگی می‌کنند،

هیچ وقت بی نیاز از وحی آسمانی نیستند، به ناچار باید فرشته‌ای به عنوان رسول به یک دسته از ایشان که همان انبیاء هستند نازل گردد.

و این خصیصه زندگی زمینی و عیش مادی است که به هدایت الهی نیازمند است و آن هم نمی‌شود مگر به وسیله نزول وحی از آسمان، حتی اگر فرضاً عده‌ای از فرشتگان هم در زمین زندگی کنند و محکوم به عیش مادی و زمینی شوند، بر آنان نیز فرشته‌ای نازل می‌گردیم تا وحی ما را به ایشان برساند. آری، این مسئله از خصایص زندگی زمینی است.

عنایت و نقطه اتکا در آیه شریفه به دو جهت است: یکی این که زندگی بشر

انحصار هدایت با وحی به وسیله ملائکه (۲۳۱)

زمینی و مادی است، و دوم این که هدایت که خدای تعالی بر خود واجب کرده، تنها از راه وحی آسمانی و به وسیله یکی از فرشتگان عملی است و راه دیگری ندارد.

زندگی بشر زمینی و مادی است و وحی‌ای که از آسمان به ایشان می‌شود به وسیله فرشته‌ای آسمانی است، و این وحی هر چند برای بشر است و لکن همه افراد بشر قابل دریافت آن نیستند. آری افراد نوع بشر از نظر سعادت و شقاوت و کمال و نقص و پاکی و ناپاکی باطن مختلفند، تنها از میان افراد این نوع آن عده معدودی می‌توانند حامل دریافت کننده آن باشند که مانند فرشته آورنده آن، پاک و از مساس شیطان منزّه باشند، و آن عده معدود همان رسولان خدا و انبیاء هستند.

چون ملائکه واسطه‌های هر نوع برکت آسمانی اند، ناگزیر نزول دین بر بشر هم به وسیله ایشان صورت می‌گیرد، و این آمد و شد ملائکه عبارت است از رسالت، و آن

(۲۳۲) ملائکه

شخصی هم که گیرنده وحی و دین خداست (که البته به خاطر اینکه باید دارای طهارت باطنی و روحی از امر خدا باشد افرادی از بشر خواهند بود، نه همگی ایشان) نبی و پیغمبر است. (۱)

### همراهی ملائکه و روح در نزول وحی

«يُنزِلُ الْمَلَائِكَةُ بِالرُّوحِ مِنْ أَمْرِهِ عَلَى مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ!» (۲ / نحل)

معنای «رُوح» عبارت است از چیزی که مایه حیات و زندگی است، البته

۱- المیزان ج: ۲۵، ص: ۳۴۸.

همراهی ملائکه و روح در نزول وحی (۲۳۳)

حیاتی که ملائکه شعور و اراده باشد.

و امّا حقیقت آن چیست؟ می‌توان بطور اجمال از آیات کریمه قرآن استفاده نمود که روح حقیقی و موجودی مستقل است، و موجودی است دارای حیات و علم و قدرت، نه این که از مقوله صفات و احوال بوده، آن طور که بعضی پنداشته‌اند قائم موجودی دیگر باشد. قرآن کریم از سوی دیگر روح را معرفی می‌کند به اینکه از امر پروردگار است و سپس امر پروردگار را چنین معرفی می‌کند: «امر او جز این نیست که وقتی چیزی را اراده کند بگوید باش و می‌باشد، پس منزّه است آن کسی که به دست اوست ملکوت هر چیزی.» و می‌رساند که امر خدا همان «کلمه ایجاد» است خدای سبحان هر چیز را با آن ایجاد می‌فرماید، و به عبارت دیگر امر خدای سبحان همان وجودی است که به اشیاء افاضه می‌فرماید، اما نه وجود از هر جهت، بلکه امر خدا عبارت است از وجود از این جهت که مستند به خدای تعالی است، و آمیخته با ماده و زمان و مکان نیست، آنجا که می‌فرماید: «و امر ما نیست جز واحد چشم بر هم زدن.»

(۲۳۴) ملائکه

پس این که فرمود: «يُنزِّلُ الْمَلَائِكَةَ بِالرُّوحِ مِنْ أَمْرِهِ» (۵۰ / قمر) تنزیل ملائکه با مصاحبت و همراهی روح عبارت از القای آن در قلب پیامبر، تا قلب وی با داشتن آن روح آماده گرفتن معارف الهی بگردد. و به تفسیر دیگر نیز تنزیل ملائکه به سبب روح به همین معناست، چون کلمه خدای تعالی که همان کلمه حیات باشد در ملائکه اثر گذاشته و آنان را مانند انسانها زنده می‌کند، و معنای آیات این است که: خدای تعالی منزّه و متعالی از شرک و وزیدن و از شریکی که مشرکین برایش گرفته‌اند، می‌باشد. و به خاطر همین تعالی و تنزه از شریک است که ملائکه را با همراهی روح که از سنخ امر اوست و از کلمه وی است - و یا به سبب امر او و کلمه اوست - بر قلب هر کس از بندگانش که بخواهد

همراهی ملائکه و روح در نزول وحی (۲۳۵)

نازل می‌کند تا او بشر را انداز کند که معبودی جز من نیست و زنده از گرفتن معبود دیگر پرهیزید. (۱)

### القای روح و نزول وحی

«يُلْقِي الرُّوحَ مِنْ أَمْرِهِ عَلَى مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ!» (۱۵ / مؤمن)

این جمله اشاره دارد به امر رسالت، که یکی از شئون آن انداز است، و اگر روح را به

۱- المیزان ج: ۲۴، ص: ۳۸.

(۲۳۶) ملائکه

قید «مِنْ أَمْرِهِ» مقید کرد، برای این بود که دلالت کند بر این که مراد از روح همان روحی است که در آیه «قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّي» (اسراء/ ۸۵) آمده، و همان روحی است که در آیه «يُنزِّلُ الْمَلَائِكَةَ بِالرُّوحِ مِنْ أَمْرِهِ عَلَى مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ أَنْ أَنْذِرُوا - ملائکه با معیت روح که از امر اوست بر هر کس که او بخواهد نازل می‌شوند، و به او این مأموریت را ابلاغ می‌کنند که باید انداز کنید.» (۲ / نحل) بدان اشاره فرموده است .

در نتیجه مراد از القای روح بر هر کس که خدا بخواهد، نازل کردن ملائکه وحی است بر آن کس، و مراد از جمله «مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ» رسولانی هستند که خدا ایشان را برای رسالت خود برگزیده، و در معنای روح القاء شده به رسول صلی الله علیه و آله اقوال دیگری هست، که قابل اعتناء نیستند. (۱)

۱- المیزان ج: ۳۴، ص: ۱۸۷

القای روح و نزول وحی (۲۳۷)

### ملائکه وحی و اقسام تکلم خدا

«وَمَا كَانَ لِبَشَرٍ أَنْ يُكَلِّمَهُ اللَّهُ إِلَّا وَخِيَا أَوْ مِنْ وَرَاءِ حِجَابٍ أَوْ يُرْسِلَ رَسُولًا فَيُوحِيَ بَأُذُنِهِ مَا يَشَاءُ!» (۵۱ / شوری)

«وَحْيِي»، و دو قسم بعد از آن، یعنی «تکلم از وراء حجاب» و «ارسال رسول» هر سه از مصداق تکلم خداست، البته مصداق اعم از حقیقی و مجازی. پس هر سه نوع

(۲۳۸) ملائکه

تکلمی که در این آیه ذکر شده، یعنی وحی و تکلم از وراء حجاب، و ارسال رسول نوعی از تکلم با بشر است . معنای آیه این است که هیچ بشری در این مقام قرار نمی‌گیرد، که خدا با او تکلم کند به نوعی از انواع تکلم کردن، مگر به یکی از این سه نوع، اول این که به نوعی به او وحی کند، دوم این که از وراء حجاب با او سخن گوید، و سوم این که رسولی

بفرستند، و به اذن خود هر چه می‌خواهد، وحی کند.

نکته دیگری که در این آیه هست، این است که این سه قسم را با کلمه «او» عطف به یکدیگر کرده، و ظاهر این کلمه آن است که سه قسم نامبرده با هم فرق دارند، و باید هم همین طور باشد، چون می‌بینیم دو قسم اخیر را مقید به قیدی کرده، یکی را مقید به حجاب و دومی را به رسول کرده، ولی اولی را به هیچ قیدی مقید ننموده است. ظاهر این ملائکه وحی و اقسام تکلم خدا (۲۳۹)

مقابله آن است که مراد از قسم اول تکلم خفی باشد، تکلمی که هیچ واسطه‌ای بین خدا و طرف مقابلش نباشد، و اما دو قسم دیگر به خاطر این که قیدی زاید در آن آمده، که یا حجاب است و یا رسولی که به وی وحی می‌شود، تکلمی است که با واسطه انجام می‌شود. چیزی که هست در یکی واسطه رسول است که وحی را از مبدأ وحی گرفته به پیامبر می‌رساند، و در دیگری آن واسطه حجاب است، که خودش رساننده وحی نیست، ولی وحی از ماورای آن صورت می‌گیرد.

قسم سوم یعنی «أَوْ يُرْسَلْ رَسُولًا - فَيُوحِي بِأُذُنِهِ مَا يَشَاءُ» (۵۱ / شوری) عبارت است از وحی به توسط رسول که همان فرشته وحی باشد، پیام خدا نخست به او داده می‌شود، و او هر چه را خدای سبحان اذن داده باشد، به پیامبر وحی می‌کند، هم‌چنان که قرآن کریم در این باره فرموده: «نَزَلَ بِهِ الرُّوحُ الْأَمِينُ عَلَى قَلْبِكَ - رُوحَ الْأَمِينِ أَنْ رَأَى» (۲۴۰) ملائکه

بر قلب تو نازل کرد. (۱۹۳ و ۱۹۴ / شعرا) و نیز فرموده: «قُلْ مَنْ كَانَ عَدُوًّا لِجِبْرِيلَ فَإِنَّهُ نَزَّلَهُ عَلَى قَلْبِكَ بِإِذْنِ اللَّهِ - بگو هر کس که دشمن جبرئیل است باید بداند که همو قرآن را به اذن خدا بر قلب تو نازل می‌کند.» (۹۷ / بقره) در عین حال وحی کننده خدای سبحان است، هم‌چنانکه فرمود: «بِمَا أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ هَذَا الْقُرْآنَ - ما داستان یوسف را به وسیله این قرآن که به تو وحی کردیم برایت برودیم.» (۳ / یوسف) (۱)

### برگزیدگان و رسولان از ملائکه و انسان

۱- المیزان ج: ۳۵، ص: ۱۱۹.

برگزیدگان و رسولان از ملائکه و انسان (۲۴۱)

«اللَّهُ يَصْطَفِي مِنَ الْمَلَائِكَةِ رُسُلًا وَمِنَ النَّاسِ.» (۷۵/حج)

کلمه «اصْطَفَاء» به معنای خلاصه‌گیری از هر چیزی است یا گرفتن صافی و خالص هر چیزی. «اصْطَفَاء» خدا از ملائکه و از مردم رسولانی، به معنای انتخاب و اختیار رسولانی از میان آنان است، که آن رسول صافی و خالص و صالح برای رسالت باشد. این آیه و آیه بعدیش دو حقیقت را بیان می‌کند، یکی این که مسئله قرار دادن رسولان برای بشر، بر خدا واجب است، و یکی هم این که واجب است که این رسولان معصوم باشند، و این مطلب آیه شریفه را به آیه قبل، که آن نیز از مسئله رسالت بحث می‌کرد و می‌فرمود: «لِكُلِّ أُمَّةٍ جَعَلْنَا مَنْسَكًا هُمْ نَاسِكُوهُ» (۶۷/حج) تا اندازه‌ای متصل و مربوط می‌سازد.

(۲۴۲) ملائکه

همان‌طور که اشاره شد، این آیه از دو مطلب خبر می‌دهد، یکی این که خدای را پیامبرانی است از جنس بشر، و رسولانی است از ملک، دوم این که این رسالت بدون قید و شرط نیست که هر جور شد بشود، و هر کس رسول شد بشود، بلکه در تحت نظام «اصْطَفَاء» قرار دارد، و آن کسی را انتخاب می‌کند که صالح برای این کار باشد.

جمله «أَنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ بَصِيرٌ» اصل ارسال رسول را تعلیل می‌کند، که اصلاً چرا باید رسولانی مبعوث شوند، و بیانش این است که نوع

بشر بطور فطری محتاج به این هستند، که خدا به سوی سعادتشان و کمالشان هدایت فرماید، همان کمالی که برای آن خلق شده‌اند همان‌طور که سایر انواع موجودات را هدایت کرده است. پس مسئله احتیاج به هدایت حاجتی است عمومی، و ظهور حاجت در آن‌هاست. به عبارتی دیگر اظهار حاجت از ایشان همان سؤال و درخواست رفع حاجت است، و خدای سبحان شنوای برگزیدگان و رسولان از ملائکه و انسان (۲۴۳)

سؤال فطری، و (زبان حال) ایشان، و بصیر و بینای به احتیاج فطری ایشان به هدایت است. پس مقتضای سمیع و بصیر بودن او این است که رسولی بفرستد تا ایشان را به سوی سعادت و کمالشان هدایت کند، چون همه مردم که شایستگی اتصال به عالم قدس را ندارند، زیرا اگر یکی از ایشان پاک است ده‌ها ناپاکند، و اگر یکی صالح باشد، صدها طالح در آن‌هاست، پس باید یکی را خودش برگزیند، و این رسول دو نوع است یکی از جنس فرشته تا وحی را از ناحیه خدا گرفته، به رسول از قسم دوم که بشری است برساند. قسم دوم رسول انسانی است که وحی را از رسول فرشته‌ای گرفته، به انسان‌ها می‌رساند. (۱)

۱- المیزان ج: ۲۸، ص: ۳۰۰.

(۲۴۴) ملائکه

### عمومیت رسالت ملائکه

«قُلْ لَوْ كَانَ فِي الْأَرْضِ مَلَائِكَةٌ يُمْشُونَ مُطْمَئِنِّينَ لَنَزَّلْنَا عَلَيْهِمْ مِنَ السَّمَاءِ مَلَكًا رَسُولًا!» (اسراء / ۹۵)

آیه اشاره می‌کند به عمومیت رسالت ملائکه و می‌فهماند که در حقیقت ملائکه

عمومیت رسالت ملائکه (۲۴۵)

به شخص پیامبر نازل نشده، بلکه بر عموم انسان نازل شده است. چیزی که هست تلقی و گرفتن وحی مخصوص به یک فرد از ایشان است، و اگر دیگران از آن محرومند به خاطر قصوری است که در خود ایشان است، و گرنه فیض خدای سبحان عمومی است، هر چند که مستفیض از آن اشخاص مخصوصی باشند.

هم‌چنان که فرمود: «وَمَا كَانَ عَطَاءُ رَبِّكَ مَحْظُورًا - عَطَايَ پروردگارت ممنوع نیست!» (اسراء / ۲۰) و نیز فرموده: «قَالُوا لَنْ نُؤْمِنَ حَتَّىٰ نُؤْتَىٰ مِثْلَ مَا أُوتِيَ رُسُلُ اللَّهِ - اللَّهُ أَغْلَمُ حَيْثُ يَجْعَلُ رِسَالَتَهُ - گفتند: ایمان نمی‌آوریم تا هم به ما داده شود آنچه که رسولان خدا داده شده، خداوند بهتر می‌داند رسالت خود را کجا قرار دهد.» (انعام / ۱۲۴) (۱)

۱- المیزان ج: ۲۵، ص: ۳۵۲.

(۲۴۶) ملائکه

### شکافته شدن آسمانها با وحی و عبور ملائکه

«تَكَادُ السَّمَاوَاتُ يَنْفَطَرْنَ مِنْ فَوْقِهِنَّ وَالْمَلَائِكَةُ يُسَبِّحُونَ بِحَمْدِ رَبِّهِمْ وَيَسْتَغْفِرُونَ لِمَنْ فِي الْأَرْضِ!» (شوری / ۵)

آنچه از سیاق آیه و نظم کلام که درباره بیان حقیقت وحی و آثار و نتایج آن است به دست می‌آید این است که مراد از پاره شدن آسمان‌ها از بالای سر مردم، شکافتن آن‌هاست به وسیله وحیی که از ناحیه خدای علی‌عظیم نازل می‌شود، و فرشتگان آن شکافته شدن آسمانها با وحی و عبور ملائکه (۲۴۷)

وحی را از همه آسمان‌ها عبور می‌دهند، تا به زمین نازل کنند. چون مبدأ وحی خدای سبحان است و آسمان‌ها به حکم آیه «وَلَقَدْ خَلَقْنَا فَوْقَكُمْ سَبْعَ طَرَائِقَ» (۱۷/ مؤمنون) راه‌هایی است به سوی زمین.

اما این که چرا جمله «يَنْفَطَرْنَ» را مقید کرد به جمله «مِنْ فَوْقِهِنَّ» وجهش روشن است، برای این که وحی از مافوق و بالای سر نازل

می‌شود، چون از ناحیه خدایی نازل می‌شود که ما فوق هر چیز است، و علوی مطلق و عظمتی مطلق دارد، قهرا اگر آسمان‌ها شکافته شوند، از بالا شکافته می‌شوند.

و نیز می‌خواهد امر وحی را بزرگ بدارد، از این جهت که وحی کلام کسی است که علی و عظیم است، پس از این جهت که کلام خدائی است دارای عظمت مطلقه، آسمان‌ها در هنگام نزول آن نزدیک به پاره شدن می‌شود، و از این جهت که کلام خدائی است

علی  
(۲۴۸) ملائکه

و دارای علو. اگر آسمان‌ها پاره شوند، از بالا پاره می‌شوند. پس آیه شریفه در مقام بزرگداشت کلام خداست، از این جهت که در هنگام نزولش از آسمانها عبور می‌کند، نظیر آیه شریفه «حَتَّىٰ إِذَا فُزِعَ عَنْ قُلُوبِهِمْ قَالُوا مَاذَا قَالَ رَبُّكُمْ قَالُوا الْحَقُّ وَهُوَ الْعَلِيُّ الْكَبِيرُ - تا آن که ترس از دل‌های ملائکه زایل شود، آن وقت از فرشتگان وحی می‌پرسند: پروردگارتان چه وحی کرده بود؟ می‌گویند: حق را، و او علی و کبیر است!» (۲۳ / سبأ) در مقام بزرگداشت وحی است، نه از حیث نزول، از حیث ملائکه حامل آن به سوی زمین. نظیر آیه شریفه «لَوْ أَنزَلْنَا هَذَا الْقُرْآنَ عَلَىٰ جَبَلٍ لَّرَأَيْتَهُ خَاشِعًا مُّتَصَدِّعًا مِّنْ خَشْيَةِ اللَّهِ - اگر ما این قرآن را بر کوهی نازل می‌کردیم، آن وقت می‌دیدیم که چگونه خاشع می‌شد، و از ترس خدا متلاشی می‌گشت»، (۲۱ / حشر) که در مقام بزرگداشت وحی است، بر فرضی که بر کوهی نازل شود.

شکافته شدن آسمانها با وحی و عبور ملائکه (۲۴۹)

نیز نظیر آیه شریفه «إِنَّا سَنُلْقِيكَ قَوْلًا ثَقِيلًا - به زودی سخنی سنگین بر تو القاء می‌کنیم»، (۵ / مزمل) که در مقام بزرگداشت وحی از نظر سنگینی و صعوبت عمل آن است. این آن مطلبی است که سیاق آنرا دست می‌دهد. (۱)

### سرعت حرکت در نزول ملائکه

«وَالْمُرْسَلَاتِ عُرْفًا، فَالْعَاصِفَاتِ عَصِيفًا، وَالنَّاشِرَاتِ نَشْرًا، فَالْفَارِقَاتِ فَرَقًا، فَالْمُلْقِيَاتِ ذِكْرًا، عُذْرًا أَوْ نُذْرًا، إِنَّمَا تُوعَدُونَ لَوَاقِعٍ!» (۱) تا (۷۷ / مرسلات)

۱- المیزان ج: ۳۵، ص: ۱۶.

(۲۵۰) ملائکه

آیات ششگانه فوق سوگندهائی است از خدای تعالی، به اموری که از آن امور تعبیر کرده به مرسلات - عاصفات - ناشرات - فارقات - ملقیات ذکر اعدا او نذرا.

«وَالْمُرْسَلَاتِ عُرْفًا» - سوگند می‌خورم به جماعات ملائکه وحی، که روانه می‌شوند. «فَالْعَاصِفَاتِ عَصِيفًا» - سوگند می‌خورم به ملائکه‌ای که پشت سر هم روانه می‌شوند، و ایشان با سرعت سیری که دارند، مانند بادهای تند مأموریت خود را انجام می‌دهند. «وَالنَّاشِرَاتِ نَشْرًا» - این جمله سوگندی دیگر است و نشر صحیفه و کتاب و جامعه و امثال آن، به معنای گشودن آن است، و مراد از نشر، گشودن صحف وحی است. معنای آیه این است که سوگند می‌خورم به ملائکه‌ای که صحیفه‌های آسمانی را باز می‌کنند، صحیفه‌هایی که وحی الهی بر آن نوشته شده تا پیغمبر آنرا تلقی کند.

سرعت حرکت در نزول ملائکه (۲۵۱)

«فَالْفَارِقَاتِ فَرَقًا» - مراد از فارقات فرقه‌هایی است که بین حق و باطل، و حلال و حرام است. و فرق نامبرده صفتی است که بر نشر نامبرده متفرع می‌شود.

«فَالْمُلْقِيَاتِ ذِكْرًا عُذْرًا أَوْ نُذْرًا» - مراد از ذکر قرآن است که او را به رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله می‌خواند. و ممکن هم هست وحی



نازل بر انبیا باشد، که بر آنان خوانده می‌شد، و صفات سه گانه‌ای که اخیراً ذکر شده، یعنی نشر، و فرق، و القاء سه صفت است که مترتب بر یکدیگرند، یعنی اول باید صحف آسمانی نشر بشود، تا فرق میانه حق و باطل و حلال و حرام محقق شود، پس با نشر است که فرق تحقق خود را آغاز می‌کند، و با القای تحققش تمام می‌شود، پس فرق مرتبه‌ای از وجود نشر است، که بر آن مترتب می‌شود، و القاء مرتبه دیگری است که بر وجود آن مترتب می‌شود، و وجود نشر را تمام می‌کند. حاصل معنای آیه این است که فرشتگان ذکر را القاء می‌کنند تا حجت بر

(۲۵۲) ملائکه

تکذیب گران تمام شود، و تهدیدی برای غیر ایشان باشد. «أَنَّمَا تُوعَدُونَ لَوَاقِعٌ» - این جمله جواب از آن چند سوگند است و معنای جمله این است که چیزی که خدا شما را بدان وعده داده، یعنی مسئله بعث و ثواب، خواه و ناخواه واقع خواهد شد. (۱)

### نقش ملائکه در صیانت از وحی تا ابلاغ

«عَالِمُ الْغَيْبِ فَلَا يُظْهِرُ عَلَىٰ غَيْبِهِ أَحَدًا إِلَّا مَنِ ارْتَضَىٰ مِنْ رَسُولٍ فَإِنَّهُ يَسْلُكُ مِنْ

۱- المیزان ج: ۳۹، ص ۳۹۱.

نقش ملائکه در صیانت از وحی تا ابلاغ (۲۵۳)

بَيْنَ يَدَيْهِ وَمِنْ خَلْفِهِ رَصَدًا.» (۲۶ و ۲۷/جن)

آیه شریفه راه رسیدن پیام غیبی یعنی آن رسالت‌هایی که به رسول وحی می‌شود، وصف می‌کند. معنای آیه این است که «احدی را بر غیب خود مسلط نمی‌کند، مگر رسولی را که پسندیده باشد، که چنین رسولی را بر غیب خود مسلط می‌کند، چون او نگهبانی از ملائکه بین رسول و مردم دارد، و نگهبانانی هم بین رسول و خودش گمارده است!» البته این را می‌دانیم که سلوک رصد در پیش رو و در پشت سر رسول برای حفظ وحی از هر تخلیط و تغییر دادن، یعنی کم و زیاد کردن است، که ممکن است از ناحیه شیطان‌ها با واسطه و یا بی‌واسطه صورت بگیرد.

جمله «أَنَّ قَدْ أَبْلَغُوا رِسَالَاتِ رَبِّهِمْ،» علت سلوک رصد در پیش رو و پشت سر رسول

(۲۵۴) ملائکه

را بیان می‌کند، و می‌فرماید: برای این رصد می‌گماریم، تا محقق شود که رسولان رسالت پروردگارشان را به مردم ابلاغ کرده‌اند و بدون تغییر و تبدیل ابلاغ کرده‌اند.

جمله «وَ أَحَاطَ بِمَا لَدَيْهِمْ،» به طرف دل رسول اشاره می‌کند و این که خدای تعالی احاطه علمی به دل رسول دارد، در نتیجه آیه شریفه می‌فهماند که وحی خدا از مصدر وحی گرفته تا نفس رسول و از رسول گرفته تا مردم از هر گونه تغییر و تبدیلی ایمن است.

جمله «فَإِنَّهُ يَسْلُكُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَمِنْ خَلْفِهِ،» تا آخر دو آیه دلالت دارد بر این که وحی الهی از آن لحظه که از مصدر وحی صادر می‌شود تا زمانی که به مردم می‌رسد و همچنین در طریق نزولش تا وقتی که به شخص مورد وحی برسد، از هر دستبرد و تغییری محفوظ است.

نقش ملائکه در صیانت از وحی تا ابلاغ (۲۵۵)

و امّا مصونیت وحی در آن حال که رسول آنرا از فرشته وحی دریافت می‌کند، دلیلش جمله «لِيُعَلِّمَ أَنْ قَدْ أَبْلَغُوا رِسَالَاتِ رَبِّهِمْ،» است، که از آن می‌فهمیم رسول طوری وحی الهی را دریافت می‌کند که در گرفتنش اشتباه رخ نمی‌دهد، و ذهنش آن را فراموش

نمی‌کند، و شیطان در دل او دست نمی‌اندازد، در نتیجه وحی خدا دچار تغییر و تبدیل نمی‌گردد، و نیز در رساندن وحی به مردم نیز این مصونیت هست، و شیطان در این مرحله هم کاری نمی‌تواند بکند، جمله نامبرده بر همه این مصونیت‌ها دلالت دارد، چون می‌فرماید: غرض از گماردن رصد این است که بدانند انبیاء رسالات پروردگار خود را رسانند، یعنی این ابلاغ در خارج محقق شود، و لازمه آن، مصونیت وحی در همه مراحل و رسیدن آن به مردم است. و اگر رسول در جهات سه گانه بالا - یعنی گرفتن و حفظ کردن و رساندن - مصونیت نداشته باشد، غرض خدای تعالی حاصل نمی‌شود، و این

(۲۵۶) ملائکه

کاملاً - روشن است، و چون خدای تعالی برای حاصل شدن این غرض غیر از مسئله سلوک رصد طریقه دیگری ذکر نکرده، می‌فهمیم که وحی آن زمان هم که به دست رسول رسیده، به وسیله ملائکه حراست می‌شود، همینطور که در طریق رسیدنش به رسول به وسیله آنان حراست می‌شد، و جمله «وَ أَحَاطَ بِمَا لَدَيْهِمْ»، این دلالتها را تأیید می‌کند.

آیه شریفه دلالت دارد بر این که آن چه خدا از دین خودش بر مردم و از طریق رسالت و وحی نازل می‌کند، مصون در همه مراحل است، تا به دست مردم برسد، و یکی از آن مراحل مرحله گرفتن وحی و دوم مرحله حفظ آن و سوم مرحله تبلیغ آن به مردم است. و تبلیغ رسالت به مردم تنها به زبان نیست بلکه تبلیغ عملی هم تبلیغ است پس رسول باید در مرحله عمل از هر معصیت و ارتکاب هر گناه و ترک واجب دینی معصوم

نقش ملائکه در صیانت از وحی تا ابلاغ (۲۵۷)

باشد، چون اگر نباشد نقیض و ضد دین را تبلیغ خصوصیت عصمت مانند رسول کرده است، پس پیغمبر از ارتکاب معصیت معصوم است، همچنانکه از خطا در گرفتن وحی هم معصوم است، و هم چنانکه از فراموش کردن آن و از خطای زبانی در رساندنش به مردم معصوم است. (۱)

### ملائکه مأمور نزول و مراقبت وحی

«وَ الصَّافَاتِ صَفًّا فَالزَّاجِرَاتِ زَجْرًا فَالتَّالِيَاتِ ذِكْرًا.» (۱ / صافات)

۱- المیزان ج: ۳۹، ص ۲۱۹.

(۲۵۸) ملائکه

ما احتمال می‌دهیم - و خدا داناتر است که: مراد از هر سه طایفه یعنی صافات و زاجرات و تالیات، سه طایفه از ملائکه باشند که مأمور نازل کردن وحی باشند، و راه این کار را از مداخله شیطان‌ها ایمن کنند، و آنرا به پیغمبران و یا خصوص پیامبر اسلام حضرت محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله برسانند. و این معنا از آیه: «عَالِمِ الْغَيْبِ فَلَا يُظْهِرُ عَلَى غَيْبِهِ أَحَدًا إِلَّا مَنِ ارْتَضَىٰ مِنْ رَسُولٍ فَإِنَّهُ يَسْلُكُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَمِنْ خَلْفِهِ رَصَدًا لِيَعْلَمَ أَنْ قَدْ أَبْلَغُوا رَسُولَاتِ رَبِّهِمْ وَ أَحَاطَ بِمَا لَدَيْهِمْ» (۲۶ تا ۲۸ / جن) نیز استفاده می‌شود، چه در این آیه می‌فرماید: خدای دانای غیب است. احدی را بر غیب خود مسلط نمی‌کند. مگر تنها کسی را از رسولان که شایسته این کار بدانند، چون او همراه آن فرشته رسول و بعد از او جاسوسانی می‌فرستد تا معلوم کنند آیا آن فرشتگان و رسولان رسالت پروردگار خود را ابلاغ کردند یا نه؟ و به آنچه که می‌کنند احاطه یابد.

ملائکه مأمور نزول و مراقبت وحی (۲۵۹)

و بنابر این احتمال، معنای آیات مورد بحث این می‌شود که - «سوگند می‌خورم به فرشتگانی که در سر راه وحی صف بسته‌اند، و سوگند به فرشتگانی که شیطان‌ها را از این که در کار وحی مداخله و دست اندازی کنند زجر می‌دهند، و سوگند به فرشتگانی که وحی را بر پیغمبر می‌خوانند.» و همان‌طور که گفتیم مراد از این پیغمبر و وحی یا عموم وحی‌هایی است که به عموم پیامبران

می‌شده، و یا خصوص وحیی است که به پیامبر اسلام می‌شده، و عبارت است از قرآن؛ و مؤید این احتمال دوم است که از آن تعبیر فرموده به تلاوت ذکر، چون در قرآن کریم کلمه ذکر اصطلاحی است برای قرآن.

ملائکه صافات و زجرات و تالیات اعوان جبرئیلند. اگر بگوییم این سه طایفه وحی را نازل می‌کنند، باز در حقیقت جبرئیل نازل کرده، هم‌چنان که خود قرآن در جای دیگر (۲۶۰) ملائکه

فرموده: «فَمَنْ شَاءَ ذَكَرَهُ فِي صُحُفٍ مُّكَرَّمَةٍ مَّرْفُوعَةٍ مُّطَهَّرَةٍ بِأَيْدِي سَفَرَةٍ كَرَامٍ بَرَرَةٍ - قرآن در صحیفه‌هایی مورد احترام، و بلند پایه و پاک، به دست سفیرانی بزرگوار، و نیک سرشت نازل شد.» (۱۳ - ۱۶ / عبس) و نیز از همان فرشتگان حکایت می‌کند که گفتند: «وَمَا تَنْزِيلُ الْإِنجِيلِ إِلَّا بِأَمْرِ رَبِّكَ - ما به وحی نازل نمی‌شویم مگر به امر پروردگارت!» (۶۴ / مریم) پس معلوم می‌شود متصدی آوردن وحی یک نفر نیست، و نیز گفتند: «وَأَنَّا لَنَحْنُ الصَّافُونَ وَأَنَا لَنَحْنُ الْمُسَبِّحُونَ - ما ئیم که همواره در صفیم، و ما ئیم که همیشه در تسبیح هستیم!» (۱۶۵ - ۱۶۶ / صافات) و این که یک جا وحی را تنها به جبرئیل نسبت می‌دهد، و در مواردی دیگر به جماعتی از ملائکه، منافات ندارد و نظیر این است که یک جا قبض ارواح را به خصوص ملک الموت نسبت می‌دهد و در جایی دیگر به فرشتگانی فرستاده از ناحیه خودش و این بدان جهت است که اینان اعوان ملک الموتند و ملک الموت رئیس ایشان است. (۱) ملائکه مأمور نزول و مراقبت وحی (۲۶۱)

### کیفیت محافظت اخبار غیبی حوادث زمین

«وَحِفْظًا مِنْ كُلِّ شَيْطَانٍ مَارِدٍ لَا يَسْمَعُونَ إِلَى الْمَلَأِ الْأَعْلَى وَيُقَذِفُونَ مِنْ كُلِّ جَانِبٍ!» (۷ و ۸ صافات)

مراد از «شَیْطَان» افراد شریر از جن، و مراد از «مَارِد» آن فرد خبیثی است که عاری

۱- المیزان ج: ۳۳، ص ۱۹۴.

(۲۶۲) ملائکه

از خیر باشد. و این که فرمود: «شَیْطَان‌های خبیث نمی‌توانند به آنچه در ملاء اعلا می‌گذرد گوش دهند»، کنایه است از این که آن‌ها ممنوع از نزدیکی بدانجا هستند، و به همین عنایت است که عبارت نامبرده صفت همه شیطان‌ها شده است. ملاء اعلی همان‌هایی هستند که شیطان‌ها می‌خواهند به گفتگوی ایشان گوش دهند، و منظور ملائکه مکرمی هستند که سکنه آسمان‌های بالا را تشکیل می‌دهند، به دلیل این آیه که می‌فرماید: «لَنَزَّلْنَا عَلَیْهِمْ مِنَ السَّمَاءِ مَلَكًا رَسُولًا - هر آینه از آسمان فرشته‌ای نازل می‌کردیم تا رسول برایشان باشد.» (۹۵ / اسراء) مقصود شیطان‌ها از گوش دادن به ملاء اعلی این است که بر اخبار غیبی که از عالم ارضی پوشیده است، اطلاع پیدا کنند، مانند حوادثی که بعدها در زمین رخ می‌دهد، و اسرار پنهانی که آیه: «وَمَا تَنْزِيلُ الْإِنجِيلِ إِلَّا بِأَمْرِ رَبِّكَ - ما تَنْزِيلُ الْإِنجِيلِ إِلَّا بِأَمْرِ رَبِّكَ» (۸ و ۹ / جن) یَسْتَطِيعُونَ، أَنَّهُمْ عَنِ السَّمْعِ لَمَعَزُولُونَ - شیطان‌ها نمی‌توانند قرآن را نازل کنند، و سزاوار کیفیت محافظت اخبار غیبی حوادث زمین (۲۶۳)

نیستند، چون ایشان از شنیدن ممنوع‌اند،» (۲۱۰ و ۲۱۲) بدان اشاره دارد. همچنین آیه: «وَأَنَا لَمَسِينَا السَّمَاءَ فَوَجَدْنَاهَا مُلْتَأَتًا حَرَسًا شَدِيدًا وَشُهَبًا وَأَنَا كُنَّا نَقْعِدُ مِنْهَا مَقَاعِدَ لِلْسَّمْعِ فَمَنْ يَسْمَعِ إِلَّا أَنْ يَجِدَ لَهُ شُهَابًا رَصَدًا - ما شیطانها آسمان را لمس کردیم (بدان نزدیک شدیم) دیدیم که پر از نگهبانان قهرمان، و پر است از تیرها، با این که ما قبل از بعثت این پیامبر همواره در آسمان‌ها به گوش می‌نشستیم، ولی الان هر کسی به صدارس آسمان نزدیک شده خواهد دید که تیرها در آن کمین کرده‌اند.» (۸ و ۹ / جن) «دُحُورًا وَلَهُمْ عَذَابٌ وَاصِبٌ، إِلَّا مَنْ خَطِفَ الْخَطْفَةَ فَأَتْبَعَهُ شِهَابٌ ثَاقِبٌ!»

معنای آیات پنج گانه مورد بحث این است که ما آسمان دنیا را یعنی نزدیک‌ترین آسمان‌ها به شما - و یا پائین‌تر آسمان‌ها را - با

زینتی بیاراستیم، و آن همان ستارگان بود که در آسمان قرار دادیم، و همان آسمان را از هر شیطانی خبیث و عاری از خیر (۲۶۴) ملائکه

حفظ کردیم، و حتی از این که سخنان ساکنین آسمان را بشنوند، منع‌شان نمودیم، تا از اخبار غیبی که ساکنان ملاً اعلیٰ بین خود گفتگو می‌کنند اطلاع نیابند، و به همین منظور از هر طرف تیر باران می‌شوند، در حالی که مطرود و رانده هستند، و عذابی واجب دارند، که هرگز از ایشان جدا شدنی نیست.

پس کسی از جن نمی‌تواند، به اخبار غیبی که در آسمان دنیا بین ملائکه رد و بدل می‌شود اطلاع یابد، مگر آنکه از راه اختلاس و قاچاق چیزی از آن به دست بیاورد که در این صورت مورد تعقیب شهاب ثاقب واقع می‌شود، تیر شهابی که هرگز از هدف خطا نمی‌رود. (۱)

۱- المیزان ج: ۳۳، ص ۹۹۸.

کیفیت محافظت اخبار غیبی حوادث زمین (۲۶۵)

### پرتاب شهاب جهت حفظ اخبار آسمان

«وَلَقَدْ جَعَلْنَا فِي السَّمَاءِ بُرُوجًا وَزَيَّنَّاهَا لِلنَّاظِرِينَ. وَحَفِظْنَاهَا مِنْ كُلِّ شَيْطَانٍ رَجِيمٍ. إِلَّا مَنْ اشْتَرَقَ السَّمْعَ فَاتَّبَعَهُ شِهَابٌ مُبِينٌ.» (۱۶ تا ۱۸ / حجر)

مقصود از زینت دادن آسمان برای ناظرین همین بهجت و جمالی است که می‌بینیم، با ستارگان درخشان و کواکب فروزان، که اندازه‌های مختلف و لمعات متنوعی دارند، و عقلها را حیران می‌سازند. در قرآن کریم این معنا در چند جا تکرار شده، و (۲۶۶) ملائکه

همین تکرار کشف می‌کند از این که خدای سبحان عنایت بیشتری به یادآوری آن دارد، یک‌جا می‌فرماید: «وَزَيَّنَّا السَّمَاءَ الدُّنْيَا بِمَصَابِيحٍ - زینت دادیم آسمان دنیا را به چراغ‌ها،» (۱۲ / فصلت) و جای دیگر می‌فرماید: «زینت دادیم آسمان دنیا را به زینتی که هر یک کوکبی است، و هم حفظ است از هر شیطان رانده شده، هر وقت بخواهند از عالم بالا خبردار شوند، از هر طرف تیر باران و رانده می‌شوند و مرایشانراست عذابی متعاقب و دائم، مگر آن‌ها به طور قاچاق نزدیک شوند که شهاب ثاقب دنبالشان می‌کند.»

استراق سمع به معنای خبرگیری در پنهانی است، مانند کسی که در گوشه‌ای پنهان شده گفتگوی محرمانه دیگران را گوش می‌دهد و استراق سمع از شیطان‌ها به طوری که از آیات سوره صافات بر می‌آید، عبارت از این است که در صدد برآیند از گفتگوی ملائکه خبردار شوند.

پرتاب شهاب جهت حفظ اخبار آسمان (۲۶۷)

کلمه شهاب به معنای شعله‌ای است که از آتش بیرون می‌آید، اجرام روشنی هم که در جو دیده می‌شوند از این جهت شهاب گفته‌اند که گویا ستاره‌ای که ناگهان از یک نقطه آسمان بیرون آمده، به سرعت می‌رود و پس از لحظه‌ای خاموش می‌گردد. بنابر این ظاهر آیات این می‌شود که - ما در آسمان (که عبارت از جهت بالای زمین است) برج‌ها و قصرها که همان منزل‌های آفتاب و ماه است، قرار دادیم، و آن را یعنی آسمان را برای بینندگان به زینتی آراستیم، و آن زینت همانا نجوم و کواکب است، و نیز ما آن را یعنی آسمان را از هر شیطان رانده شده، حفظ کردیم که شیطان‌ها از آنچه که در ملکوت عالم است خبردار نشوند؛ مگر آن شیطانی که برای استراق سمع نزدیک شود، تا گفتگوی ملائکه را درباره امور غیبی و حوادث آینده، و امثال آن را بشنود، که به محض نزدیک شدن شهابی مبین دنبالش می‌کند. (۱)

(۲۶۸) ملائکه

**مراقبت الهی از وحی نزد ملائکه و بعد از آن**

«اللَّهُ يَصْطَفِي مِنَ الْمَلَائِكَةِ رُسُلًا وَمِنَ النَّاسِ يَعْلَمُ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَمَا خَلْفَهُمْ» (حج / ۷۶)

از ظاهر سیاق برمی آید که ضمیر جمع در هر دو کلمه «أَيَدِيهِمْ» و «خَلْفَهُمْ» به رسولانی از ملک و انس برگردد، و آیاتی دیگر هست که شهادت می‌دهد بر این که چنین تعبیری درباره رسولان شده است.

۱- المیزان ج: ۲۳، ص ۲۰۳.

مراقبت الهی از وحی نزد ملائکه و بعد از آن (۲۶۹)

منظور از این که خدای تعالی مراقب روش انبیای خویش است که مبدا دچار اختلالی گردد، نه فی نفسه دچار فراموشی یا تغییر و یا به وسیله کیدهای شیطانی و تسویلات او دستخوش فساد و نه میانه وحی و مردم اختلالی رخ دهد، همه این‌ها بدین جهت است که فلان وحی در برابر چشم و علم او هستند، می‌داند آنچه پیش روی آن‌هاست و آنچه دنبال آن‌هاست و آنان همه در گذر کمین گاه خدا قرار دارند.

از همین جا روشن می‌شود که مراد از «مَیِّتِنَ أَيْدِيهِمْ»، ما بین ایشان و آن کسی که وحی را به او می‌دهند، پس «ما بین ایدی» رسول ملکی ما بین او و بین رسول انسانی که وحی به او می‌دهد، و ما بین ایدی رسول انسانی عبارت است از ما بین او و بین مردم که رسول انسانی وحی را به ایشان می‌رساند، و مراد از ما خلف ملائکه و خداست که همه آنان از جانب خدا به سوی مردم روانند، پس وحی از روزی که از ساحت عظمت و کبریائی حق صادر می‌شود در مأمنی محکم است تا روزی که به مردم برسد و لازمه آن این است که پیغمبران نیز مانند ملائکه معصوم باشند، معصوم در گرفتن وحی و معصوم در حفظ آن، و معصوم در ابلاغ آن به مردم.

(۲۷۰) ملائکه

جمله «وَأَلَى اللَّهِ تُرْجَعُ الْأُمُورُ» در مقام تعلیل علم خدا به ما بین ایدی ملائکه و ما خلف ایشان است و معنایش این است که چگونه ما بین ایدی ملائکه و ما خلف ایشان بر خدا پوشیده می‌ماند؟ و حال آن که بازگشت همه امور به سوی اوست؟ چون این بازگشت، بازگشت زمانی نیست تا بگوید خداوند قبل از بازگشت امور به آن‌ها علمی ندارد بلکه بازگشت ذاتی است، چون همه مملوک خدا هستند و از وجود خدا مستقل نیستند، در نتیجه پس برای خدا در خفا نخواهند بود. (دقت فرمایید) (۱)

۱- المیزان ج: ۲۸، ص ۳۰۱.

مراقبت الهی از وحی نزد ملائکه و بعد از آن (۲۷۱)

**شهادت خدا و ملائکه در صحت نزول وحی**

«لَكِنَّ اللَّهَ يَشْهَدُ بِمَا أَنْزَلَ إِلَيْكَ أَنْزَلَهُ بِعِلْمِهِ وَالْمَلَائِكَةُ يَشْهَدُونَ!» (نساء / ۱۶۶)

آنچه پیغمبر اسلام صلی الله علیه و آله به وحی از طرف پروردگار خود آورده از نظر نوع با وحی‌های دیگری که سایر پیغمبران آورده‌اند، فرقی نمی‌کند. پس هر کس ادعا دارد که به آن چه آنان آورده‌اند ایمان دارد، باید به هر چه پیغمبر اسلام هم آورده - بدون هیچ فرقی - ایمان آورد و بعد خداوند استدراک می‌کند و می‌فرماید که مع الوصف، خدا شاهد

(۲۷۲) ملائکه

چیزهائی است که بر پیغمبرش فرو فرستاده و ملائکه نیز شاهدند و خدا برای شهادت کافی است و متن شهادت خدا همین جمله «أَنْزَلَهُ بِعِلْمِهِ» است زیرا مجرد نزول، در مدعی کافی نیست چه آنکه یکی از اقسام نزول، نزول از طریق وحی شیاطین است که

شیطان، امر هدایت الهی را فاسد کند و به جای راه حق خدا، راه باطلی گذارد یا مخلوط کند و مقداری از باطل را داخل وحی حق الهی کند و حق و باطل را به هم آمیزد. به طوری که آیه ذیل، اشاره به نفی چنین چیزی دارد: «عَالِمُ الْغَيْبِ فَلَا يُظْهِرُ عَلَيَّ غَيْبِهِ أَحَدًا. إِلَّا مَنِ ارْتَضَىٰ مِنْ رَسُولٍ فَإِنَّهُ يَسْمَعُ بَيْنَ يَدَيْهِ وَمِنْ خَلْفِهِ رَصَدًا. لِيَعْلَمَ أَنْ قَدْ أَبْلَغُوا رَسُولَاتِ رَبِّهِمْ وَأَحَاطَ بِمَا لَدَيْهِمْ وَأَخْصَىٰ كُلَّ شَيْءٍ عَدَدًا - خدا عالم غیب است و بر غیب خود، کسی را مطلع نمی‌کند مگر رسولی را که می‌پسندد و پیش رو و پشت سر او دستگاه نگهداری قرار می‌دهد برای این که بداند رسالت‌های پروردگارش را تبلیغ کرده‌اند و خدا به آنچه که نزدشان است احاطه دارد و عدد هر چیزی را می‌شمارد.» (۲۶ تا ۲۸ / جن) و در جای دیگر فرماید: «وَإِنَّ الشَّيْطَانَ لِيَؤِخُونَ الْإِنْسَانَ إِلَىٰ أُولِيَاتِهِمْ - شیاطین به دوستان خود وحی می‌کنند.» (۱۲۱ / انعام)

شهادت خدا و ملائکه در صحت نزول وحی (۲۷۳)

خلاصه: شهادت بر مجرد نزول یا انزال، دعوا را از حال ابهام خارج نمی‌کند ولی مقید کردن آن به کلمه «بِعَلْمِهِ» مراد را به طور کامل واضح می‌کند و افاده این معنی را می‌کند که خدای سبحان قرآن را بر رسول خود نازل کرده و خودش می‌داند که چه چیز را نازل کرده و به آن احاطه دارد و از کید شیاطین حفظش می‌کند.

«انزال وحی» به وسیله ملائکه است و خدا در وصف این فرشته گرامی (که حامل وحی است - یعنی جبرئیل) چنین می‌فرماید: «قرآن قول رسول بزرگوار است که نیرومند است و به نزد صاحب عرش جای دارد و مطاع و در آنجا امین است.» این آیه دلالت دارد که

(۲۷۴) ملائکه

ملائکه دیگری تحت امر این ملک مقرب یعنی جبرئیل هستند. در این آیه خدا از این ملائکه یاد می‌کند: «این طور نیست که شما فکر می‌کنید، قرآن برای یادآوری است هر که خواهد از آن پند گیرد. قرآن در صحیفه‌های گرامی و بلند و پاکی به دست سفیرانی گرامی و نیکوست.» و خلاصه چون ملائکه واسطه انزال وحی اند، پس آنان هم شاهدند چنان که خدا شاهد است و او برای شهادت کافی است. (۱)

### تشخیص تکلم ملائکه با رسول و نبی و محدث

۱- المیزان ج: ۹، ص ۲۱۹.

تشخیص تکلم ملائکه با رسول و نبی و محدث (۲۷۵)

«وَإِذْ قَالَتِ الْمَلَائِكَةُ يَا مَرْيَمُ إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَاكِ... إِذْ قَالَتِ الْمَلَائِكَةُ يَا مَرْيَمُ إِنَّ اللَّهَ يُبَشِّرُكِ بِكَلِمَةٍ مِنْهُ...» (۴۲/آل عمران)

آن قسم وحیی که عبارت از سخن گفتن خداوند با بنده‌اش باشد، ذاتا موجب علم یقینی است، به طوری که حاجت و نیازی به دلیل و حجتی ندارد، می‌توان گفت: مثل او در القائات الهی، مثل علوم بدیهی است که در حصولشان برای آدمی به سبب تصدیقی - چون قیاس و مانند آن - ندارد.

اما موضوع «منام» یعنی خوابی که شخص «نبی» در آن وحی الهی را درک می‌کند، چنانکه از روایات روشن می‌شود، غیر از رؤیایی است که برای افراد انسان در خوابهای شبانه روزی شان پیش می‌آید، زیرا ملاحظه می‌کنید که در روایات آن را شبیه به حالات (۲۷۶) ملائکه

اغما و بیهوشی معرفی کرده است، پس آن حالتی است که در آن حال حواس شخص نبی سکونت پیدا کرده و چنانکه ما در بیداری چیزهایی مشاهده می‌کنیم، او هم در آن حال مطالبی را مشاهده و درک می‌کند، خداوند متعال هم طوری او را به جانب حق و صواب ارشاد می‌کند که به طور یقین می‌فهمد: آنچه به او وحی شده از جانب خداوند بوده، از تصرفات شیطانی نیست.

اما حدیث شنیدن شخص «مُحَدَّث» عبارت از شنیدن صوت ملک می‌باشد، لیکن شنیدن قلبی نه حسی، همچنین از قبیل خطور ذهنی - که به آن جز نحوی از مجاز بعید «شنیدن صوت» نمی‌گویند - نیست، لذا ملاحظه می‌کنید که در روایات بین «شنیدن صوت» و «القاء شدن در قلب» جمع نموده، با این وصف آن را «تحدیث» و «تکلیم» هم نامیده است. پس شخص «محدث» صوت ملک را می‌شنود، و با گوش خود آن را نگاهداری می‌نماید، چنانکه ما و خود او کلام عادی و اصواتی که در عالم ماده قابل شنیدن است می‌شنویم لیکن شنیدن کلام ملک مخصوص به خود «محدث» است و مانند شنیدن صوت مادی، و افراد عادی در آن شرکتی ندارند و لذا یک امر قلبی است.

تشخیص تکلم ملائکه با رسول و نبی و محدث (۲۷۷)

این معنای «محدث» بود. اما کیفیت علم پیدا کردنش به این که آنچه شنیده کلام ملک است نه وسوسه شیطان، باید گفت با تأیید الهی و ارشاد و راهنمایی اوست، چنانکه در روایتی از «محمد بن مسلم» است که «به طوری طمأنینه و وقار به او می‌بخشد که می‌داند ملک است.» وسوسه شیطانی اگر موضوع باطلی باشد که در همان صورت باطلش به انسان مؤمن القاء شود، پر واضح است که مؤمن آن را حدیث ملائکه محسوب نخواهد داشت، زیرا او می‌داند ملائکه بندگان مکرمی هستند که معصیت الهی را نخواهند نمود و به باطلی دستور نخواهند داد، و اگر موضوع باطلی باشد که در ابتدا به

(۲۷۸) ملائکه

صورت حق القا شده و بعدا باطلی در دنبال خواهد داشت، در آن صورت نور هدایت الهی که ملازم بنده مؤمن است حال آن را روشن خواهد نمود، همان نور هدایتی که در این آیه «أَوْ مَنْ كَانَ مَيِّتًا فَأَحْيَيْنَاهُ وَجَعَلْنَا لَهُ نُورًا يَمْشِي بِهِ فِي النَّاسِ - آیا کسی که مرده (جهل و ضلالت) بود پس او را زنده کردیم و به او نور ایمانی بخشیدیم که به آن نور میان مردم راه رود...» (۱۲۲ / انعام) به آن تصریح شده است. علاوه بر این خود این وسوسه و دعوت شیطانی، خالی از اضطراب نفسانی و تنزیل قلبی نیست: «ذَلِكُمْ الشَّيْطَانُ يُخَوِّفُ أَوْلِيَاءَهُ» (۱۷۵ / آل عمران) چنانکه در نقطه مقابل «ذکر خدا» و حدیث الهی هم ملازم وقار و طمأنینه باطنی می‌باشد: «أَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ - هان، که به یاد خدا دلها آرام می‌گیرند.» (۲۸ / رعد) و «إِنَّ الَّذِينَ اتَّقَوْا إِذَا مَسَّهُمْ طَائِفٌ مِّنَ الشَّيْطَانِ تَذَكَّرُوا فَإِذَا هُمْ مُبْتَلَوْنَ - چون اهل تقوی را از شیطان، وسوسه و خیالی به دل افتد همان دم خدا را به یاد آرند و همان لحظه بصیرت و بینائی پیدا کنند.» (۲۰۱ / اعراف) پس هر حدیث و خاطره‌ای که به انسان القا شد و همراهش طمأنینه و وقار بود، خود دلیل رحمانی بودن آن و بالعکس اگر اضطراب و تزلزلی همراه داشت دلیل شیطانی بودنش می‌شود، چنانکه همراه داشتن عجله و جزع یا بالعکس سبکی و خفت نیز دلیل آن می‌گردد.

تشخیص تکلم ملائکه با رسول و نبی و محدث (۲۷۹)

ولی آنچه در روایات ذکر شده - که شخص «محدث» صوت ملک را می‌شنوند، لیکن خود ملک را بالعیان نمی‌بینند - محمول بر جهت است، نه آنکه دلالت بر تمناع بین دو معنی نماید. به عبارت ساده‌تر: ملائکه اصلی «محدث» بودن آن است که صوت ملک را بشنود، و دیدن خود ملک لازم نیست، و اگر برای کسی اتفاق افتد که در حین شنیدن صوت، ملک را هم مشاهده کند، آن از جهت محدث بودنش نیست. چگونه مانعی بین آن دو باشد با این که قرآن شریف صریحا برای بعضی از محدثین در حین شنیدن صوت ملک، رؤیت خود ملک را هم بیان داشته است.

(۲۸۰) ملائکه

منظور از نفی رؤیت ملک (که در برخی جاها ذکر شده) نفی دیدن حقیقت ملک است نه در صورتی که با آن متمثل شده باشد، زیرا آیات مربوطه بیشتر از معاینه و دیدن ملک را به صورت مثال، چیز دیگری را ثابت نمی‌کنند. (۱)

«وَ إِذِ قَالَتِ الْمَلَائِكَةُ يَا مَرْيَمُ إِنَّ اللَّهَ اصْطَفِيكِ وَ طَهَّرَكِ وَ اصْطَفِيكِ عَلَى نِسَاءِ

۱- المیزان ج: ۶، ص ۵۳.

مفهوم محدثه بودن مریم و تکلم ملک (۲۸۱)

الْعَالَمِينَ. يَا مَرْيَمُ اقْنُتِي لِرَبِّكِ! (۴۲ و ۴۳ آل عمران)

آیه شریفه دلیل بر آن است که مریم علیه السلام محدثه بوده و کلام ملائکه را می شنیده است. چون «ندا» موجب التفات پیدا کردن «طرف ندا» به «ندا کننده» است. تکرار نمودن «ندا» در مورد کلام به منزله آن است که به مریم گفته باشند «برای تو نزد ما خبر بعد از خبری است. اکنون آن‌ها را استماع بکن: یکی کرامت‌هایی است که خدا بر تو ارزانی داشته و به آن واسطه نزد خدا گرامی شده‌ای، دیگر موضوعی است که رعایتش در برابر لطف خداوند بر تو لازم است، و آن انجام دادن وظیفه بندگی است، و سپاس آن منزلتی است که در پیشگاهش یافته‌ای. پس آیه «يَا مَرْيَمُ اقْنُتِي...!» به منزله تفریع بر آیه اول: «يَا مَرْيَمُ إِنَّ اللَّهَ اصْطَفِيكِ...» می‌باشد، یعنی بیان می‌دارد که اکنون که خدا چنین

(۲۸۲) ملائکه

مقامی به تو کرامت کرده، تو هم قنوت و سجده و رکوع برای خداوند را ترک منما! و بعید نیست که هر یک از این سه نحوه عمل به ترتیب در برابر یکی از آن سه منزلتی است که خدایش ارزانی داشته و متفرع بر آن است. یعنی چون خدایت برگزید، ملازم عبودیت و بندگیش باش و چون پاکت گردانید، سجده‌اش کن، و چون بر زنان جهان برتری دادت، با راکعان رکوعش کن. از این که ملائکه و روح با مریم تکلم نموده‌اند، روشن می‌شود که مریم «محدثه» بوده، بلکه از آیه شریفه «فَأَرْسَلْنَا إِلَيْهَا رُوحَنَا فَتَمَثَّلَ لَهَا بَشَرًا سَوِيًّا - پس ما روح خود را بر او فرستادیم که به صورت بشر کاملی برای او مجسم شد.» (۱۷ / مریم) استفاده می‌شود که زیاده‌تر از صوت ملک، خود آن را هم مشاهده نموده است. (۱)

۱- المیزان ج: ۶، ص ۲.

مفهوم محدثه بودن مریم و تکلم ملک (۲۸۳)

### تکلم ملائکه با القای معانی در انسان

«قَالَ كَذَلِكَ اللَّهُ يَفْعَلُ مَا يَشَاءُ. قَالَ أَيُّكُمْ أَلا تَكَلَّمُ النَّاسُ ثَلَاثَةَ أَيَّامٍ إِلَّا رَمَزًا!»

(۳۹ و ۴۰ / آل عمران)

الفاظ موضوع برای معانی است، اما به لحاظ مشتمل بودن بر اغراض مقصوده از آن. و صوت را نیز «قول و کلام» گویند برای آنکه مفید معنای مقصودی است که بر آن سکوت صحیح باشد، پس هر چه افاده همان معنای مقصود تام را نماید «کلام و قول»

(۲۸۴) ملائکه

می‌باشد - اعم از این که مفید آن، صوت واحد، یا صوت‌های متعدد، و یا غیر آن مانند «ایما» و «رمز» باشد - نوع مردم هم به صوتی که مفید همان معنی است «کلام» گویند اگر چه از دو لب خارج نشود، و هم چنین به «ایماء و رمز» قول اطلاق کنند اگر چه مشتمل بر صوتی نباشد.

قرآن شریف هم معنی‌هایی را که شیطان در «قلوب مردم» القاء می‌کند، کلام و قول شیطان محسوب داشته است، چنان که از آیات ذیل استفاده می‌شود: «وَلَا مَرْنَهُمْ فَلْيَبْتِكُنَّ اذَانَ الْأَنْعَامِ - به آن‌ها دستور دهم تا گوش حیوانات را ببرند.» (۱۱۹ / نساء)

و «كَمَثَلِ الشَّيْطَانِ إِذْ قَالَ لِلْإِنْسَانِ اكْفُرْ - اینان در مثل چون شیطانند که انسان را گفت: کافر شو!» (۱۶ / حشر) و «يُوسُوسُ فِي



صُدُورِ النَّاسِ - در دل‌های مردم وسوسه و اندیشه بد افکند.» (۵ / ناس) و «يُوحِي بَعْضُهُمْ إِلَى بَعْضٍ - برخی بر برخی دیگر سخنان تکلم ملائکه با القای معانی در انسان (۲۸۵) فریبنده اظهار کنند.» (۱۱۲ / انعام)

پر واضح است آنچه در این آیات ذکر شده، همان خاطرات وارده در قلوب است که به شیطان منسوب شده است و به نام‌های «امر، قول، وسوسه، وحی، وعد» نامیده شده، و همه آن‌ها هم «قول و کلام» می‌باشد، با این که نه زبانی برایش به حرکت افتاده، نه از دهانی خارج شده است.

آنچه آیه «الشَّيْطَانُ يَعِدُكُمُ الْفَقْرَ وَيَأْمُرُكُم بِالْفَحْشَاءِ وَاللَّهُ يَعِدُكُم مَّغْفِرَةً مِنْهُ وَفَضْلًا»، (۲۶۸ / بقره) مشتمل آن بود، و وعده خداوندی را راجع به «مغفرت و فضلش» بیان می‌داشت، آن همانا «کلام ملکی» است، و در قبال «وسوسه» که «کلام شیطانی» می‌باشد. چنان که مقصود از «نور» در آیه «وَيَجْعَلُ لَكُمْ نُورًا تَمْشُونَ بِهِ»، (۲۸ / حدید) و «سکینه» در آیه «هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ السَّكِينَةَ فِي قُلُوبِ الْمُؤْمِنِينَ...»، (۴ / فتح) و «شرح (۲۸۶) ملائکه

صدر» در آیه «فَمَنْ يُرِدِ اللَّهُ أَنْ يَهْدِيَهُ يَشْرَحْ صَدْرَهُ لِلْإِسْلَامِ»، (۱۲۵ / انعام) همان «کلام ملکی» است.

از تمام آیات فوق روشن می‌شود که «شیاطین» و «ملائکه» هر یک با القاء نمودن معانی مربوطه به خود در قلوب افراد انسانی، با آنان تکلم می‌کنند.

این یک رقم از تکلم است و قسم دیگری هم برای آن وجود دارد که مخصوص خداوند متعال است. چنان که در آیه شریفه «وَمَا كَانَ لِنَبِيٍّ أَنْ يَكْتُمَ اللَّهُ الْإِلَاحِيَا أَوْ مِنْ وَرَاءِ حِجَابٍ»، (۵۱ / شوری) آنرا بیان داشته و برایش هم دو قسم شرح داده است:

۱ - سخن گفتنی که بدون حجاب باشد، که آنرا در آیه شریفه «وحی» نامیده است.

۲ - سخن گفتنی که از پشت حجاب باشد.

این‌ها اقسام کلامی است که آیات گذشته برای خدای متعال و ملائکه

تکلم ملائکه با القای معانی در انسان (۲۸۷)

و همچنین «شیطان» ثابت نموده است.

اما آن قسم کلام الهی که نامش را «وحی» گویند، ذاتا مشخص و معین است و هیچ گونه شک و تردیدی در آن پیش نمی‌آید، زیرا در آن صورت حجابی بین بنده و پروردگار نیست، و وقوع اشتباه در آن از محالات است. لیکن قسم دیگر آن که از پشت حجاب تحقق پیدا می‌کند، البته احتیاج به ممیزی دارد که راه اشتباه را در آن مسدود نماید و آن به ناچار باید به «وحی» منتهی شود. (۱)

### گفتار یا القای خاطرات ملکی

۱- المیزان ج: ۵، ص ۳۲۴.

(۲۸۸) ملائکه

«قَالَ كَذَلِكَ اللَّهُ يَفْعَلُ مَا يَشَاءُ!» (۴۰ / آل عمران)

فاعل «قَالَ» گرچه خدای متعال می‌باشد، و واسطه بودن ملائکه و یا عدم آن مانع نسبتش به خداوند نیست، لیکن آنچه از ظاهر آن کلام استفاده می‌شود آن است که به واسطه ملک می‌باشد و نسبتش به خداوند از آن است که به امر او صورت گرفته، دلیل آن که قائل «ملک» است: «قَالَ كَذَلِكَ قَالَ رَبُّكَ هُوَ عَلَيَّ هَيِّنٌ وَقَدْ خَلَقْتِكَ مِنْ قَبْلُ وَلَمْ تَكُ شَيْئًا»، (۹ / مریم) که در همین

قسمت ایرادش می‌باشد.

از این جا روشن می‌شود که اولاً: زکریا صورت قائل را از همان جا که اول شنیده بود، دوباره شنیده است، و ثانیاً قول قائل که گفت «كَذَلِكْ»، یعنی آن چه به تو بشارت گفتار یا القای خاطرات ملکی (۲۸۹)

دادم از موهبت‌هایی است که حتماً واقع می‌شود، در آن اشاره شده که موضوع مورد نظر از قضایای محتومی است که بدون شک واقع خواهد شد. چنانکه نظیر آن را در پاسخی که «روح القدس» به «مریم» داده مشاهده می‌کنید: «قَالَ كَذَلِكِ قَالَ رَبُّكَ هُوَ عَلَيَّ هَيِّنٌ»، - تا آن جا که می‌فرماید: «وَكَانَ أَمْرًا مَقْضِيًّا!» (۲۱ / مریم) (۱)

### تشخیص القای ملائکه و القای شیطان

«قَالَ كَذَلِكِ اللَّهُ يَفْعَلُ مَا يَشَاءُ. قَالَ أَيُّتَكَ أَلَّا تُكَلِّمَ النَّاسَ ثَلَاثَةَ أَيَّامٍ إِلَّا زَوْجًا.» (۴۰ / آل عمران)

۱- المیزان ج: ۵، ص ۳۱۹.

(۲۹۰) ملائکه

منظور خواستن زکریا علیه السلام از خداوند متعال آیه و علامت را چه بوده؟ آیا می‌خواستند به آن وسیله راستی بشارت را و این که از طرف خداوندی است روشن سازد و به عبارت ساده‌تر: یقین کند که خطاب، خطاب ملکی بوده، نه شیطانی؟ درست است که انبیا به واسطه «عصمت» نباید برایشان کلام ملک با وسوسه شیطانی اشتباه شود، لیکن سخن در آن است که: شناختن آنان، کلام ملک را از وسوسه شیطان، به واسطه شناساندن خداست، نه آن که خود در آن استقلالی داشته باشند. شیطان گرچه می‌تواند انبیا را در ناحیه جسم، و یا در ناحیه تخریب و از بین بردن نتایج تبلیغاتشان مسّ نماید، و رواج دین و استقبال مردم را به آن از بین برد، لکن توانایی تعرض و مسّ نمودن انبیا در ناحیه نفوس شریفشان قطعاً ندارد، زیرا عصمت تشخیص القای ملائکه و القای شیطان (۲۹۱)

آنان مانع چنان تصرفی است و شیطان در ناحیه جانسان نمی‌تواند مداخله نماید.

اتفاقاً آنچه را خدای متعال آیت و علامت برای «زکریا» قرار داد همان تصرف در نفس زکریا - به قدرت نداشتن بر تکلم تا سه روز و بسته بودن زبانشان جز از ذکر و تسبیح خدا - بوده و این خود یک نشانه و آیتی است که بر نفس شریف و زبانش واقع شده و یک تصرف خاصی است که شیطان از نظر عصمت انبیا و منزله بودنشان از تصرفات شیطانی بر آن توانائی و قدرت نداشته و چون حضرت زکریا از وجود آن علامت، با دانستن این که شیطان در نفوس انبیا تصرف نمی‌تواند نماید، رحمانی بودن بشارت را درک نمود.

امتیاز «کلام ملکی» را از «کلام شیطانی» می‌توان از خصوصیتی که در آیات گذشته به آن تصریح شده به دست آورد، زیرا خاطر ملکی ملازم با «شرح صدر» بوده و

(۲۹۲) ملائکه

به «مغفرت و فضل» الهی دعوت و بالاخره منتهی به چیزی می‌شود که مطابق دین - یعنی معارف مذکور در قرآن و سنت نبوی - می‌باشد. از طرف دیگر خاطر شیطانی، ملازم «ضیق صدر» می‌باشد و به «متابعت هوای نفس» دعوت می‌کند، و بالاخره منتهی به چیزی می‌شود که مخالف دین و معارف آن، و همچنین مخالف فطرت انسانی باشد.

انبیای الهی و کسانی که مانند آنان از مقرّبین الهی محسوب اند. بعضاً ممکن است ملک و شیطان را مشاهده کنند و آن‌ها را هم در

عین مشاهده بشناسند، چنان که خدای متعال از آدم، ابراهیم، لوط علیهم السلام همین معنا را حکایت فرموده و روشن است که اینان در آن موقع احتیاجی به ممیز ندارند، زیرا در عین دیدن ملک یا شیطان و شناختن آن‌ها راه شک و اشتباهی در حق‌شان معنی ندارد، اما در غیر صورت مشاهده ملک و شیطان - مانند سایر مؤمنین - احتیاج و نیاز به ممیز است، که بالاخره به «وحی» منتهی می‌شود. (۱)

تشخیص القای ملائکه و القای شیطان (۲۹۳)

### تأثیر ملک یا شیطان در رؤیا و حدیث نفس

«وَيُعَلِّمُكَ مِنْ تَأْوِيلِ الْأَحَادِيثِ...» (۶ / یوسف)

«تأویل»، آن پیش آمدی را گویند که بعد از دیدن خواب پیش آید و خواب را تعبیر کند، و آن حادثه‌ای است که حقیقت آن در عالم خواب برای رؤیا مجسم شده در شکل و

۱- المیزان ج: ۵، ص ۳۲۰.

(۲۹۴) ملائکه

صورتی مناسب با مدارک و مشاعر وی خودنمایی می‌کند.

کلمه «احادیث» جمع حدیث است و بسیار می‌شود که این کلمه را می‌گویند و از آن رؤیاها را اراده می‌کنند، چون در حقیقت رؤیا هم حدیث نفس است، چه در عالم خواب امور به صورت‌هایی در برابر نفس انسان مجسم می‌شود، همان‌طور که در بیداری هر گوینده‌ای مطالب خود را برای گوش شنونده‌اش مجسم می‌کند، پس رؤیا هم مانند بیداری حدیث است. این که گفته شده «خواب صادق حدیث و گفتگوی ملائکه است و رؤیای کاذبه گفتگوی شیطان است»، صحیح نیست. زیرا بسیاری از رؤیاها هست که نه مستند به ملائکه است، و نه به شیطان، مانند، رؤیاهائی که از حالت مزاجی شخص بیننده ناشی می‌شود. منظور از حدیث فرشته یا شیطان، حدیث به معنای تکلم نیست، و بلکه مراد این است

تأثیر ملک یا شیطان در رؤیا و حدیث نفس (۲۹۵)

که خواب، قصه و یا حادثه‌ای از حوادث را به صورت مناسبی برای انسان مصور و مجسم می‌سازد، همان‌طور که در بیداری گوینده‌ای همان قصه یا حادثه را به صورت لفظ در آورده و شنونده از آن به اصل مراد پی برد، و نیز حدیث ملک و شیطان نظیر این است که درباره شخصی که تصمیم دارد کاری بکند و یا آن را ترک کند می‌گوییم: نفس او وی را حدیث کرد که فلان کار را بکند و یا ترک کند. معنای این حرف این است که او تصور کردن یا نکردن آن عمل را نمود، مثل این که نفس او به او گفت که بر تو لازم است این کار را بکنی، و یا جایز نیست بکنی.

معنای این که رؤیا از احادیث باشد این است که رؤیا برای نائم از قبیل تصور امور است، و عینا مانند تصویری است که از اخبار و داستان‌ها در موقع شنیدن آن می‌کند، پس رؤیا نیز حدیث است، حالا یا از فرشته و یا از شیطان و یا از نفس

(۲۹۶) ملائکه

خود انسان. این است مقصود آن‌هایی که می‌گویند رؤیا حدیث فرشته و یا شیطان است و لکن حق مطلب همان است که ما گفتیم که رؤیا حدیث خود نفس است، به مباشرت و بدون واسطه ملک و یا شیطان. (۱)

۱- المیزان ج: ۲۱، ص ۱۲۹.

تأثیر ملک یا شیطان در رؤیا و حدیث نفس (۲۹۷)

(۲۹۸)

## فصل هفتم: جبرئیل و ملائکه وحی

## روح الامین

«نَزَلَ بِهِ الرُّوحُ الْأَمِينُ. عَلَى قَلْبِكَ لِتَكُونَ مِنَ الْمُنذِرِينَ!» (۱۹۳ و ۱۹۴ / شعراء)

مراد از «رُوحُ الْأَمِينِ» جبرئیل علیه السلام است، که فرشته وحی می‌باشد به دلیل آیه «مَنْ كَانَ عَدُوًّا لِجِبْرِيلَ فَإِنَّهُ نَزَّلَهُ عَلَى قَلْبِكَ بِإِذْنِ اللَّهِ - کسانی که با جبرئیل دشمنی می‌کنند، باید

(۲۹۹)

بدانند که اوست که این قرآن را به اذن خدا بر قلب تو نازل کرد.» (۹۷ / بقره) در جای دیگر او را «رُوحُ الْقُدُسِ» خوانده و فرمود: «قُلْ نَزَّلَهُ رُوحُ الْقُدُسِ مِنْ رَبِّكَ بِالْحَقِّ - بگو روح القدس آن را از ناحیه پروردگار بر من به حق نازل کرد.» (۱۰۲ / نحل)

اگر جبرئیل را «امین» خوانده، برای این بود که دلالت بر این که او مورد اعتماد خدای تعالی و امین در رساندن رسالت او به پیامبر اوست، نه چیزی از پیام او را تغییر می‌دهد و نه جا به جا و تحریف می‌کند، نه عملاً و سهواً، و نه دچار فراموشی می‌گردد، هم‌چنان که توصیف او در جای دیگر به روح القدس نیز به این معانی اشاره دارد، چون او را منزّه از این گونه منقصت‌ها معرفی می‌کند.

ضمیر در «نَزَلَ بِهِ» به قرآن برمی‌گردد، بدان جهت که کلامی است ترکیب شده از الفاظی، و البته آن الفاظ هم دارای معانی حقیقی هستند، نه این که به قول بعضی از

(۳۰۰) ملائکه

مفسرین آنچه جبرئیل آورده تنها معانی قرآن بوده باشد و رسول خدا صلی الله علیه و آله آن معانی را در قالب الفاظ ریخته باشد، البته الفاظی که درست آن را معانی را حکایت کند.

زیرا همان‌طور که معانی از ناحیه خدا نازل شده، الفاظ هم از ناحیه نازل شده است، به شهادت آیات زیر، که به روشنی این معنا را می‌رسانند، از آن جمله فرموده: «فَإِذَا قَرَأْتَهُ فَاتَّبِعْ قُرْآنَهُ» - چون آن را می‌خوانیم تو نیز خواندنت تابع خواندن ما باشد، یعنی آن‌طور بخوان! (۱۸ / قیامت) و نیز فرموده: «تِلْكَ آيَاتُ اللَّهِ نَتْلُوهَا عَلَيْكَ بِالْحَقِّ» - این‌ها آیات خداوند که ما به حق بر تو می‌خوانیم! (۲۵۲ / بقره) و نیز آیاتی دیگر، و پر واضح است که الفاظ خواندنی و تلاوت کردنی است نه معانی.

مراد از قلب در کلام خدای تعالی هر جا که به کار رفته، آن حقیقتی است از انسان که ادراک و شعور را به آن نسبت می‌دهند، نه قلب صنوبری شکل، که در سمت چپ سینه آویزان است.

روح الامین (۳۰۱)

در سوره احزاب قلب را عبارت دانسته از آن چیزی که در هنگام مرگ به گلوگاه می‌رسد: «و قلبها می‌رسد به حنجره‌ها»، که معلوم است مراد از آن جان آدمی است. در سوره بقره آن را عبارت دانسته از چیزی که متّصف به گناه و ثواب می‌شود: «چنین کسی قلبش گناهکار است»، و معلوم است که عضو صنوبری شکل نمی‌کند، پس مراد از آن همان جان و نفس آدمی است.

شاید وجه این که در جمله «نَزَلَ بِهِ الرُّوحُ الْأَمِينُ عَلَى قَلْبِكَ»، پای قلب را به میان آورد اشاره به این باشد که رسول خدا چگونه وحی و قرآن نازل را تلقی می‌کرده؟ و از آن جناب آن چیزی که وحی را از روح می‌گرفته نفس او بوده، نه مثلاً دست او، یا سایر حواس ظاهریش، که در امور جزئی به کار بسته می‌شود. (۱)

(۳۰۲) ملائکه

**جبرئیل - روح القدس، روح الامین**

«قُلْ نَزَّلَهُ رُوحُ الْقُدُسِ مِنْ رَبِّكَ بِالْحَقِّ لِيُثَبِّتَ الَّذِينَ آمَنُوا وَهُدًى وَبُشْرَى لِلْمُسْلِمِينَ!» (۱۰۲ / نحل)

«قُدُس» به معنای طهارت و پاکی است و ظاهراً اضافه روح به قدس به منظور اختصاص باشد، یعنی روحی که از قذارت‌های مادی طاهر، و از خطا و غلط منزّه است.

۱- المیزان ج: ۳۰، ص ۲۰۳.

جبرئیل - روح القدس، روح الامین (۳۰۳)

و همین روح القدس در جای دیگر از قرآن به روح الامین تعبیر شده و در جایی دیگر به جبرئیل که یکی از ملائکه است:

- «نَزَلَ بِهِ الرُّوحُ الْأَمِينُ. عَلَى قَلْبِكَ - رُوحُ الْأَمِينِ أَنْ رَأَى بِرِجْلِ اللَّهِ نَزَلَ بِهِ الرُّوحُ الْأَمِينُ.»

(۱۹۳ و ۱۹۴ / شعراء)

- «مَنْ كَانَ عَدُوًّا لِجِبْرِيلَ فَإِنَّهُ نَزَّلَهُ عَلَى قَلْبِكَ بِإِذْنِ اللَّهِ - هر که با جبرئیل دشمن است باید بداند که جبرئیل آن را به اذن خدا بر قلب

تو نازل کرده است.» (۹۷ / بقره) (۱)

۱- المیزان ج: ۲۴، ص ۲۷۰.

(۳۰۴) ملائکه

**نفی ملک بودن روح**

«وَيَسْأَلُونَكَ عَنِ الرُّوحِ قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّي وَمَا أُوتِيتُمْ مِنَ الْعِلْمِ إِلَّا قَلِيلًا!» (۸۵ / اسراء)

کلمه «روح» در آیات بسیاری از سوره‌های مکی و مدنی تکرار شده، و در همه جا به این معنایی که در جانداران می‌یابیم و مبدأ حیات و منشأ احساس و حرکت ارادی است

نفی ملک بودن روح (۳۰۵)

نیامده، مثلاً یک جا فرمود: «يَوْمَ يَقُومُ الرُّوحُ وَالْمَلَائِكَةُ صِيْفًا - روزی که روح و ملائکه به صف می‌ایستند.» (۳۸ / نبأ) و نیز

فرموده: «تَنَزَّلُ الْمَلَائِكَةُ وَالرُّوحُ فِيهَا بِإِذْنِ رَبِّهِمْ مِنْ كُلِّ أَمْرٍ - ملائکه و روح در آن شب به امر پروردگارشان هر چیزی را نازل

می‌کنند.» (۴ / قدر) که بدون تردید مراد به آن در این دو آیه غیر روح حیوانی و غیر ملائکه است. روایتی هم از علی علیه السلام

نقل شده که آن جناب به آیه: «يُنزِّلُ الْمَلَائِكَةُ بِالرُّوحِ مِنْ أَمْرِهِ عَلَى مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ»، (۲ / نحل) استدلال فرموده بود بر این

که روح غیر ملائکه است.

و این روح هر چند غیر ملائکه است، الا این که در امر وحی و تبلیغ هم چنان که از آیه فوق استفاده می‌شود همراه ملائکه است.

خدای تعالی یک جا آورنده قرآن را به نام جبرئیل معرفی نموده و می‌فرماید: «مَنْ كَانَ عَدُوًّا لِجِبْرِيلَ فَإِنَّهُ نَزَّلَهُ عَلَى قَلْبِكَ.»

جای دیگر همین جبرئیل را

(۳۰۶) ملائکه

روح الامین خوانده و آورنده قرآنش نامیده و فرموده: «نَزَلَ بِهِ الرُّوحُ الْأَمِينُ عَلَى قَلْبِكَ»، و نیز فرموده: «قُلْ نَزَّلَهُ رُوحُ الْقُدُسِ مِنْ

رَبِّكَ - بگو روح القدس از ناحیه پروردگارت آورده»، و روح را که به وجهی غیر ملائکه است به جای جبرئیل که خود از ملائکه

است آورنده قرآن دانسته است، پس معلوم می‌شود جبرئیل آورنده روح است و روح حامل این قرآن خواندنی است.

از همین جا آن گرهی که در آیه: «وَكَذَلِكَ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ رُوحًا مِنْ أَمْرِنَا» بود گشوده می‌شود، و معلوم می‌شود که مراد از وحی

روح در آیه مزبور آوردن و نازل کردن روح القدس است برای رسول خدا صلی الله علیه و آله، و نازل کردن روح القدس برای همان وحی قرآن است به او، چون همان طور که بیان شد حامل قرآن روح القدس است. (۱)

۱- المیزان ج: ۲۵، ص ۳۳۲.

نفی ملک بودن روح (۳۰۷)

### جبرئیل حامل روح، و روح حامل قرآن

«وَيَسْأَلُونَكَ عَنِ الرُّوحِ قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّي!» (۸۵ / اسراء)

خدای تعالی یک جا آورنده قرآن را به نام جبرئیل معرفی کرده و می فرماید: «مَنْ كَانَ عَدُوًّا لِجِبْرِيلَ فَإِنَّهُ نَزَّلَهُ عَلَى قَلْبِكَ بِإِذْنِ اللَّهِ» و در جای دیگر همین جبرئیل را روح الامین خوانده و آورنده قرآنش نامیده و فرموده: «نَزَّلَ بِهِ الرُّوحُ الْأَمِينُ عَلَى قَلْبِكَ»، و نیز فرموده: «قُلْ نَزَّلَهُ رُوحُ الْقُدُسِ مِنْ رَبِّكَ - بگو روح القدس از ناحیه

(۳۰۸) ملائکه

پروردگارت آورده»، و روح را که به وجهی غیر ملائکه است به جای جبرئیل که خود از ملائکه است آورنده قرآن دانسته است، پس معلوم می شود جبرئیل آورنده روح است و روح حامل این قرآن خواندنی است. (۱)

### روح القدس، و تأیید انبیاء

«وَآتَيْنَا عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ الْبَيِّنَاتِ وَأَيَّدْنَاهُ بِرُوحِ الْقُدُسِ.» (۲۵۳ / بقره)

۱- المیزان ج: ۲۵، ص ۳۳۲.

روح القدس، و تأیید انبیاء (۳۰۹)

اگر در آیه فوق از میان همه انبیاء تنها نام عیسی علیه السلام را ذکر کرده علتش این است که هر چند آن چه از جهات فضیلت در این جا برای عیسی علیه السلام ذکر کرده، یعنی دادن بیّنات و تأیید به روح القدس، اموری است که به حکم آیه «لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ» و آیه «يُنزِّلُ الْمَلَائِكَةَ بِالرُّوحِ مِنْ أَمْرِهِ عَلَى مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ أَنْ أَنْذِرُوا...» اختصاص به عیسی بن مریم علیهم السلام ندارد، بلکه مشترک میان همه رسول است، و لکن در خصوص عیسی علیه السلام به نحوی خاص است، چون تمامی آیات بیّنات آن جناب از قبیل مرده زنده کردنش، و با نفخه مرغ آفریدنش، و بهبودی دادن پسی و کوریش، و از غیب خبر دادنش، اموری بوده متکی بر حیات، و ترشحاتی است از روح.

علاوه بر این که در اسم عیسی خصوصیت دیگری هست و در آیتی روشن وجود دارد، و آن این است که وی پسر مریم است که بدون پدر از او متولد شد، هم چنان که آیه «وَ

(۳۱۰) ملائکه

جَعَلْنَاهَا وَأَبْنَاهَا آيَةً لِلْعَالَمِينَ» نبودن پدر برای عیسی و نبودن همسر برای مریم را آیتی برای همه عالمیان دانسته، پس مجموع پسر و مادر آیت الهیه روشنی، و فضیلت اختصاصی دیگری است. (۱)

### نش و ویژگی جبرئیل

«إِنَّهُ لَقَوْلُ رَسُولٍ كَرِيمٍ. ذِي قُوَّةٍ عِنْدَ ذِي الْعَرْشِ مَكِينٍ. مُطَاعٍ ثَمَّ أَمِينٍ»

(۱۹ تا ۲۱ / تکویر)

۱- المیزان ج: ۴، ص ۲۰۳.

شش ویژگی جبرئیل (۳۱۱)

در این مقام جبرئیل را به شش صفت توصیف کرده است:

۱- رسالت: او را «رسول» خوانده، که می‌فهماند او قرآن را به رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله وحی می‌کند.

۲- کرامت: او را «کریم» خوانده، که می‌رساند نزد خدای تعالی کرامت و احترام دارد، و به اعزاز او عزیز شده است.

۳- قوّت: او را «ذی قوّت» خوانده، که می‌فهماند او دارای قوّت و قدرت و شدّت بالغه‌ای است.

۴- منزلت: او را نزد خدای صاحب عرش، «مکین» خواند، یعنی دارای مقام و منزلت است.

(۳۱۲) ملائکه

۵- ریاست: او را «مطاع» خوانده، که دلالت دارد بر این که جبرئیل در آنجا یعنی نزد خدا دستور دهنده‌ای است که زیر دستانش

دستورات او را به کار می‌بندند. معلوم می‌شود در آنجا ملائکه‌ای هستند که جبرئیل به آنان امر می‌کند، و ایشان اطاعتش

می‌کنند، از همین جا معلوم می‌شود که جبرئیل در کار خودش یاورانی هم دارد.

۶- امانت: او را «آمین» خواند که می‌رساند جبرئیل خدا را در دستوراتی که می‌دهد و در رساندن وحی و رسالت، خیانت و دخل و

تصرفی نمی‌کند. (۱)

### شدید القوی بودن جبرئیل

۱- المیزان ج: ۴۰، ص ۸۹.

شدید القوی بودن جبرئیل (۳۱۳)

«مَا ضَلَّ صَاحِبُكُمْ وَمَا غَوَى. وَ مَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَى. اِنْ هُوَ اِلَّا وَحْيٌ يُوحى. عَلَّمَهُ شَدِيدُ الْقُوَى. ذُو مِرَّةٍ فَاسْتَوَى.» (۵ / نجم)

مراد از کلمه «شَدِيدُ الْقُوَى» به طوری که گفته‌اند، جبرئیل است، چون خدای سبحان او را در کلام مجیدش به این صفت یاد کرده

و فرمود: «اِنَّهُ لَقَوْلُ رَسُوْلٍ كَرِيْمٍ - اِنْ هُوَ اِلَّا وَحْيٌ يُوحى. عَلَّمَهُ شَدِيدُ الْقُوَى.» که نزد خدای ذی العرش منزلتی

دارد.»

(۱۹ تا ۲۱ / تکویر)

- «ذُو مِرَّةٍ فَاسْتَوَى»

آن‌هایی که آیه را وصف جبرئیل دانسته‌اند در نتیجه این طور معنایش کرده‌اند

(۳۱۴) ملائکه

همان جبرئیلی که در راه خدا شدت به خرج می‌دهد، یا آن جبرئیلی که عقلی پخته دارد، یا آن جبرئیلی که به نوعی از رسول

خدا علیه‌السلام مرور و عبور می‌کند، با این که خودش در هواس است.

«فَاسْتَوَى» این کلمه به معنای استقامت و مسلط شدن بر کار است و فاعل این فعل جبرئیل است، و ضمیر فاعل آن به وی برمی

گردد، و معنایش این است که جبرئیل به همین صورت اصلی‌اش که به آن صورت خلق شده در آمد، و تنها دو نوبت به صورت

اصلیش خود را به آن جناب نشان داد. ممکن هم هست معنایش این باشد که جبرئیل با قوّت خود مسلط شد بر آنچه مأمور انجامش

شده بود. (۱)

۱- المیزان ج: ۳۷، ص ۵۵.

شدید القوی بودن جبرئیل (۳۱۵)

## دستیاران جبرئیل - نگارش و حمل وحی

«فِيصُحُفٍ مُّكْرَمَةٍ مَّرْفُوعَةٍ مُّطَهَّرَةٍ بِأَيْدِي سَفَرَةٍ كَرَامٍ بَرَرَةٍ!» (۱۳ تا ۱۶/عبس)

معنای این چند آیه این است که، قرآن تذکره‌ای است که در صحف متعدده‌ای نوشته شده بود، صحفی معظم، و رفیع القدر، و پاکیزه از هر پلیدی، و از هر باطل و لغو و شک و تناقض، و بدست سفیرانی نوشته شده که ذاتا نزد پروردگارش بزرگوار، و در عمل هم نیکو کارند.

(۳۱۶) ملائکه

از این آیات بر می‌آید که برای وحی ملائکه مخصوصی است، که متصدی حمل صحف آن و نیز رساندن آن به پیامبرند. پس می‌توان گفت این ملائکه اعوان و یاران جبرئیلند، و تحت امر او کار می‌کنند، و اگر نسبت القای وحی را به ایشان داده، منافات ندارد با این که در جای دیگر آن را به جبرئیل نسبت دهد و بفرماید: «نَزَّلَ بِهِ الرُّوحَ الْأَمِينُ عَلَى قَلْبِكَ - روح الامین آن را بر قلب تو نازل کرد.»

در جای دیگر در تعریف جبرئیل می‌فرماید: «أَنَّهُ لَقَوْلُ رَسُولٍ كَرِيمٍ ذِي قُوَّةٍ عِنْدَ ذِي الْعَرْشِ مَكِينٍ مُّطَاعٍ ثَمَّ أَمِينٍ - این قرآن قول رسولی است کریم، و دارای قوت که نزد صاحب عرش مکانتی دارد و دستوراتش مطاع و در آن جا امین خوانده می‌شود.»

همین آیه مؤید مطلب ماست که می‌فرماید دستوراتش مطاع است، معلوم می‌شود جبرئیل برای رساندن وحی به انبیاء کارکنانی از ملائکه تحت فرمان دارد، پس رساندن

دستیاران جبرئیل - نگارش و حمل وحی (۳۱۷)

آن ملائکه، هم وحی رساندن است، هم چنان که عمل جبرئیل و اعوانش رو بر هم فعل خدای تعالی نیز هست. (۱)

## نفی حاجز بین جبرئیل و خدا و رسول

«وَلَقَدْ رَأَاهُ بِالْأُفُقِ الْمُبِينِ!» (۲۳ / تکویر)

نزول قرآن به رسالت فرشته‌ای آسمانی و جلیل القدر و عظیم المنزلت و امین در

۱- المیزان ج: ۴۰، ص ۵۶.

(۳۱۸) ملائکه

وحی یعنی جبرئیل صورت گرفته، که بین او و خدای عز و جل هیچ حاجزی، و بین او و رسول خدا هیچ واسطه‌ای نیست، و نه از ناحیه خودش، و نه از ناحیه هیچ کس دیگر، انگیزه‌ای که نگذارد وحی را بگیرد، و اگر گرفت نگذارد حفظش کند، و یا اگر حفظش هم کرده، نگذارد به رسول الله صلی الله علیه و آله برساند، وجود ندارد.

رسول خدا صلی الله علیه و آله، فرشته حامل وحی را به چشم خود دیده، و وحی را از او گرفته و خودش هم چیزی از وحی را کتمان نکرده، و نمی‌کند، و آن را تغییر نمی‌دهند. (۱)

چگونگی مشاهده جبرئیل به وسیله رسول خدا صلی الله علیه و آله

۱- المیزان ج: ۴۰، ص ۹۳.

چگونگی مشاهده جبرئیل به وسیله رسول خدا (ص) (۳۱۹)

«وَلَقَدْ رَأَاهُ بِالْأُفُقِ الْمُبِينِ!» (۲۳/تکویر)



کلمه «افق مبین» به معنای ناحیه ظاهر است و ظاهراً اشاره باشد به آیه «وَهُوَ بِالْأَفْقِ الْأَعْلَى»، و معنای آن این است که سوگند می‌خورم که رسول الله صلی الله علیه و آله جبرئیل را قبلاً هم دیده بود، و جبرئیل آن زمان در افق مبین، و ناحیه ظاهر قرار داشت، و آن همان افق اعلی است، و افقی که بلندتر از سایر افق‌هاست، البته بلندی به آن معنایی که مناسب با عالم ملائکه است. بعضی گفته‌اند: معنایش این است که رسول خدا صلی الله علیه و آله، جبرئیل را به صورت اصلی‌اش در آن جا که خورشید طلوع می‌کند که همان افق اعلا از ناحیه مشرق است دیده

(۳۲۰) ملائکه

بود. لکن این حرف درست نیست، به دلیل این که از لفظ آیه دلیلی که دلالت کند بر این که جبرئیل را به صورت اصلی‌اش دیده ندارد، حال جبرئیل به هر صورتی که تمثیل کرده باشد، صورت اصلی نبوده بلکه به این شکل درآمده است. (۱)

چگونگی شنیدن صدای جبرئیل به وسیله رسول خدا صلی الله علیه و آله

«نَزَلَ بِهِ الرُّوحُ الْأَمِينُ. عَلَى قَلْبِكَ لِتَكُونَ مِنَ الْمُنذِرِينَ. بِلِسَانٍ عَرَبِيٍّ مُبِينٍ!»

(۱۹۳ و ۱۹۴ / شعراء)

۱- المیزان ج: ۴۰، ص ۹۱.

چگونگی شنیدن صدای جبرئیل به وسیله رسول خدا (۳۲۱)

رسول خدا صلی الله علیه و آله در حینی که به وی وحی می‌شد، هم می‌دید، و هم می‌شنید، اما بدون این که دو حس بینائی و شنوائیش به کار بیفتد، هم چنان که در روایات آمده، که حالتی شبیه بیهوشی به آن جناب دست می‌داد که آن را به «رخاء الوحی» نام نهاده بودند.

پس آن جناب همان طوری که ما شخصی را می‌بینیم و صدایش را می‌شنویم، فرشته وحی را می‌دید و صدایش را می‌شنید، اما بدون این که دو حاسه بینائی و شنوائی مادی خود را چون ما به کار گیرد.

و اگر رؤیت او و شنیدنش در حال وحی عین دیدن و شنیدن ما می‌بود، بایستی آن چه می‌دیده و می‌شنیده میان او و سایر مردم مشترک باشد، و خلاصه اصحابش هم فرشته وحی را ببیند و صدایش را بشنود و حال آن که نقل قطعی این معنا را تکذیب

(۳۲۲) ملائکه

کرده و حالت وحی، بسیاری از آن جناب سراغ داده که در بین جمعیت به وی دست داده، و جمعیتی که پیرامونش بوده‌اند، هیچ چیزی احساس نمی‌کرده‌اند، نه صدای پائی، نه شخصی، نه سخنی، که به وی القاء می‌شده است. (۱)

### نفی تصرف جبرئیل در قلب رسول خدا صلی الله علیه و آله

«قُلْ مَنْ كَانَ عَدُوًّا لِجِبْرِيلَ فَإِنَّهُ نَزَّلَهُ عَلَى قَلْبِكَ!» (۹۷ / بقره)

خدای سبحان درباره قرآن و جبرئیل با هم در دو آیه سخن گفته است. می‌فرماید

۱- المیزان ج: ۳۰، ص ۲۰۵.

نفی تصرف جبرئیل در قلب رسول خدا صلی الله علیه و آله (۳۲۳)

جبرئیل از پیش خود قرآن نمی‌آورد، بلکه به اذن خدا بر قلب تو نازل می‌کند.

جبرئیل فرشته‌ای از فرشتگان خداست، و جز امثال دستورات خدای سبحان کاری ندارد، مثل میکائیل و سایر ملائکه، که همگی بندگان مکرم خداوند و خدا را در آن چه امر می‌کند، نافرمانی نمی‌کنند، و هر دستوری بدهد انجام می‌دهند.

«فَإِنَّهُ نَزَّلَهُ عَلَى قَلْبِكَ!»

قرآن همان طور که جبرئیل در نازل کردنش هیچ استقلالی ندارد و تنها مأموری است مطیع، همچنین در گرفتن آن و رساندنش به رسول خدا صلی الله علیه و آله استقلالی ندارد، بلکه قلب رسول خدا صلی الله علیه و آله خودش ظرف وحی خداست، نه این که جبرئیل در آن قلب دخل و تصرفی کرده باشد و خلاصه جبرئیل صرفاً مأمور رساندن است. (۱)

۱- المیزان ج: ۲، ص ۱۸.

(۳۲۴) ملائکه

### رؤیت حضور جبرئیل در افق اعلی

«وَهُوَ بِالْأَفْقِ الْأَعْلَى. ثُمَّ دَنَا فَتَدَلَّى. فَكَانَ قَابَ قَوْسَيْنِ أَوْ أَدْنَى. فَأَوْحَى إِلَى عَبْدِهِ مَا أَوْحَى!» (۸ تا ۱۱ / نجم)

کلمه «افق» به معنای ناحیه است، و ظاهراً مراد از آن افق اعلای آسمان است، بدون اعتبار این که طرف شرقی آن باشد. ضمیر «هُوَ» در این آیه به جبرئیل و یا به رسول خدا صلی الله علیه و آله بر می گردد.

رؤیت حضور جبرئیل در افق اعلی (۳۲۵)

کلمه «دُنُو» به معنای نزدیکی است و کلمه «تَدَلَّى» به معنای بسته شدن و آویزان گشتن به چیزی است ولی به طور کنایه در شدت نزدیکی استعمال می شود. و معنای آیه بنابر این که هر دو ضمیر به جبرئیل برگردد این است که جبرئیل سپس نزدیک رسول خدا صلی الله علیه و آله شد، و به دامن وی دست آویخت، تا با آن جناب به آسمانها عروج کند، و بعضی گفته اند: معنایش این است که جبرئیل از افق اعلی پائین آمد و به رسول خدا صلی الله علیه و آله نزدیک شد، تا آن جناب را به معراج ببرد.

«فَكَانَ قَابَ قَوْسَيْنِ أَوْ أَدْنَى!»

معنای این جمله این است که دوری او به قدر دو قوس و یا دو ذراع و یا کمتر از آن بود.

«فَأَوْحَى إِلَيْعَبْدِهِ مَا أَوْحَى!»

(۳۲۶) ملائکه

ضمیر در هر دو «اَوْحَى» به جبرئیل برمی گردد، البته این در آن فرضی است که ضمیرهای گذشته هم به او برگردد. آن وقت معنای جمله چنین می شود: که جبرئیل وحی برد نزد بنده خدا که همان رسول خدا صلی الله علیه و آله باشد، آن چه را که وحی برد.

«مَا كَذَبَ الْفُؤَادُ مَا رَأَى!»

در جمله فوق از قلب نفی کذب کرده و معنایش این است که فؤاد در آن چه دیده بود دروغ نگفت. فؤاد رسول خدا صلی الله علیه و آله دروغ نگفت به رسول خدا صلی الله علیه و آله آن چه را که دیده بود، و خلاصه رؤیت فؤاد رسول خدا صلی الله علیه و آله در آن چه که دید رؤیتی صادق بود.

و این تازگی ندارد که رؤیت را که در اصل به معنای دیدن چشم است به فؤاد نسبت داده شود، چون برای انسان یک نوع ادراک شهودی هست، که ورای ادراک‌هایی است که با یکی از حواس ظاهری و یا باطنی خود دارد، ادراکی است که نه چشم و گوش و

رؤیت حضور جبرئیل در افق اعلی (۳۲۷)

سایر حواس ظاهری واسطه‌اند، و نه تخیل و فکر و سایر قوای باطنی، این که مشاهده می کنیم که ما موجودی هستیم که می بینیم که در این درک عیانی و شهودی نه چشم ما واسطه است و نه فکر ما.

آری ما همان طور که محسوسات یکی از این حواس ظاهری و باطنی را درک می کنیم این را هم درک می کنیم که فلان محسوس را با فلان حس درک می کنیم، و این درک ربطی به آن حس ندارد، بلکه کار نفس است، که قرآن کریم از آن تعبیر به فؤاد

فرموده است.

و در آیه شریفه هیچ دلیلی که دلالت کند بر این که متعلق رؤیت خدای سبحان است، و خدا بوده که مرئی برای آن جناب واقع شده، نیست بلکه آن چه مرئی آن جناب واقع شده همان افق اعلی و دنو و تدلی و نیز این بوده که آن چه به وی وحی می‌شود خدا (۳۲۸) ملائکه

وحی کرده، و این نام برده‌ها همان‌هایی هستند که در آیات قبلی آمده بود، همه‌اش از سنخ آیات خدائی برای آن جناب بوده است. مؤید این گفتار ما آیه شریفه «مَا زَاغَ الْبَصِيرُ وَ مَا طَغَى. لَقَدْ رَأَى مِنْ آيَاتِ رَبِّهِ الْكُبْرَى» است که می‌فرماید آن چه دیده بود از آیات کبرای پروردگارش بود. اگر هم فرض کنیم که منظور دیدن خود خدای تعالی است باز اشکالی ندارد چون دیدن خدا را به قلب نسبت داده و دیدن قلب غیر از دیدن چشم است که تنها مربوط به اجسام است و تعلقش به خدای تعالی محال است. (۱)

### رؤیت مجدد جبرئیل در سفر معراج

۱- المیزان ج: ۳۷، ص ۵۶.

رؤیت مجدد جبرئیل در سفر معراج (۳۲۹)

«وَلَقَدْ رَأَى نَزْلَهُ أُخْرَى...» (۱۳ / نجم)

از این آیه به بعد می‌خواهد از یک نزول دیگر غیر آن نزولی که در آیات سابق بود خبر دهد. با در نظر داشتن این که مفسرین فاعل (راه) را رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله دانسته و ضمیر مفعولی در آن را به جبرئیل برگردانده‌اند، قهرا منظور از «نَزْلَهُ» نازل شدن جبرئیل بر آن جناب خواهد بود، نازل شدنش برای این که آن جناب را به معراج ببرد، و جمله «عِنْدَ سِدْرَةِ الْمُنتَهَى» ظرف برای رؤیت است، نه برای نازل شدن، و مراد از رؤیت آن جناب جبرئیل است، به صورت اصلی‌اش، و معنای جمله این است که جبرئیل یک بار دیگر به صورت اصلی‌اش در برابر رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله در آمد، تا به معراجش ببرد، و این جریان کنار سِدْرَةِ الْمُنتَهَى واقع شد.

(۳۳۰) ملائکه

پس از آن چه گذشت صحت این نظریه هم روشن شد که بگوییم ضمیر مفعولی به خدای تعالی برگردد، و مراد از رؤیت هم رؤیت هم قلبی، و مراد به نزله اخیری هم نازل شدن رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله در معراج به کنار سِدْرَةِ الْمُنتَهَى باشد، آن وقت معنای آیه چنین می‌شود: که رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله یک بار دیگر نزد سِدْرَةِ الْمُنتَهَى نازل شد، و این وقتی بود که به معراج می‌رفت، و در آن نزله خدا را مانند نزله اول با قلب خود دیدار کرد.

«عِنْدَ سِدْرَةِ الْمُنتَهَى. عِنْدَهَا جَنَّةُ الْمَأْوَى. إِذْ يَعْشَى السِّدْرَةَ مَا يَعْشَى!»

کلمه «سِدْرَةَ» به معنای یک درخت سدر است، و کلمه «الْمُنْتَهَى» گویا نام مکانی باشد و شاید مراد از منتهای آسمان‌ها باشد به دلیل این که جنت مأوی در آسمان‌ها است، چون در آیه «وَفِي السَّمَاءِ رِزْقُكُمْ وَمَا تُوعَدُونَ!» فرموده: هم رزق شما در آسمان است، و هم آن بهشتی که وعده داده شده‌اید.

رؤیت مجدد جبرئیل در سفر معراج (۳۳۱)

و اما این که این درخت سدره چه درختی است؟ در کلام خدای تعالی چیزی که تفسیرش کرده باشد نیافتیم، و مثل این که بنای خدای تعالی در این جا بر این است که به‌طور مبهم و با اشاره سخن بگوید، مؤید این معنا جمله «إِذْ يَعْشَى السِّدْرَةَ مَا يَعْشَى» است، که در آن سخن از مستوری رفته است.

«عِنْدَهَا جَنَّةُ الْمَأْوَى!»

یعنی بهشتی که مؤمنین برای همیشه در آن منزل می‌کنند. چون بهشت دیگری هست موقت، و آن بهشت برزخ است، که مدتش تا روز قیامت تمام می‌شود، و جنات مأوی بعد از قیامت است هم چنان که فرمود: «فَلَهُمْ جَنَّاتُ الْمَأْوَى نُزُلًا - بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ - مؤمنین جنت مأوی دارند و به پاداش کارهای نیک که می‌کرده‌اند در آنجا نازل

(۳۳۲) ملائکه

می‌شوند،» و نیز فرموده: «فَإِذَا جَاءَتِ الطَّائِفَةُ الْكُبْرَى - تا آنجا که می‌فرماید: «فَإِنَّ الْجَنَّةَ هِيَ الْمَأْوَى - چون قیامت بیاید چنین و چنان می‌شود، پس به درستی که جنت منزلگاه خواهد بود.» و این جنت المأوی به طوری که آیه ۲۲ سوره ذاریات دلالت می‌کند در آسمان واقع است.

«أَذِ يَعْنِي السُّدْرَةَ مَا يَعْنِي!» معنای آیه این است که آن زمان که احاطه می‌یابد به سدره آن چه احاطه می‌یابد. در این جا هم خدای تعالی مطلب را مبهم گذاشته نفرموده چه چیز به سدره احاطه می‌یابد، چون گفتیم بنای خدای تعالی بر ابهام است. «مَا زَاغَ الْبَصِيرُ وَمَا طَغَى!» «زیغ بصر» به این معناست که چشم آدمی چیزی را به آن صورت که هست نبیند و طوری دیگر ببیند، و طغیان بصر به این معنی است که چیزی را ببیند که اصلاً حقیقت ندارد و منظور از بصر چشم رسول خدا صلی الله علیه و آله است.

رؤیت مجدد جبرئیل در سفر معراج (۳۳۳)

و معنای آیه این است که چشم رسول خدا صلی الله علیه و آله آن چه را که دید بر غیر صفت حقیقی اش ندید، و چیزی را هم که حقیقت ندارد ندید، بلکه هر چه دید درست دید، و مراد به این دیدن رؤیت قلبی است، نه رؤیت با دیده سر. چون می‌دانیم منظور از دیدن همان حقیقتی است که در آیه «وَلَقَدْ رَأَوْا نَزْلَهُ أُخْرَى»، منظور است. چون صریحاً می‌فرماید: رؤیت در این نزله که نزله دومی است مثل رؤیت در نزله اولی بود، و رؤیت نزله دومی رؤیت با فؤاد بود، که درباره اش فرمود:

- «مَا كَذَبَ الْفُؤَادُ مَا رَأَى. أَفَتَمَارُونَهُ عَلَيَّ مَا يَرَى؟»

- «لَقَدْ رَأَى مِنْ آيَاتِ رَبِّهِ الْكُبْرَى!»

معنای آیه این است که سوگند می‌خورم که بعضی از آیات پروردگارش را بدید، و با دیدن آن‌ها مشاهده پروردگارش برایش تمام شد، چون مشاهده خدا به قلب با

(۳۳۴) ملائکه

مشاهده آیات او دست می‌دهد، زیرا آیت بدان جهت که آیت است به جز صاحب آیت را حکایت نمی‌کند، و از خودش هیچ حکایتی ندارد، و گرنه از جهت خودش اگر حکایت کند دیگر آیت نمی‌شود.

هم چنان که خودش فرمود: «وَلَا يُحِيطُونَ بِهِ عِلْمًا - به هیچ وجه به او احاطه علمی نمی‌یابند.» (۱)

### حمایت خدا و جبرئیل از رسولان خدا صلی الله علیه و آله

۱- المیزان ج: ۳۷، ص ۶۲.

حمایت خدا و جبرئیل از رسولان خدا صلی الله علیه و آله (۳۳۵)

«إِنَّ تَظَاهَرَ عَلَيْهِ فَإِنَّ اللَّهَ هُوَ مَوْلَاهُ وَ جِبْرِيْلُ وَ صَالِحُ الْمُؤْمِنِينَ وَ الْمَلَائِكَةُ بَعْدَ ذَلِكَ ظَهِيرٌ!» (۴ / تحریم)

آیه فوق می‌خواهد بفهماند خدای سبحان عنایت خاصه‌ای به رسول الله صلی الله علیه و آله دارد، و به همین جهت بدون هیچ واسطه‌ای از مخلوقاتش خود او وی را یاری می‌کند، و متولی امور او می‌شود، و کلمه «مولی» به معنای ولی و سرپرستی است که عهده‌دار متولی علیه باشد و او را در هر خطری که تهدیدش کند یاری نماید.

«وَالْمَلَائِكَةُ بَعْدَ ذَلِكَ ظَهِيرٌ!»

این جمله می‌خواهد بفهماند ملائکه در پشتیبانی پیامبر متحد و متفقند، گوئی در صف واحدی قرار دارند، و مثل تن واحدند، و اگر فرمود: ملائکه بعد از خدا و جبرئیل و

(۳۳۶) ملائکه

صالح مؤمنین پشتیبان اویند، برای این بود که پشتیبانی ملائکه را بزرگ جلوه دهد، تو گوئی نامبردگان در اول آیه یک طرف و ملائکه به تنهایی یک طرف قرار دارند. (۱)

### عقاید باطل و دشمنی یهود در مورد جبرئیل

«قُلْ مَنْ كَانَ عَدُوًّا لِجِبْرِيلَ فَإِنَّهُ نَزَّلَهُ عَلَيَّ قَلْبًا!» (۹۷ / بقره)

سیاق آیه دلالت دارد بر این که آیه شریفه در پاسخ از سخنی نازل شده که یهود

۱- المیزان ج: ۳۸، ص ۳۱۱.

عقاید باطل و دشمنی یهود در مورد جبرئیل (۳۳۷)

گفته بودند، و آن این بود که ایمان نیاوردن خود بر آن چه به رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله نازل شده تعلیل کرده‌اند به این که ما با جبرئیل که برای او وحی می‌آورد دشمنیم، شاهد بر این که یهود چنین حرفی زده بودند این است که خدای سبحان درباره قرآن و جبرئیل با هم در این دو آیه سخن گفته است. روایاتی هم که در شأن نزول آیه وارد شده این را تأیید می‌کند.

و امّا آیات مورد بحث در پاسخ از این که گفتند: ما به قرآن ایمان نمی‌آوریم برای این که با جبرئیل که قرآن را نازل می‌کند دشمنیم می‌فرماید: اولاً - جبرئیل از پیش از خود قرآن را نمی‌آورد بلکه به اذن خدا بر قلب تو نازل می‌کند. پس دشمنی یهود با جبرئیل نباید باعث شود که از کلامی که به اذن خدا می‌آورد اعراض کنند. و ثانیاً - قرآن کتاب‌های بر حق و آسمانی قبل از خودش را تصدیق می‌کند و معنا ندارد که کسی به

(۳۳۸) ملائکه

کتابی ایمان بیاورد، و به کتابی که آن را تصدیق می‌کند ایمان نیاورد. و ثالثاً - قرآن مایه هدایت کسانی است که به وی ایمان بیاورند. و رابعاً - قرآن بشارت است، و چگونه ممکن است شخص عاقل از هدایت چشم پوشیده، بشارت‌های آن را به‌خاطر این که دشمن آن را آورده، نادیده بگیرد؟

و از بهانه دوّمشان که گفتند: ما با جبرئیل دشمنیم جواب می‌دهد به این که جبرئیل فرشته‌ای از فرشتگان خداست، و جز امثال دستورات خدای سبحان کاری ندارد، مثل میکائیل و سایر ملائکه، که همگی بندگان مکرّم خدایند، و خدا آن چه امر کند، نافرمانی نمی‌کنند و هر دستوری بدهد انجام می‌دهند.

و هم‌چنین رسولان خدا از ناحیه خود کاره‌ای نیستند و هر چه دارند به وسیله خدا و از ناحیه اوست. خشمشان و دشمنی‌هایشان برای خداست، پس هر کس با خدا و ملائکه

عقاید باطل و دشمنی یهود در مورد جبرئیل (۳۳۹)

او، و پیامبران‌ش، و جبرئیلش و میکائیلش دشمنی کند خدا دشمن اوست. این بود آن دو جوابی که دو آیه مورد بحث بدان اشاره دارد. (۱)

۱- المیزان ج: ۲، ص ۱۸.

(۳۴۰)

## فصل هشتم: ملک الموت و وظیفه تحویل گیرندگان جان

### تحویل انسان به ملک مسئول قبض روح

«اللَّهُ يَتَوَفَّى الْأَنْفُسَ حِينَ مَوْتِهَا وَالَّتِي لَمْ تَمُتْ فِيمَنَّا مِمَّا فِيمَسِكُ الَّتِي قَضَىٰ عَلَيْهَا الْمَوْتَ وَيُرْسِلُ الْأُخْرَىٰ!» (۴۲ / زمر)  
- خداست آن کسی که جانها را در دم مرگ و هم از کسانی که نمرده‌اند ولی  
(۳۴۱)

به خواب رفته‌اند می‌گیرند، آن گاه آن که قضای مرگش رانده شده نگه می‌دارد، و آن دیگران را رها می‌کند. چون کلمه «تَوَفَّى» و «اشتیفا» به معنای گرفتن حق به تمام و کمال است و مضمون این آیه از گرفتن، و رها کردن ظاهر در این است که میان نفس و بدن دوئیت و فرق است.

باز از آن جمله این است: «وَقَالُوا أَإِذَا ضَلَلْنَا فِي الْأَرْضِ أَإِنَّا لَفِي خَلْقٍ جَدِيدٍ بَلْ هُمْ بِلِقَاءِ رَبِّهِمْ كَافِرُونَ قُلْ يَتَوَفَّكُم مَّلَكُ الْمَوْتِ الَّذِي وُكِّلَ بِكُمْ ثُمَّ إِلَىٰ رَبِّكُمْ تُرْجَعُونَ» - و گفتند آیا بعد از آن که در زمین گم شدیم، و دوباره به خلقت جدیدی در می‌آئیم؟ این سخن از ایشان صرف استبعاد است، و دلیلی بر آن ندارند، بلکه علت آن است که ایمانی به دیدار پروردگارشان ندارند، بگو در دم مرگ آن فرشته مرگی که موکل بر شماست شما را به تمام و کمال می‌گیرد، و سپس به سوی پروردگارتان برمی‌گردید.»  
(۳۴۲) ملائکه

که خدای سبحان یکی از شبهه‌های کفار منکر معاد را ذکر می‌کند، و آن این است که بعد از مردن و جدائی اجزای بدن (از آب و خاک و معدنی‌هایش) و جدائی اعضای آن، از دست و پا و چشم و گوشش، و نابودی همان اجزاء عضوی و دگرگون شدن صورت‌ها و گم گشتن در زمین، به طوری که دیگر هیچ با شعوری نتواند ما را از خاک دیگران تشخیص دهد، دوباره خلقت جدیدی به خود می‌گیریم؟

و این شبهه هیچ اساسی به غیر استبعاد ندارد، و خدای تعالی پاسخ آن را به رسول گرامی‌اش یاد می‌دهد و می‌فرماید: بگو شما بعد از مردن گم نمی‌شوید، و اجزای شما ناپدید و درهم و برهم نمی‌گردد، چون فرشته‌ای که موکل به شماست، شما را به تمامی و کمال تحویل می‌گیرد و نمی‌گذارد گم شوید، بلکه در قبضه و حفاظت او هستید. آنچه از شما گم و درهم و برهم می‌شود، بدن‌های شماست، نه نفس شما و یا به گونه

تحویل انسان به ملک مسئول قبض روح (۳۴۳)

آن کسی که یک عمر می‌گفت «من» و به او می‌گفتند «تو». (۱)

### ملک الموت و کارکنان او

«وَلَوْ تَرَىٰ إِذِ يَتَوَفَّى الَّذِينَ كَفَرُوا الْمَلَائِكَةُ يَضْرِبُونَ وُجُوهَهُمْ وَأَذْبَهُمْ!»  
(۵۰ / انفال)

۱- المیزان ج: ۲، ص ۲۵۶.

(۳۴۴) ملائکه

کلمه «تَوَفَّى» به معنای گرفتن تمامی حق است، و بیشتر در کلام الهی به معنای قبض روح استعمال می‌شود، و در این آیه آن را به ملائکه نسبت داده، و در برخی آیات آن را به ملکوت منسوب کرده، مانند آیه: «قُلْ يَتَوَفَّكُم مَّلَكُ الْمَوْتِ الَّذِي وُكِّلَ بِكُمْ»، و در برخی دیگر به خدای سبحان نسبت داده و فرموده: «اللَّهُ يَتَوَفَّى الْأَنْفُسَ حِينَ مَوْتِهَا» - خداوند جانها را در هنگام مردنش می‌گیرد.

این خود دلیل بر این است که قبض روح کار ملک الموت است و ملک الموت کارکنانی دارد که به اذن او و به امرش جان‌ها را می‌گیرند، و خود او به اذن خدا و به امر او عمل می‌کند، و به همین جهت، هم صحیح است گرفتن ارواح را به ملائکه نسبت داد و هم به ملک الموت منسوب کرد و هم به خدای سبحان.

### مأموریت حساس زیر دستان ملک الموت

مأموریت حساس زیر دستان ملک الموت (۳۴۵)

«حَتَّىٰ إِذَا جَاءَ أَحَدَكُمُ الْمَوْتُ تَوَفَّتْهُ رُسُلُنَا وَ هُمْ لَا يُفْرَطُونَ!» (۶۱ / انعام)

خدای سبحان از طرفی ملائکه خود را چنین توصیف کرده که «يَفْعَلُونَ مَا يُؤْمَرُونَ» - هر چه را که مأمور شوند انجام می‌دهند، و از طرف دیگر فرموده هر امتی گروگان اجل خویش است، وقتی اجلشان فرا رسد حتی برای یک ساعت نمی‌توانند آن را پس و پیش کنند.

از آن دو بیان استفاده می‌شود که ملائکه مأمور قبض ارواح نیز از حدود مأموریت خود تجاوز نکرده و در انجام آن کوتاهی نمی‌کنند. وقتی معلومشان شد که فلان شخص بایستی در فلان ساعت و در تحت فلان شرایط قبض روح شود حتی

(۳۴۶) ملائکه

یک لحظه او را مهلت نمی‌دهند. این آن معنائی است که از آیه استفاده می‌شود.

به هر حال باید دانست که این رسل همانا کارکنان و اعوان ملک الموتند، به دلیل این که در آیه «قُلْ يَتَوَفَّكُم مَّلَكُ الْمَوْتِ الَّذِي وُكِّلَ بِكُمْ»، نسبت قبض ارواح را تنها به ملک الموت می‌دهد و هیچ منافاتی هم ندارد که یک جا نسبت آن را به ملک الموت داده و در جای دیگر یعنی آیه مورد بحث به رسل و در مورد دیگر یعنی آیه «اللَّهُ يَتَوَفَّى الْأَنْفُسَ» به پروردگار داده باشد چه این خود یک نحوه تفنن در مراتب نسبت است، از نظر این که هر امری به خدای سبحان منتهی می‌شود، و او مالک و متصرف علی‌الاطلاق است، قبض ارواح را نیز به او نسبت می‌دهد. و از نظر این که ملک الموت مأمور خداوند است به او نسبت می‌دهد و از نظر این که اعوان او اسباب کار اویند به آنان نیز منتسب می‌کند. (۱)

مأموریت حساس زیر دستان ملک الموت (۳۴۷)

### وجود سلسله مراتب در ملائکه مأمور اخذ روح

«قُلْ يَتَوَفَّكُم مَّلَكُ الْمَوْتِ الَّذِي وُكِّلَ بِكُمْ ثُمَّ إِلَىٰ رَبِّكُمْ تُرْجَعُونَ!»

(۱۱ / سجده)

کلمه «تَوَفَّى» به معنای این است که چیزی را به طور کامل دریافت کنی. اگر در این آیه قبض روح و توفی را به ملک الموت و در آیه «اللَّهُ يَتَوَفَّى الْأَنْفُسَ حِينَ مَوْتِهَا - خدا جان‌ها را هنگام مردنش می‌گیرد»، به خدا نسبت داده، و در آیه: «حَتَّىٰ إِذَا جَاءَ أَحَدَكُمُ» - المیزان ج: ۱۷، ص ۱۵۷.

(۳۴۸) ملائکه

الْمَوْتُ تَوَفَّتْهُ رُسُلُنَا - تا آن که مرگ یکی شان برسد فرستادگان ما او را می‌میراند،» به فرستادگان، و در آیه «الَّذِينَ تَتَوَفَّيْهِمُ الْمَلَائِكَةُ ظَالِمِي أَنْفُسِهِمْ» - آنان که در حالی ملائکه قبض روحشان می‌کنند که ستمگر به خویشند،» به ملائکه نسبت داده، به خاطر اختلاف مراتب اسباب است، سبب نزدیک‌تر به میت ملائکه است، که از طرف ملک الموت فرستاده می‌شوند، و سبب دورتر از آنان خود مک الموت است، که مافوق آنان است، و امر خدای تعالی را نخست او اجرا می‌کند، و به ایشان دستور می‌دهد، خدای تعالی هم ما

فوق همه آنان و محیط بر آنان، و سبب اعلائی میراندن و مسبب‌الاسباب است، و اگر بخواهیم این جریان را با مثلی مجسم سازیم، نظیر عمل کتابت است که هم به قلم نسبت می‌دهیم، و می‌گوئیم قلم خوب می‌نویسد، و هم به دست و انگشتان نسبت می‌دهیم، و می‌گوئیم دست فلانی به نوشتن روان است و هم به انسان نسبت می‌دهیم و می‌گوئیم وجود سلسله مراتب در ملائکه مأمور اخذ روح (۳۴۹)

فلانی خوب می‌نویسد.

- «ثُمَّ إِلَىٰ رَبِّكُمْ تُرْجَعُونَ!»

این رجوع همان است که در آیه قبلی از آن به لقای خدا تعبیر کرده بود، و موطن و جای آن روز قیامت است، که باید بعد از توفی و مردن انجام شود، و برای فهماندن این بعدیت تعبیر به «ثُمَّ» کرد، که تراخی و بعدیت را می‌رساند.

- حقیقت مرگ بطلان و نابود شدن انسان نیست، و شما انسان‌ها در زمین گم نمی‌شوید، بلکه ملک‌الموت شما را بدون این که چیزی از شما کم شود بلکه به‌طور کامل می‌گیرد و شما را از بدن‌هایتان بیرون می‌کشد، به آن معنا که علاقه شما را از بدن‌هایتان قطع می‌کند.

چون تمام حقیقت شما ارواح شماست، پس شما یعنی همان کسی که کلمه (شما)

(۳۵۰) ملائکه

خطاب به ایشان است، (و یک عمر می‌گفتید من و شما) بعد از مردن هم محفوظ و زنده‌اید، و چیزی از شما کم نمی‌شود، آن چه گم می‌شود و از حالی به حالی تغییر می‌یابد، و از اول خلقتش دائما در تحول و دستخوش تغییر بود، بدن‌های شما بود، نه شما، و شما بعد از مردن بدن‌ها محفوظ می‌مانید، یا به سوی پروردگارتان مبعوث گشته، دوباره به بدن‌هایتان بر می‌گردید.

این آیه از روشن‌ترین آیات قرآنی است که دلالت بر تجرد نفس می‌کند و می‌فهماند که نفس غیر از بدن است، نه جزء آن است، و نه حالی از حالات آن. (۱)

۱- المیزان ج: ۳۲، ص ۸۵.

وجود سلسله مراتب در ملائکه مأمور اخذ روح (۳۵۱)

### خطاب ملائکه در لحظه مرگ متقین

«الَّذِينَ تَتَوَفَّيهِمُ الْمَلَائِكَةُ طَيِّبِينَ يَقُولُونَ سَلَامٌ عَلَيْكُمْ اذْخُلُوا الْجَنَّةَ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ!» (نحل / ۳۲)

معنای «طیب» بودن متقین در حال توفی و مرگ، خلوص آنان از خبث ظلم است، در مقابل مستکبرین، که ایشان را به ظلم در حال مرگ توصیف کرده و فرموده است: «الَّذِينَ تَتَوَفَّيهِمُ الْمَلَائِكَةُ ظَالِمِي أَنْفُسِهِمْ!»

معنای آیه چنین می‌شود: «متقین کسانی هستند که ملائکه آنان را قبض روح می‌کنند، در حالی که از خبث ظلم - شرک و معاصی - عاریند، و به ایشان می‌گویند سلام علیکم - که

(۳۵۲) ملائکه

تأمین قولی آنان است به ایشان - به جنت درآئید، به پاداش آن چه می‌کردید، و به این سخن ایشان را به سوی بهشت راهنمایی می‌کنند.»

پس این آیه همان طور که ملاحظه می‌فرمایید متقین را به پاکی و تخلص از آلودگی به ظلم وصف نموده، ایشان را وعده امنیت و راهنمایی به سوی بهشت می‌دهد، پس در نتیجه برگشت معنایش به این آیه است که می‌فرماید: «الَّذِينَ آمَنُوا وَ لَمْ يَلْسُوا أَلْسِنَهُمْ بِظُلْمٍ أُولَٰئِكَ لَهُمُ الْأَمْنُ وَ هُمْ مُهْتَدُونَ: کسانی که ایمان آوردند و ایمان خود را مشوب به ظلم نکردند، چنان کسانی دارای امنیت،



و راه یافتگانند.» (۱)

۱- المیزان ج: ۲۴، ص ۸۵.

خطاب ملائکه در لحظه مرگ متقین (۳۵۳)

### خطاب ملائکه در لحظه مرگ کفار

«الَّذِينَ تَتَوَفَّيهِمُ الْمَلَائِكَةُ ظَالِمِي أَنْفُسِهِمْ فَأَلْقَوْا السَّلَامَ مَا كُنَّا نَعْمَلُ مِنْ سُوءٍ!»

(۲۸ / نحل)

کافران که ملائکه جان‌هایشان را می‌گیرند در حالی که سرگرم ظلم و کفر خویشند ناگهان تسلیم گشته خضوع و انقیاد پیش می‌گیرند، و چنین وانمود می‌کنند که هیچ کار زشتی نکرده‌اند، ولی در همان حالت مرگ، گفتارشان را رد می‌کنند و تکذیبشان می‌کنند و به ایشان گفته می‌شود آری شما چنین و چنان کردید و خدا به آن چه می‌کردید قبل از این که به این ورطه بیفتید به وصف‌تان آگاه بود.

(۳۵۴) ملائکه

«فَادْخُلُوا أَبْوَابَ جَهَنَّمَ خَالِدِينَ فِيهَا فَلَبِئْسَ مَثْوَى الْمُتَكَبِّرِينَ!» خطاب در این آیه مانند خطاب در آیه: «إِنَّ الْخِزْيَ الْيَوْمَ وَالسُّوءَ عَلَى الْكَافِرِينَ»، و در «الَّذِينَ تَتَوَفَّاهُمُ الْمَلَائِكَةُ»، به مجموع کافرین است، نه یک یک آنان. بنابراین، برگشت معنای آیه نظیر این می‌شود که گفته شود: «تا یک یک شما از دری از درهای جهنم که مناسب اعمال‌تان است وارد شوید.» (۱)

### خطاب ملائکه در لحظه مرگ مستضعفین

۱- المیزان ج: ۲۴، ص ۸۲.

خطاب ملائکه در لحظه مرگ مستضعفین (۳۵۵)

«إِنَّ الَّذِينَ تَوَفَّيَهُمُ الْمَلَائِكَةُ ظَالِمِي أَنْفُسِهِمْ. قَالُوا كُنَّا مُسْتَضْعَفِينَ فِي الْأَرْضِ...» (۹۷ و ۹۸/نساء)

مراد از «ظلم» در آیه بالا، ظلم به نفس است. کسانی که آیه درباره‌شان سخن می‌گوید به واسطه آن که در شهرهای شرک قرار گرفته و در بین کفار زندگی می‌کرده‌اند و وسیله‌ای نداشته‌اند که به وسیله آن معارف دین را بیاموزند و وظایف بندگی و عبودیت را که دین به سوی آن فرا می‌خواند، بر پا دارند و از این رو اعراض کرده و اقامه شعائر دینی نکرده‌اند. خداوند هر گاه ظالمین را به طور مطلق ذکر کرده، ظلم را به اعراض از دین خدا و جستجوی دین کج و تحریف شده، تفسیر کرده است. این آیه اجمالاً دلالت دارد بر

(۳۵۶) ملائکه

همان معنایی که اخبار، آن را «سؤال قبر» یعنی سؤال ملائکه از دین میت بعد از فرا رسیدن مرگ نامیده است.

سؤال ملائکه این بود: «فِيمَ كُنْتُمْ - در چه دینی بودید؟» این سؤال از دینی است که اینان در زندگی داشتند. اینان که مورد سؤال قرار گرفته‌اند دارای یک حال عادی معتنا به و مورد توجهی نبوده‌اند و لذا در جواب گفتند که «در سرزمینی زندگی می‌کرده‌اند که نمی‌توانسته‌اند در آنجا متلبس به دین گردند، زیرا اهالی آن سرزمین قوی و مشرک و زورمند بودند و با ایشان به طوری که با افراد ضعیف معامله می‌شود، معامله کردند و نگذاشتند که ایشان شرایع دین را اخذ کرده و بدان عمل کنند.» این استضعافی که از آن یاد کرده‌اند اگر در این گفته صادق باشند، از آن جهت برایشان پیش آمده که برای همیشه در سرزمین شرک باقی مانده و مشرکین بر

سرزمین نام

خطاب ملائکه در لحظه مرگ مستضعفین (۳۵۷)

برده تسلط پیدا کرده بودند ولی این مشرکین بر سرزمین‌های دیگر تسلطی نداشتند بنا بر این، مستضعفین در هر حال مستضعف نبودند بلکه در حالی مستضعف بودند که می‌توانسته‌اند آن حال را به واسطه خروج و مسافرت تغییر بدهند و روی این اصل، ملائکه دعوی استضعاف آنان را به این بیان تکذیب کردند که زمین، زمین خداست. زمین، وسیع‌تر از آن محلی بوده که اینان در آن واقع شده و ملازم آن شده‌اند و برای اینان ممکن بود که مهاجرت کرده و از حومه استضعاف خارج شوند، و بنا بر این حقیقتا مستضعف نبوده‌اند چون قدرت داشتند از قید و بند استضعاف خارج شوند ولی به واسطه سوء اختیار خود این حال را اختیار کردند.

ملائکه، کلمه «أَرْض» را به کلمه «اللّه» اضافه کردند و گفتند: «أَرْضُ اللّهِ». این اضافه خالی از این ایماء نیست به این که خداوند اولاً در زمین خود وسعتی فراهم فرموده و

(۳۵۸) ملائکه

سپس مردم را دعوت به ایمان و عمل کرده است همان طور که پس از آیه دیگر اشعار بر همین معنی هست: «وَمَنْ يُهَاجِرْ فِي سَبِيلِ اللّهِ يَجِدْ فِي الْأَرْضِ مُرَافِعًا كَثِيرًا وَسِعَةً!» (نساء / ۱۰۰) «إِلَّا الْمُسْتَضْعَفِينَ مِنَ الرِّجَالِ وَالنِّسَاءِ وَالْوِلْدَانَ لَيْسَ تَطِيعُونَ حِيلَهُ وَلَا يَهْتَدُونَ سَبِيلًا!» (نساء / ۹۸)

این آیه دلالت دارد بر این که ستمکاران نام برده در آیه قبلی، مستضعف نبوده‌اند زیرا می‌توانسته‌اند که قید و بند استضعاف را از خود بردارند و استضعاف تنها صفت عده‌ای است که در این آیه ذکر شده است و معنی آیه این است که: «مگر آن‌هایی که استطاعت و تمکّن ندارند که برای دفع استضعافی که از ناحیه مشرکین متوجه آنان است بیندیشند و راهی هم پیدا نمی‌کنند که به وسیله آن از شر مشرکین خلاص گردند.» (۱)

خطاب ملائکه در لحظه مرگ مستضعفین (۳۵۹)

### زمان رؤیت ملائکه به وسیله کفار

«وَقَالَ الَّذِينَ لَا يَرْجُونَ لِقَاءَنَا أَلْمَلَأْنَا الْمَلَائِكَةَ أَوْ نَرَى رَبَّنَا لَقَدِ اسْتَكْبَرُوا فِي أَنْفُسِهِمْ وَعَتَوْا عُتُوًّا كَبِيرًا. يَوْمَ يَرَوْنَ الْمَلَائِكَةَ لَا بُشْرَى يَوْمَئِذٍ لِلْمُجْرِمِينَ وَيَقُولُونَ حِجْرًا مَّحْجُورًا!» (فرقان / ۲۲ و ۲۱)

کلمه «حِجْرًا مَّحْجُورًا» اصطلاحی بود که از مشرکین که هنگام دیدن کسی که از او ترسی داشتند به زبان می‌آوردند، و قرآن کریم در این آیه می‌فرماید کفار وقتی ملائکه

۱- المیزان ج: ۹، ص ۷۷.

(۳۶۰) ملائکه

را ببینند آن وقت هم این کلمه را می‌گویند، و خیال می‌کنند آن فایده‌ای برایشان دارد.

معنای این آیه این است که روزی مجرمین که امیدوار لقای خدا نیستند ملائکه را ببینند، در آن موقع هیچگونه بشارتی برای عموم مجرمین که اینان طائفه‌ای از آنانند نخواهد بود.

این آیه در موضع جواب از گفتار مشرکین است که گفتند: «چرا ملائکه به ما نازل نمی‌شوند؟» و اما از این اعتراضشان که «چرا پروردگار را نمی‌بینیم؟» جواب نداد، برای این که دیدنی که آن‌ها منظورشان بوده، دیدن به چشم سر بوده، که مستلزم جسمانیت و تجسم است، و خدا منزّه از آن است، و اما رؤیت به چشم یقین که همان رؤیت قلبی است، آن‌ها آن را سرشان نمی‌شد، و به فرض هم که سرشان می‌شد منظورشان از «أَوْ نَرَى رَبَّنَا» آن قسمت نبود.

زمان رؤیت ملائکه به وسیله کفار (۳۶۱)

و اما توضیح جواب از مسئله انزال ملائکه و رؤیت آنان، این است که اصل دیدن ملائکه را مسلم گرفته، که روزی هست که کفار ملائکه را ببینند، و درباره آن هیچ حرفی نزده، و به جای آن از حال و وضع کفار در روز دیدن ملائکه خبر داده، تا به این معنا اشاره کرده باشد که در خواست دیدن ملائکه به نفعشان تمام نمی‌شود چون ملائکه را نخواهند دید مگر در روزی که با عذاب آتش روبه رو شده باشند، و این وقتی است که نشئه دنیوی مبدل به نشئه اخروی شود، هم چنان که در جای دیگر نیز به این حقیقت اشاره نموده و فرموده: «مَا نُزِّلَ الْمَلَائِكَةُ إِلَّا بِالْحَقِّ وَ مَا كَانُوا إِذَا مُنْظَرِينَ - ملائکه را جز به حق نازل نمی‌کنیم، و وقتی نازل کنیم دیگر مهلت داده نمی‌شوند.» (۸ / حجر)

پس کفار در حقیقت در این درخواست خود استعجال در عذاب کرده‌اند، در حالی که خود خیال می‌کنند که با این درخواست خود خدا و رسول او را عاجز و ناتوان می‌کنند.

(۳۶۲) ملائکه

و اما این که این روزی که آیه «يَوْمَ يَرَوْنَ الْمَلَائِكَةَ» بدان اشاره دارد چه روزی است؟ مفسرین گفته‌اند: روز قیامت است، و لکن آن چه از سیاق به کمک سایر آیات راجع به اوصاف روز مرگ، و بعد از مرگ بر می‌آید، این است که مراد روز مرگ است. مثلاً یکی از آیات راجع به مرگ آیه: «وَلَوْ تَرَيَا إِذِ الظُّلُمُونَ فِي عَمْرَاتِ الْمَوْتِ وَالْمَلَائِكَةُ بَاسِطُوا أَيْدِيهِمْ أَخْرِجُوا أَنْفُسَكُمُ الْيَوْمَ تُجْزَوْنَ عَذَابَ الْهُونِ - اگر ببینی زمانی را که ستمگران در سكرات مرگ قرار می‌گیرند و ملائکه دست دراز کرده، که جان خود بیرون دهید، امروز به عذاب خواری کيفر خواهید شد،» (۹۳/ انعام) می‌باشد. و یکی دیگر آیه «الَّذِينَ تَتَوَفَّيْهِمُ الْمَلَائِكَةُ ظَالِمِي أَنْفُسِهِمْ - کسانی که ملائکه جانشان را می‌گیرند، در حالی که به خود ستم کرده‌اند، ملائکه به ایشان می‌گویند: در دنیا در چه کار بودید؟ می‌گویند در زمین زیر دست دیگران بودیم، می‌پرسند: مگر زمین فراخ نبود که در آن هجرت کنید.» (۲۸ / نحل) و آیاتی دیگر.

زمان رؤیت ملائکه به وسیله کفار (۳۶۳)

و همین مشاهدات دم مرگ است که قرآن آن را برزخ خوانده، چون در آیات قرآنی دلالت قطعی هست بر این که بعد از مرگ و قبل از قیامت ملائکه را می‌بینند و با آنان گفتگو می‌کنند.

و از سوی دیگر در مقام مخاصمه در پاسخ کسی که دیدن ملائکه را انکار می‌کند طبعاً باید اولین روزی را که ملائکه را می‌بیند به رخس کشید، و آن روز مرگ است که کفار با دیدن ملائکه بد حال می‌شوند. پس ظاهر امر این است که آیه و دو آیه بعدش نظر به حال برزخ دارد، و رؤیت کفار ملائکه را در آن روز خاطر نشان می‌سازد، و حبط اعمال هم مربوط به آن عالم و حال اهل بهشت هم باز مربوط به آن عالم است. (۱)

۱- المیزان ج: ۲۹، ص ۲۸۶.

(۳۶۴) ملائکه

### نحوه شکنجه و اخذ جان مرتدین به وسیله ملائکه

«فَكَيْفَ إِذَا تَوَفَّتْهُمُ الْمَلَائِكَةُ يَضْرِبُونَ وُجُوهَهُمْ وَ أَدْبَارَهُمْ!» (۲۷ / محمد)

این آیه نتیجه‌گیری از مطالب آیه ۲۵ همین سوره «إِنَّ الَّذِينَ ارْتَدُّوا عَلَىٰ أَدْبَارِهِمْ» درباره مرتدین است و معنایش چنین است: «این است که در امروز که بعد از روشن شدن هدایت باز هر چه می‌خواهند می‌کنند، حال بین در هنگامی که ملائکه جانشان را می‌گیرند و به صورت و پشتشان می‌کوبند چه حالی دارند.»

نحوه شکنجه و اخذ جان مرتدین به وسیله ملائکه (۳۶۵)

«ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ اتَّبَعُوا مَا أَسْخَطَ اللَّهَ وَ كَرِهُوا رِضْوَانَهُ فَاحْبَطَ أَعْمَالَهُمْ» (۲۸ / محمد)

که اشاره «ذَلِكُ» به مطالب در آیه قبل است، که از عذاب ملائکه در هنگام گرفتن جان آنان سخن می‌گفت. سبب عقاب آنان این است که اعمالشان را به خاطر پیروی هر آن چه مایه خشم خداست، و کراهتشان از خشنودی خدا حبط شده، چون دیگر عمل صالحی برایشان نمانده و قهرا با عذاب خدا بدبخت و شقی می‌شوند. (۱)

### تسلط ملائکه به کفار در جنگهای صدر اسلام

۱- المیزان ج ۳۶، ۷۲

(۳۶۶) ملائکه

«وَلَوْ تَرَىٰ إِذِ يَتَوَفَّى الَّذِينَ كَفَرُوا الْمَلَائِكَةُ. ذَلِكُ بِمَا قَدَّمْتَ أَيْدِيكُمْ وَأَنَّ اللَّهَ لَيْسَ بِظَلَمٍ لِلْعَبِيدِ!» (۵۰ و ۵۱ / انفال)

«تَوَفَّى» به معنی گرفتن تمامی حق است. بیشتر در کلام الهی به معنای قبض روح استعمال می‌شود، و در آیه آن را به ملائکه نسبت داده است. از ظاهر جمله «يَضْرِبُونَ وُجُوهَهُمْ وَأَذْبَارَهُمْ» برمی‌آید که ملائکه هم از جلو کفار را می‌زدند و هم از پشت سر، و آن کنایه است از احاطه و تسلط ملائکه و این که ایشان را از همه طرف می‌زدند.

ملائکه به ایشان گفتند: «ذُوقُوا عَذَابَ الْحَرِيقِ - عذاب سوزان را بچشید» و مراد به آن عذاب آتش است.

«ذَلِكُ بِمَا قَدَّمْتَ أَيْدِيكُمْ!» این جمله تئمه گفتاری است که خداوند از ملائکه حکایت کرده،

تسلط ملائکه به کفار در جنگهای صدر اسلام (۳۶۷)

و یا اشاره به مجموع گفتار و کرداری است که ملائکه با مشرکین کردند، و معنایش این است که، این عذاب سوزان را به شما می‌چشانیم به خاطر آن رفتاری که می‌کردید، و یا این است که، از همه طرف شما را می‌زنیم و عذاب حریق را هم به شما می‌چشانیم به خاطر آن رفتاری که می‌کردید.

«وَأَنَّ اللَّهَ لَيْسَ بِظَلَمٍ لِلْعَبِيدِ!» معنایش این است که خداوند احدی از بندگان خود را ظلم نمی‌کند، چه خدای تعالی صراتش مستقیم، و در فعلش تخلف و اختلاف نیست، اگر یک نفر را ظلم کند همه را ظلم می‌کند، و اگر ظالم باشد ظلام (بسیار ستمگر) هم خواهد بود (دقت فرمائید).

سیاق آیات دلالت دارد بر این که مراد از آن‌هایی که خداوند سبحان در توصیفشان فرموده که ملائکه جان‌هایشان را می‌گیرند و عذابشان می‌کنند همان مشرکینی هستند

(۳۶۸) ملائکه

که در جنگ بدر کشته شدند. (۱)

۱- المیزان ج ۱۷، ص ۱۵۷.

تسلط ملائکه به کفار در جنگهای صدر اسلام (۳۶۹)

### فصل نهم: نقش ملائکه در قیامت

#### وضع ملائکه بعد از به هم پیچیدن آسمان‌ها

«وَتَرَى الْمَلَائِكَةَ حَافِينَ مِنْ حَوْلِ الْعَرْشِ يُسَبِّحُونَ بِحَمْدِ رَبِّهِمْ...» (۷۵ / زمر)

کلمه «حَافِينَ» به معنای احاطه کردن و حلقه زدن دور چیزی است. و کلمه «عَرْش» عبارت است از آن مقامی که فرامین و اوامر الهی از آن مقام صادر می‌شود، فرامین

(۳۷۰)

الهی‌ای که با آن امر عالم را تدبیر می‌کند، و ملائکه عبارتند از مجریان مشیت خدا، و عاملان به اوامر او، و دیدن ملائکه به این حال کنایه است از این که بعد از درهم پیچیده شدن آسمان‌ها، ملائکه را به این صورت و حال می‌بینی. و معنای آیه این است که تو در آن روز ملائکه را می‌بینی، در حالی که دور عرش حلقه زده، و پیرامون آن طواف می‌کنند، تا اوامر صادره را اجرا کنند و نیز می‌بینی که سرگرم تسبیح خدا با حمد اویند. (۱)

### زمان شکافت آسمان و نزول ملائکه ساکن آن

۱- المیزان ج ۳۴، ص ۱۵۶.

زمان شکافت آسمان و نزول ملائکه ساکن آن (۳۷۱)

«وَيَوْمَ تَشَقُّقُ السَّمَاءِ بِالْغَمَامِ وَنُزِّلَ الْمَلَائِكَةُ تَنْزِيلًا!» (۲۵ / فرقان)

مراد از «يَوْمَ = روز» روز قیامت است. «تَشَقُّقُ» به معنای باز شدن است، و غمام نام ابر است و اگر ابر را غمام خوانده‌اند، چون نور آفتاب را می‌پوشاند، مانند غم که به معنای پرده است.

ظاهر آیه این است که روز قیامت آسمان شکافته می‌شود، و ابرهائی هم که روی آن را پوشانده نیز باز می‌شود، و ملائکه که ساکنان آسمان نازل می‌شوند، و کفار ایشان را می‌بینند، پس آیه قریب المعنای با آیه «وَأُنشِقَّتِ السَّمَاءُ فَهِيَ يَوْمَئِذٍ وَاهِيَةٌ وَالْمَلَكُ عَلَى أَرْجَائِهَا - آسمان شکافته شد پس آن در امروز سست است و فرشته بر کناره‌های آن است.»

(۳۷۲) ملائکه

و بعید نیست که این طرز سخن کنایه باشد از پاره شدن پرده‌های جهل، و بروز عالم آسمان - یعنی عالم غیب - و بروز سگان آن، که همان ملائکه هستند، و نازل شدن ملائکه به زمین، که محل زندگی بشر است.

و اگر از واقعه قیامت تعبیر به تشقق کرد، نه تفتیح و امثال آن، برای این بود که دل‌ها را بیشتر بترساند و هم‌چنین تنوین در کلمه «تَنْزِيلًا» باز برای رساندن عظمت آن‌روز است. (۱)

### عروج پنجاه هزار ساله ملائک در قیامت

۱- المیزان ج ۲۹، ص ۲۹۱.

عروج پنجاه هزار ساله ملائک در قیامت (۳۷۳)

«تَعْرُجُ الْمَلَائِكَةُ وَالرُّوحُ إِلَيْهِ فِي يَوْمٍ كَانَ مِقْدَارُهُ خَمْسِينَ أَلْفَ سَنَةٍ!»

(۴/ معارج)

منظور از روزی که مقدارش پنجاه هزار سال است، روز قیامت است. اگر آن روز با روزهای دنیا و زمان جاری در آن تطبیق شود، معادل پنجاه هزار سال دنیا می‌شود، (نه این که در آن جا هم از گردش خورشید و ماه سال‌هائی شمسی و قمری پدید می‌آید. مراد به عروج ملائکه و روح در آن روز به سوی خدا این است که آن روز ملائکه به خدای برمی‌گردند. چون در آن روز تمامی عالم به او برمی‌گردد، آری روز قیامت روز ظهور هیچ و پوچ بودن اسباب، و از کار افتادن آن‌ها، و بطلان روابطی است که در دنیا (۳۷۴) ملائکه

بین اسباب و مسببات برقرار بود، آن روز تمام موجودات به سوی خدای تعالی عَزَّوَجَلَّ برمی‌گردند، و هر موجودی در معراج خود به سوی او رجوع می‌کند، و همه ملائکه پیرامون عرش پروردگارشان را فرامی‌گردند وصف می‌کشند، هم‌چنان که فرمود: «وَ

تَرَى الْمَلَائِكَةَ حَافِينَ مِنْ حَوْلِ الْعَرْشِ - ملائکه را می‌بینی که پیرامون عرش را فرا گرفته‌اند، و نیز فرموده: «يَوْمَ يَقُومُ الرُّوحُ وَالْمَلَائِكَةُ صِيْفًا - روزی که ملائکه و روح به صف می‌ایستند.»

و مراد از روح آن روحی است که در آیه شریفه: «قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّي» - از امر خودش خوانده، و این روح غیر ملائکه است. (۱)  
۱- المیزان ج ۳۹، ص ۱۳۰

عروج پنجاه هزار ساله ملائک در قیامت (۳۷۵)

### تعداد ملائکه حامل عرش الهی در قیامت

«وَالْمَلَكُ عَلَى أَرْجَائِهَا وَيَحْمِلُ عَرْشَ رَبِّكَ فَوْقَهُمْ يَوْمَئِذٍ ثَمَانِيَةً!»  
(۱۷ / حاقه)

«فَإِذَا نُفِخَ فِي الصُّورِ نَفْحَةً وَاحِدَةً!» - تعبیر دمیدن در صور کنایه است از مسئله قیامت، «وَحُمِلَتِ الْأَرْضُ وَالْجِبَالُ فَدُكَّتَا دَكَّةً وَاحِدَةً» - کلمه «دک» معنایش کوبیدن سخت است، به طوری که آن چه کوبیده می‌شود خورده گشته، به صورت اجزایی ریز در آید، منظور از حمل شدن زمین و جبال این است که قدرت الهی بر آنها احاطه می‌یابد، و اگر مصدر «دک» را با کلمه «واحد» توصیف کرد، برای این بود که به سرعت خورد شدن آنها اشاره کند و بفهماند خورد شدن کوه‌ها و زمین احتیاج به کوبیدن بار دوم ندارد.

ملائکه (۳۷۶)

«فَيَوْمَئِذٍ وَقَعَتِ الْوَاقِعَةُ!» - یعنی در چنین روزی قیامت به پا می‌شود.

«وَأَنْشَقَّتِ السَّمَاءُ فَهِيَ يَوْمَئِذٍ وَاهِيَةٌ. وَالْمَلَكُ عَلَى أَرْجَائِهَا!» - ممکن است آیه شریفه در معنای آیه زیر باشد که می‌فرماید: «وَيَوْمَ تَشَقُّقُ السَّمَاءِ بِالْغَمَامِ وَنَزَلَ الْمَلَائِكَةُ تَنْزِيلًا» - و روزی که آسمان به ابرها پاره پاره می‌شود و ملائکه به طور ناگفتنی نازل می‌گردند.»

«وَيَحْمِلُ عَرْشَ رَبِّكَ فَوْقَهُمْ يَوْمَئِذٍ ثَمَانِيَةً!» به طوری که از مقتضای سیاق ظاهر می‌شود به ملائکه برمی‌گردد و ظاهر کلام خدای تعالی بر می‌آید که عرش در آن روز حاملینی از ملائکه دارد. هم‌چنان که از ظاهر آیه زیر نیز این معنا استفاده می‌شود  
تعداد ملائکه حامل عرش الهی در قیامت (۳۷۷)

می‌فرماید: «الَّذِينَ يَحْمِلُونَ الْعَرْشَ وَمَنْ حَوْلَهُ» - کسانی که عرش را حمل می‌کنند، و کسانی که پیرامون عرش هستند، پروردگار خود را به حمد تسبیح می‌گویند، و به او ایمان می‌آورند، و برای همه کسانی که ایمان آورده‌اند استغفار می‌کنند.»

از ظاهر آیه مورد بحث بر می‌آید که حاملان عرش در آن روز هشت نفرند، اما این که این هشت نفر از جنس ملائکه هستند و یا غیر ایشان، آیه شریفه ساکت است، هر چند که سیاق آن خالی از این اشعار نیست به این که از جنس ملک می‌باشند. ممکن هم هست، غرض از ذکر انشقاق آسمان، و بودن ملائکه در اطراف آن، و این که حاملین عرش در آن روز هشت نفرند، این باشد که بفرماید در آن روز ملائکه و آسمان و عرش برای انسان‌ها ظاهر می‌شوند، هم‌چنان که قرآن در این باره فرموده: «وَتَرَى الْمَلَائِكَةَ حَافِينَ مِنْ حَوْلِ الْعَرْشِ يُسَبِّحُونَ بِحَمْدِ رَبِّهِمْ» - ملائکه را می‌بینی که پیرامون عرش را حلقه‌وار گرفته‌اند، و پروردگار خود را به حمد تسبیح می‌گویند.» (۱)

ملائکه (۳۷۸)

### صف ملائکه و صف روح در روز قیامت

«يَوْمَ يَقُومُ الرُّوحُ وَالْمَلَائِكَةُ صَفًّا...» (۳۸ / نبأ) «وَجَاءَ رَبُّكَ وَالْمَلَكُ صَفًّا صَفًّا.» (۲۲ / فجر)

مراد از روح مخلوقی امری است که آیه «قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّي»، بدان اشاره دارد. و

۱- المیزان ج ۳۹، ص ۱۰۷.

صف ملائکه و صف روح در روز قیامت (۳۷۹)

کلمه «صَفًّا» حالی است از روح و ملائکه و این کلمه حالت «صَافِينَ» را می‌رساند. و ای بسا از مقابله‌ای که میان روح و ملائکه انداخته استفاده شود که روح به تنهایی یک صف را، و ملائکه همگی یک صف را تشکیل می‌دهند.

جمله «لَا يَتَكَلَّمُونَ» بیانی است برای جمله «لَا يَمْلِكُونَ مِنْهُ خِطَابًا»، و ضمیر فاعل در آن به همه اهل محشر برمی‌گردد، چه روح و چه ملائکه، چه انس و چه جن.

جمله «إِلَّا مَنْ أذنَ لَهُ الرَّحْمَنُ»، می‌خواهد بیان کند چه کسانی در آن روز با اذن خدا سخن می‌گویند. «وَقَالَ صَوَابًا» - تنها کسانی حق سخن گفتن دارند که خدا اذنشان داده باشد، و سخنی صواب بگویند، سخنی که حق محض باشد، و آمیخته با باطل و خطا نباشد، و این جمله در حقیقت قیدی است برای اذن خدا، کأنه فرموده و خدا اذن نمی‌دهد مگر به چنین کسی.

(۳۸۰) ملائکه

از نظر وقوع ذیل آیه که می‌فرماید: «يَوْمَ يَقُومُ الرُّوحُ وَالْمَلَائِكَةُ صَفًّا!» بعد از جمله «لَا يَمْلِكُونَ مِنْهُ خِطَابًا»، که از ظاهرش بر می‌آید این مالک نبودنشان مختص به یوم الفصل است، و نیز از نظر وقوع آن جمله در سیاق تفصیل جزای الهی طاغیان و متقین، بر می‌آید که مراد این است که ایشان مالکیت و اذن آن را ندارند که خدا را در حکمی که می‌راند و رفتاری که معمول می‌دارد مورد خطاب و اعتراض قرار دهند، و یا دست به شفاعت بزنند. سئوالی که در این جا پیش می‌آید این است که چرا ملائکه استثناء نشدند، و بطور کلی فرمود: «لَا يَمْلِكُونَ مِنْهُ خِطَابًا» با این که ملائکه منزله از اینند که به خدای تعالی اعتراضی بکنند.

پس معلوم می‌شود مراد از خطابی که فرموده مالک آن نیستند اعتراض به حکم و رفتار او نیست بلکه تنها همان مسئله شفاعت و سایر وسایل تخلص از شر است، نظیر

صف ملائکه و صف روح در روز قیامت (۳۸۱)

عدل، بیع، دوستی، دعا، و درخواست که در جای دیگر فرموده: «مَنْ قَبِلَ أَنْ يَأْتِيَ يَوْمَ لَا يَبِيعُ فِيهِ وَلَا خُلَّةٌ وَلَا شَفَاعَةٌ» - قبل از آن که روزی فرارسد که نه بیع در آن هست نه دوستی و نه شفاعت. «(۲۵۴ / بقره)» «وَلَا يُقْبَلُ مِنْهَا عِدْلٌ وَلَا تَنْفَعُهَا شَفَاعَةٌ» - روزی که از کسی نه عوض بپذیرند و نه شفاعتی سودی برایشان دارد. «(۱۲۳ / بقره)» سخن کوتاه این که ضمیر فاعل در «يَمْلِكُونَ» به تمامی حاضران در یوم الفصل بر می‌گردد، چه ملائکه و چه روح، و چه انس و چه جن - چون سیاق آیه حکایت از عظمت و کبریائی خدای تعالی است، و در چنین سیاقی همه مشمولند نه خصوص ملائکه و روح، و نه خصوص طاغیان.

- «وَجَاءَ رَبُّكَ وَالْمَلَكُ صَفًّا صَفًّا!»

در این جمله نسبت به آمدن به خدای تعالی داده، و این تعبیر از متشابهات است که

(۳۸۲) ملائکه

آیه: «لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ» - هیچ چیزی مانند او نیست، و آیاتی که خواص قیامت را ذکر می‌کنند و مثلاً می‌فرمایند: آن روز همه اسباب‌ها از کار می‌افتند و همه حجاب‌ها کنار می‌رود، و بر همه مکشوف می‌شود که خدا حق مبین است؛ این متشابه را تفسیر می‌کنند و تشابه آن را برطرف می‌سازد.

روایاتی هم که می‌گویند منظور از آمدن امر خداست، و قرآن هم می‌فرماید: «وَالْأَمْرُ يَوْمَئِذٍ لِلَّهِ» - امر امروز تنها برای خداست! همه در مقام رفع این تشابه است. و یا نسبت آمدن به خدا دادن در آیه شریفه از باب مجاز عقلی است.

و اما بحث درباره آمدن ملائکه و این که آمدنشان صف به صف است نظیر بحثی است که در بالا گذشت. (۱)

۱- میزان ج ۳۹، ص ۴۴۱، وج ۴۰ ص ۲۲۴

صف ملائکه و صف روح در روز قیامت (۳۸۳)

### وضع ملائکه در نفخه صور

«و نَفِّخَ فِي الصُّورِ فَصَعِقَ مَنْ فِي السَّمَوَاتِ وَمَنْ فِي الْأَرْضِ إِلَّا مَنْ شَاءَ اللَّهُ!»

(۶۸ / زمر)

ظاهر آن چه در کلام خدای تعالی در معنای نفخ صور آمده، این است که این نفخ دو بار صورت می گیرد، یک بار برای این که همه جانداران با هم بمیرند، و یک بار هم برای این که همه مردگان زنده شوند.

(۳۸۴) ملائکه

جمله «إِلَّا مَنْ شَاءَ اللَّهُ» استثنائی است از اهل آسمان‌ها و زمین، و اما این که این استثنا شدگان کیانند؟ بعضی گفته‌اند: جبرئیل و میکائیل و اسرافیل و عزرائیل اند، که پیشوایان فرشتگانند، چون این نام بردگان در هنگام نفخ صور نمی‌میرند، بلکه بعد از آن می‌میرند. بعضی دیگر گفته‌اند: آن چهار نفر با حاملان عرشند. بعضی هم گفته‌اند: آن نامبردگان با رضوان و حور و مالک و ربانیه‌اند. هیچ یک از این اقوال به دلیلی از لفظ آیات که بتوان بدان استناد جست مستند نیستند.

«نَفِّخَ فِيهِ أُخْرَى فَإِذَا هُمْ قِيَامٌ يَنْظُرُونَ!»

معنای آیه فوق این است که در صور نفخه دیگری دمیده می‌شود که ناگهان همه از قبرها بر می‌خیزند و منتظر می‌ایستند تا چه دستوری برسد، و یا چه رفتاری با ایشان می‌شود، و یا معنا این است که بر می‌خیزند و مبهوت و متحیر نگاه می‌کنند. و اگر در این

وضع ملائکه در نفخه صور (۳۸۵)

آیه آمده که بعد از نفخه دوم بر می‌خیزند و نظر می‌کنند منافاتی با آیه: «و نَفِّخَ فِي الصُّورِ فَإِذَا هُمْ مِنَ الْأَجْدَاثِ إِلَى رَبِّهِمْ يَنْسِلُونَ» - و رد صور دمیده می‌شود که ناگهان از گورهای خود به سوی پروردگارشان می‌شتابند، و مضمون آیه: «يَوْمَ يُنْفَخُ فِي الصُّورِ فَتَأْتُونَ أَفْوَاجًا» - روزی که در صور دمیده می‌شود فوج فوج می‌آیند، و آیه «وَيَوْمَ يُنْفَخُ فِي الصُّورِ فَفَزِعَ مَنْ فِي السَّمَوَاتِ وَمَنْ فِي الْأَرْضِ» - روزی که در صور دمیده می‌شود همه آنان که در آسمان‌ها و آنان که در زمینند به فرع در می‌آیند، (۸۷ / نمل) ندارد.

برای این که فرعیان و دویدنشان به سوی عرصه محشر، و آمدن فوج فوجشان بدان‌جا، مانند به‌پاخواستن و نظر کردنشان حوادثی نزدیک به همدند، و چنان نیست که با هم منافات داشته باشند. (۱)

۱- میزان ج ۳۴، ص ۱۴۵.

(۳۸۶) ملائکه

### استقبال ملائکه از مؤمنین در نفخه صور

«لَا يَحْزَنُهُمُ الْفَزَعُ الْأَكْبَرُ وَ تَتَلَقَّيْهِمُ الْمَلَائِكَةُ!» (۱۰۳ / انبیاء)

«إِنَّ الَّذِينَ سَبَقَتْ لَهُمْ مِنَّا الْحُسْنَىٰ أُولَٰئِكَ عَنْهَا مُبْعَدُونَ لَا يَسْمِعُونَ حَسِيصَهَا وَ هُمْ فِي مَا اشْتَهَتْ أَنْفُسُهُمْ خَالِدُونَ» - و کسانی که درباره آن‌ها از جانب ما قلم به نیکی رفته از جهنم دور شوند و حتی زمزمه آن را نشنوند و در آن چه دل‌هایشان بخواهد

جاودانند.»



استقبال ملائکه از مؤمنین در نفخه صور (۳۸۷)

(۱۰۱ و ۱۰۲ / انبیاء)

کلمه «حسیس» به معنی صوتی است که احساس شود و کلمه فزع اکبر به معنای ترس اعظم است، که خدای تعالی خبر داده که چنین ترسی در هنگام نفخ صور وقوع پیدا می‌کند، و فرموده: «و چون در صور دمیده شود همه کسانی که در آسمان‌ها و زمینند به فزع می‌افتند.»

معنای «و تَلَقَّيْهُمْ الْمَلَائِكَةُ»، در آیه مورد بحث این است که: ملائکه ایشان را با بشارت استقبال می‌کنند و می‌گویند: «هَذَا يَوْمُكُمْ الَّذِي كُنْتُمْ تُوعَدُونَ - این بود آن روز که وعده داده می‌شدید.» (۱)

۱- میزان ج ۲۸، ص ۱۸۳.

(۳۸۸) ملائکه

### بشارت ملائکه به مؤمنین در قیامت

«إِنَّ الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقَامُوا تَتَنَزَّلُ عَلَيْهِمُ الْمَلَائِكَةُ أَلَّا تَخَافُوا وَلَا تَحْزَنُوا وَأَبْشِرُوا بِالْجَنَّةِ الَّتِي كُنْتُمْ تُوعَدُونَ!» (۳۰ / فصلت)

این آیه و آیه بعدش حسن حال مؤمنین را بیان می‌کند و از آینده‌ای که در انتظار مؤمنین است و ملائکه با آن به استقلال ایشان می‌آیند، خبر می‌دهد، و آن تقویت دل‌ها، و دل‌گرمی آنان و بشارت به کرامت است.

بشارت ملائکه به مؤمن در قیامت (۳۸۹)

پس ملائکه ایشان را از ترس و اندوه ایمنی می‌دهند. ترس همیشه از مکروهی است که احتمال پیش آمدن دارد، و در مورد مؤمنین، یا عذابی است که از آنان می‌ترسند، و یا محرومیت از بهشت است، که باز از آن بیم دارند، «حُزْن = اندوه» هم، همواره از مکروهی است که واقع شده، و شری که پدید آمده، مانند گناهایی که از مؤمن سر زده، از آثارش غم‌نده می‌شوند، و یا خیراتی که باز به خاطر سهل انگاری از ایشان فوت شده، از فوت آن اندوهگین می‌گردند، و ملائکه ایشان را دل‌داری می‌دهند، به این که ایشان از چنان خوف و چنین اندوهی در امانند، چون گناهانشان آمرزیده شده، و عذاب از ایشان برداشته شده است.

آن‌گاه بشارتشان می‌دهند به بهشتی که وعده داده شده‌اند، می‌گویند: «أَبْشِرُوا بِالْجَنَّةِ الَّتِي كُنْتُمْ تُوعَدُونَ»، و این که گفتند: «كُنْتُمْ تُوعَدُونَ»، دلالت دارد بر این که

(۳۹۰) ملائکه

نازل شدن ملائکه بر مؤمنین به این بشارت، بعد از زندگی دنیاست، چون معنای عبارتشان این است که: مژده‌باد به آن بهشتی که همواره وعده‌اش را به شما می‌دادند. (۱)

### دو ملک مسئول جلو راندن انسان در قیامت

«وَجَاءَتْ كُلُّ نَفْسٍ مَعَهَا سَائِقٌ وَشَهِيدٌ» (۲۱ / ق)

معنای آیه این است که هر کسی در روز قیامت به محضر خدای تعالی حاضر

۱- میزان ج ۳۴، ص ۳۰۳

مسئول جلو راندن انسان در قیامت (۳۹۱)

می‌شود، در حالی که «سائقی» با اوست، که او را از پشت سر می‌رانند، و شاهدهی همراه دارد که به آن چه وی کرده گواهی

می‌دهد، ولی در آیه شریفه تصریح نشده که این سائق و شهید ملائکه‌اند و یا همان نویسندگانند و یا از جنس غیر ملائکه‌اند. چیزی که هست از سیاق آیات به ذهن می‌رسد که آن دو از جنس ملائکه‌اند.

و نیز تصریح نشده به این که در آن روز شهادت منحصر به این یک شاهد است که در آیه آمده، و لکن آیات وارده درباره شهدای روز قیامت عدم انحصار آن را می‌رساند، و نیز آیات بعدی هم که بگومگوی انسان را با قرین خود حکایت می‌کند دلالت دارد بر این که با انسان در آن روز غیر از سائق و شهید کسانی دیگر نیز هستند. (۱)

۱- المیزان ج ۳۶، ص ۲۳۸.

(۳۹۲) ملائکه

### ملک قرین انسان و وظیفه او در قیامت

«وَقَالَ قَرِينُهُ هَذَا مَا لَدَيَّ عَتِيدًا!» (۲۳ / ق)

سیاق آیه خالی از چنین ظهوری نیست که مراد از این قرین، همان ملک موکلی باشد که در دنیا پیوسته با او بود، حال اگر سائق هم همان باشد، معنا چنین می‌شود: خدایا این است آن انسانی که همواره با من بود اینک حاضر است. و اگر مراد از کلمه قرین شهیدی است که او نیز با آدمی است، معنا چنین می‌شود: این است آن چه من از اعمال او تهیه

ملک قرین انسان و وظیفه او در قیامت (۳۹۳)

کرده‌ام - (درحالی که به‌نام اعمال آن انسان اشاره می‌کند، اعمالی که در دنیا از او دیده‌است). (۱)

### ولایت و همراهی ملائکه با مؤمنین در آخرت

«نَحْنُ أَوْلِيَاؤُكُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَفِي الْآخِرَةِ...!» (۳۱ / فصلت)

این آیه شریفه تئمه بشارت ملائکه است، و بنابر این در آخرت به مؤمنین می‌گویند: ما در زندگی دنیا اولیای شما بودیم - با این که این گفتگو بعد از انقضای زندگی دنیاست

۱- المیزان ج ۳۶، ص ۲۴۰

(۳۹۴) ملائکه

- در حقیقت مقدمه و زمینه چینی است، برای آوردن جمله «فِي الْآخِرَةِ»، تا اشاره کنند به این که ولایت در آخرت فرع و نتیجه ولایت در دنیا است، پس گویا گفته‌اند: ما اولیای شما در آخرتیم، همان طور که در دنیا بودیم، و یا بدان جهت که در دنیا بودیم، و به زودی متولی امور شما خواهیم شد، همان طور که در دنیا بودیم.

اولیاء بودن ملائکه برای مؤمنین منافات با این ندارد که خدا هم ولی ایشان باشد، چون ملائکه واسطه‌های رحمت و کرامت اویند، نه این که از پیش خود اختیاری داشته باشند. (۱)

۱- المیزان ج ۳۴، ص ۳۰۴.

ولایت و همراهی ملائکه با مؤمنین در آخرت (۳۹۵)

### ملائکه خازن بهشت

«وَسِيقَ الَّذِينَ اتَّقَوْا رَبَّهُمْ إِلَى الْجَنَّةِ زُمَرًا... وَقَالَ لَهُمْ خَزَنَتُهَا...» (۷۳/ زمر)

منظور از جمله «خَزَنَتُهَا» ملائکه‌ای است که مؤکل بر بهشتند. و معنای آیه این است که «سِيقَ» به حرکت و می‌دارند «الَّذِينَ اتَّقَوْا

رَبَّهُمْ إِلَى الْجَنَّةِ زُمَرًا» کسانی را که از انتقام پروردگار خود پرهیز داشتند، رانده می‌شوند به سوی بهشت دسته دسته، «حَتَّىٰ إِذَا جَاءُوهَا» تا آن جا که بدان جا برسند، در حالی که «فَتِيَحْتُ أَبْوَابُهَا» درهای آن به رویشان باز شده، «وَقَالَ لَهُمْ خَزَنَتُهَا» موكلین بر بهشت در حالی که بهشتیان را استقبال می‌کنند به ایشان می‌گویند: «سَلَامٌ عَلَيْكُمْ!» شما همگی در سلامت مطلق خواهید (۳۹۶) ملائکه

بود، جز آن چه مایه خوشنودی است نخواهید دید، «طَبْتُمْ!» بعید نیست بیانگر علت اطلاق سلام باشد، «فَادْخُلُوا خَالِدِينَ!» اینک داخل شوید که اثر پاکی شما این است که جاودانه در آن زندگی کنید. (۱)

### نوید رسانی ملائکه به اهل بهشت

«جَنَّتْ عَدْنٌ يَدْخُلُونَهَا وَمَنْ صَلَحَ مِنْ عِبَادِنَا وَأَزْوَاجِهِمْ وَذُرِّيَّتِهِمْ وَالْمَلَائِكَةُ»  
۱- المیزان ج ۳۴، ص ۱۵۳.

نوید رسانی ملائکه به اهل بهشت (۳۹۷)

يَدْخُلُونَ عَلَيْهِمْ مِنْ كُلِّ بَابٍ، سَلَّمَ عَلَيْكُمْ بِمَا صَبَرْتُمْ! (۲۳ تا ۲۴ / رعد)

حق در دل‌های طایفه‌ای که دعوت پروردگار خود را پذیرفتند جایگیر گشته است. دل‌هایشان یک سره دل می‌شود و دل‌های حقیقی می‌گردد، که آثار و برکات یک دل واقعی را دارد، و آن آثار عبارت است از تذکر و بینائی، و نیز از خواص این گونه دل‌ها که صاحبانش با آن خواص شناخته می‌شوند، این است که صاحبانش که همان «أُولُو الْأَلْبَابِ» باشند بر وفای به عهد خدا پایدارند، و آن عهدی را که خداوند به فطرتشان از ایشان (و از همه کس) گرفته نقض نمی‌کنند، و نیز بر احترام پیوندهایی که خداوند ایشان را با آن‌ها ارتباط داده استوارند، یعنی همواره صله رحم می‌کنند، و از در خشیت و ترس از خدا پیوند خویشاوندی را که از لوازم خلقت بشر است احترام می‌کنند.

(۳۹۸) ملائکه

و نیز از خواص دل‌های این طایفه این است که در برابر مصایب و همچنین اطاعت و معصیت صبر نموده، خویشتن‌داری می‌کنند، و به جای ناشکری و جزع، نماز می‌گذارند و متوجه درگاه پروردگار خود می‌شوند، و به جای معصیت، به وسیله انفاق وضع مجتمع خود را اصلاح می‌نمایند، و به جای ترک طاعت و سرپیچی، سیئات خود را با حسنات خود محو می‌کنند. بنابراین چنین کسانی دارای سرانجامی نیک و محمود که همان بهشت برین است می‌باشند، و در آن بهشت ثبوت اعمال نیکشان منعکس می‌شود، و با صالحان از پدران و همسران و دودمان خود محشور و مصاحب می‌گردند، چنان که در دنیا هم با ارحام خود مصاحبت می‌کردند، فرشتگان هم از هر دری برایشان در می‌آیند و سلام می‌کنند، چون در دنیا از در طاعت و عبادت مختلف در آمدند. این‌ها آثار حق است که در آن سرا بدین صورت‌ها منعکس می‌شود.

نوید رسانی ملائکه به اهل بهشت (۳۹۹)

«وَالْمَلَائِكَةُ يَدْخُلُونَ عَلَيْهِمْ مِنْ كُلِّ بَابٍ سَلَّمَ عَلَيْكُمْ بِمَا صَبَرْتُمْ فَنِعْمَ عُقْبَى الدَّارِ!» این عقبی، سرانجام اعمال صالحی است که در هر بابی از ابواب زندگی بر آن مداومت دارند، و در هر موقعیتی که دیگران منحرف می‌گردند ایشان خویشتن‌داری نموده و خدا را اطاعت می‌کنند، خویشتن‌داری نموده خود را از گناه دور می‌دارند، خویشتن‌داری نموده و مصایب را تحمل می‌نمایند، و این صبرشان با خوف و خشیت توأم است.

جمله «سَلَّمَ عَلَيْكُمْ بِمَا صَبَرْتُمْ فَنِعْمَ عُقْبَى الدَّارِ!» حکایت کلام ملائکه است که اولوالالباب را با امنیت و سلامتی جاودانی و سرانجام نیک نوید می‌دهند سرانجامی که هرگز دست خوش زشتی و مذمت نگردد. (۱)

۱- میزان ج ۲۲، ص ۲۴۳.

(۴۰۰) ملائکه

### دین صحیح و انحصار شفاعت ملائکه

«وَلَا يَشْفَعُونَ إِلَّا لِمَنِ ارْتَضَىٰ وَهُمْ مِنْ خَشِيَّتِهِ مُشْفِقُونَ.» (۲۸ / انبیاء)

جمله «وَلَا يَشْفَعُونَ إِلَّا لِمَنِ ارْتَضَىٰ» مسئله شفاعت ملائکه برای غیر ملائکه را معترض است، و این مسئله‌ای است که خیلی مورد توجه و اعتقاد بت پرستان است، که می‌گفتند: «هَأُولَآءِ شُفَعَاؤُنَا عِنْدَ اللَّهِ - این‌ها پارتی‌های ما در درگاه خدایند»، (۱۸ / یونس) و یا می‌گفتند: «مَا نَعْبُدُهُمْ إِلَّا لِيُقَرِّبُونَا إِلَى اللَّهِ زُلْفَىٰ - اگر این‌ها را می‌پرستیم برای این است که ما را به خدا نزدیک کنند.» (۳ / زمر)

دین صحیح و انحصار شفاعت ملائکه (۴۰۱)

خدای تعالی در جمله مورد بحث اعتقاد آنان را رد نموده و می‌فرماید: ملائکه هر کسی را شفاعت نمی‌کنند، تنها کسانی را شفاعت می‌کنند که دارای ارتضی باشند، و ارتضی به معنای داشتن دینی صحیح، و دینی مورد رضای خداست، چون خودش فرموده: «إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ وَيَغْفِرُ مَا دُونَ ذَلِكَ لِمَنْ يَشَاءُ - خدا نمی‌آمرزد این که به او شرک بورزند ولی هر گناهی که پائین‌تر از آن باشد، از هر کسی که خودش بخواهد می‌آمرزد.» (۴۸ / نساء) پس ایمان به خدا بدون شرک ارتضی است. وثنی‌ها آن را ندارند، چون مشرکند. و از جمله عجایب امر ایشان این است که خود ملائکه را شریک خدا می‌گیرند، ملائکه‌ای که شفاعت نمی‌کنند مگر غیر مشرکین را. (۱)

۱- میزان ج، ۲۸ ص ۱۱۱.

(۴۰۲) ملائکه

### خازنان دوزخ

«وَسِيقَ الَّذِينَ اتَّقَوْا رَبَّهُمْ إِلَى الْجَنَّةِ زُمَرًا حَتَّىٰ إِذَا جَاءُوهَا وَفُتِحَتْ أَبْوَابُهَا وَقَالَ لَهُمْ خَزَنَتُهَا! (۷۳ / زمر)

در قیامت کفار را دسته دسته از پشت سر به سوی جهنم می‌رانند. «حَتَّىٰ إِذَا جَاءُوهَا»، و چون به جهنم می‌رسند «فُتِحَتْ أَبْوَابُهَا»، درهای آن باز می‌شود تا داخل آن شوند، و از این که در این جا فرمود درهای آن باز می‌شود درهای متعددی دارد. آیه خازنان دوزخ (۴۰۳)

«لَهَا سَبْعَةُ أَبْوَابٍ»، در سوره حجر به این معنی تصریح دارد. «وَقَالَ لَهُمْ خَزَنَتُهَا»، خازنان دوزخ یعنی ملائکه‌ای که موکل بر آنند، از در ملامت و انکار برایشان می‌گویند: «أَلَمْ يَأْتِكُمْ رُسُلٌ مِنْكُمْ؟» آیا رسولانی از خود شما یعنی از نوع خود شما انسان‌ها به سویتان نیامدند؟ «يَتْلُونَ عَلَيْكُمْ آيَاتِ رَبِّكُمْ»، تا بخوانند بر شما آیات پروردگارتان را؟ و آن حجت‌ها و براهینی که بر وحدانیت خدا در ربوبیت، و وجوب پرستش او دلالت می‌کند برایتان اقامه کنند؟ «قَالُوا بَلَىٰ!» گفتند چرا چنین رسولانی برای ما آمدند، و آن آیات را برای ما خواندند، «وَلَكِنْ» زیر بار نرفتیم، و آنان را تکذیب کردیم، و در نتیجه «حَقَّتْ كَلِمَةُ الْعَذَابِ عَلَى الْكَافِرِينَ»، (۷۱ / زمر) فرمان خدا و حکم ازلیش درباره کفار به کرسی نشست، و منظور از کلمه عذاب، همان است که در هنگامی که به آدم فرمان می‌داد به زمین فرود آید، فرمود: «وَالَّذِينَ كَفَرُوا وَكَذَّبُوا بِآيَاتِنَا أُولَٰئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ - و کسانی که کفر بورزند و آیات ما را تکذیب کنند آنان اهل آتش و در آن جاودانند.» (۳۹ / بقره)

(۴۰۴) ملائکه

«قِيلَ ادْخُلُوا أَبْوَابَ جَهَنَّمَ خَالِدِينَ فِيهَا فَبِئْسَ مَثْوَى الْمُتَكَبِّرِينَ!»

گوینده این فرمان - به طوری که از سیاق بر می‌آید - خازنان دوزخند، و از جمله «فَبَسَّ مَثْوَى الْمُتَكَبِّرِينَ» بر می‌آید: که این فرمان درباره کفاری صادر می‌شود که از در تکبر و پلنگ دماغی آیات خدا را تکذیب کرده، و با حق عناد ورزیده‌اند. (۱)

### تعداد ملائکه موکل سفر یا خازنان دوزخ

۱- المیزان ج، ۳۴ ص ۱۵۳.

تعداد ملائکه موکل سفر یا خازنان دوزخ (۴۰۵)

«سَأَصْلِيهِ سَقَرٌ... عَلَيْهَا تِسْعَةَ عَشَرَ، وَ مَا جَعَلْنَا أَصْحَابَ النَّارِ إِلَّا مَلَائِكَةً...!»

(۳۰ / مدثر)

«سَقَرٌ» در عرف قرآن یکی از نام‌های جهنم است، و یا درکات آن است، سقر بسیار مهم و هراس آور است. سقر هیچ چیزی از آن چه به دست آورده باقی نمی‌گذارد، و همه را می‌سوزاند؛ «لَا تَبْقَى وَ لَا تَذَرُ...» نه از آن که در آن می‌افتد چیزی باقی نمی‌گذارد، بلکه جسم و روحشان را می‌سوزاند. یکی دیگر از خصوصیات سقر این است که رنگ بشره بدن‌ها را دگرگون می‌سازد: «لَوْ أَحَۡهُ لَلْبَشْرِ».

«عَلَيْهَا تِسْعَةَ عَشَرَ» - یعنی بر آن سقر نوزده نفر موکلند که عهده دار عذاب

(۴۰۶) ملائکه

دادن به مجرمین‌اند، و هر چند مطلب را مبهم گذاشته، و نفرموده که از فرشتگانند و یا غیر فرشته‌اند، لکن از آیات قیامت و مخصوصاً تصریح آیات بعدی استفاده می‌شود که از ملائکه‌اند.

«وَ مَا جَعَلْنَا أَصْحَابَ النَّارِ إِلَّا مَلَائِكَةً» مراد به اصحاب النار همان خازنان موکل بر دوزخ است، که عهده‌دار شکنجه‌دادن به مجرمین‌اند.

حاصل معنای آیه این است که ما اصحاب آتش و موکلین بر آن را از جنس ملائکه قرار دادیم که قادر بر انجام مأموریت خود هستند، هم چنانکه در جای دیگر فرمود: «عَلَيْهَا مَلَائِكَةٌ غِلَظٌ شِدَادٌ لَا يَعْصُونَ اللَّهَ مَا أَمَرَهُمْ وَ يَفْعَلُونَ مَا يُؤْمَرُونَ» - ملائکه‌ای غلاظ و شداد موکل بر آتشند، ملائکه‌ای که هیچ گاه خدا را در آن چه فرمان می‌دهد نا فرمانی ننموده، و هر مأموریتی را انجام می‌دهند.»

تعداد ملائکه موکل سفر یا خازنان دوزخ (۴۰۷)

«وَ مَا جَعَلْنَا عِدَّتَهُمْ إِلَّا فِتْنَةً لِلَّذِينَ كَفَرُوا» معنای آیه این است که ما از عدد آن ملائکه و این که نوزده نفرند به شما خبر ندادیم، مگر برای این که همین خبر باعث آزمایش کفار شود.

«لِيَسْتَيَقِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ» - ما برای این گفتیم موکلین بر آتش نوزده فرشته‌اند، که اهل کتاب یقین کنند به این که قرآن نازل بر تو حق است، چون می‌بینند قرآن هم مطابق کتاب آسمانی ایشان است.

«وَ يَزِدَادَ الَّذِينَ آمَنُوا إِيمَانًا» - و نیز برای این که مؤمنین به اسلام هم وقتی ببینند که اهل کتاب هم این خبر قرآن را تصدیق کرده‌اند، ایمانشان زیادتر شود. (۱)

۱- المیزان ج، ۳۹ ص ۲۸۱.

(۴۰۸) ملائکه

### ملائکه مسئول آتش در جهنم

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا قُوا أَنْفُسَكُمْ وَأَهْلِيكُمْ نَارًا وَقُودُهَا النَّاسُ وَالْحِجَارَةُ عَلَيْهَا مَلَائِكَةٌ غِلَاظٌ شِدَادٌ لَا يَعْصُونَ اللَّهَ مَا أَمَرَهُمْ وَيَفْعَلُونَ مَا يُؤْمَرُونَ!»

(۶ / تحریم)

مراد از کلمه «نار» آتش جهنم است، و اگر انسان‌های معذب در آتش دوزخ را «آتش گیرانه دوزخ» خوانده، بدین جهت است که شعله گرفتن مردم در آتش دوزخ به ملائکه مسئول آتش در جهنم (۴۰۹)

دست خود انسان است. جمله مورد بحث یکی از ادله تجسم اعمال است، برای این که در آخر آیه بعد می‌فرماید: تنها و تنها اعمال خودتان را به شما به عنوان جزا می‌دهند. «عَلَيْهَا مَلَائِكَةٌ غِلَاظٌ شِدَادٌ»، یعنی بر آتش ملائکه‌ای موکل شده‌اند، تا انواع عذاب را بر سر اهل دوزخ بیاورند، ملائکه‌ای غلاظ و شداد.

مناسب‌تر با مقام این است که منظور از فرشتگان غلاظ فرشتگانی باشند که خشونت عمل دارند (چون فرشتگان مثل ما آدمیان قلب مادی ندارند، تا متصف به خشونت و رقت شوند.) و در آیه «وَاعْلَظُّ عَلَيْهِمْ»، نیز غلظت را عبارت از غلظت در عمل دانسته است. (۱)

۱- المیزان ج، ۳۸، ص، ۳۱۶.

(۴۱۰) ملائکه

ملائکه مسئول آتش در جهنم (۴۱۱)

(۴۱۲)

## فصل دهم: امداد‌های غیبی ملائکه در صدر اسلام

### امداد ملائکه در جهاد و جنگهای صدر اسلام

«اذْ تَقُولُ لِلْمُؤْمِنِينَ أَلَنْ يَكْفِيَكُمْ أَنْ يُمِدَّكُمْ رَبُّكُمْ بِثَلَاثَةِ آلاَفٍ مِنَ الْمَلَائِكَةِ مُنَزَّلِينَ؟» (۱۲۴ / آل عمران)

از این آیات استفاده می‌شود که خداوند در جنگ بدر سه هزار ملک برای یاری مؤمنین فرو فرستاد.

(۴۱۳)

- «وَمَا جَعَلَهُ اللَّهُ إِلَّا بُشْرَى لَكُمْ!» (۱۲۶ / آل عمران)

از آیه شریفه فوق چنین استفاده می‌شود که ملائکه‌ای که برای کمک مؤمنین آمدند مستقلاً در امر یاری اثری نداشته و صرفاً اسباب ظاهری بودند که باعث آرامش قلب مؤمنین شدند و اما یاری واقعی صرفاً از خدای سبحان است، و هیچ چیز انسان را بی‌نیاز از او نمی‌کند و هر امری منتهی به اوست، عزیزی است که مغلوب نمی‌شود و حکیمی است که جهل در حریم مقدسش راه ندارد.

اما جنگ احد: به طور مسلم در آیات، دلیلی بر این که در آن روز ملائکه برای یاری مؤمنین نازل شده باشند وجود ندارد. و اما در جنگ احزاب و حنین اگر چه به شهادت آیاتی از قبیل «اذْ جَاءَتْكُمْ جُنُودٌ فَأَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ رِيحًا وَجُنُودًا لَمْ تَرَوْهَا - هُنَّ كَمِيٌّ كَمَا سَاءَ»

(۴۱۴) ملائکه

فراوانی از دشمن به سوی شما آمد ما بادی تند و سپاه‌یانی که آن را ندیدند به کمک شما فرستادیم. (۹ / احزاب) و آیه «وَأَنْزَلْ جُنُودًا لَمْ تَرَوْهَا - وَفَرَّوْا فَرَارًا كَثِيرًا وَجَاءَ الْكُفْرُ مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُونَ» (۲۶ / توبه) که اولی دربارہ جنگ احزاب و دومی راجع به جنگ حنین است ملائکه‌ای برای مؤمنین نازل شده است، الا این که در آیه مورد بحث «بَلَىٰ إِنَّ تَصْبِرُوا!» از این که افاده عموم کند و این دو

جنگ را نیز شامل شود قاصر است. (۱)

### ملائکه نازل شده در جنگ خندق

۱- المیزان ج، ۷ ص ۱۲.

ملائکه نازل شده در جنگ خندق (۴۱۵)

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذْ كُرُوا نِعْمَةَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ إِذْ جَاءَتْكُمْ جُنُودٌ فَأَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ رِيحًا وَجُنُودًا لَمْ تَرَوْهَا!» (۹ / احزاب)

این آیه مؤمنین را یادآوری می‌کند که در ایام جنگ خندق چه نعمتها به ایشان ارزانی داشت. ایشان را یاری و شکر لشکر مشرکین را از ایشان برگردانید. با این که لشکریانی مجهز، و از شعوب و قبایل گوناگون بودند، از قطفان، و از قریش، و اخایش و کنانه، و یهودیان بنی قریظه، و بنی نظیر جمع کثیری آن لشکر را تشکیل داده بودند، و مسلمانان را از بالا و پایین احاطه کرده بودند، با این حال خدای تعالی باد را بر آنان مسلط کرد، و فرشتگانی فرستاد تا بیچاره‌شان کردند.

«فَأَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ - فرستادیم بر آن‌ها بادی» که مراد باد صبا است. چون نسیمی سرد

(۴۱۶) ملائکه

در شبهای زمستانی بوده، «وَجُنُودًا لَمْ تَرَوْهَا - و ملائکه‌ای که شما ایشان را نمی‌دیدید»، و آن ملائکه بودند که برای بیچاره کردن لشکر کفر آمدند. (۱)

### تعداد و نحوه شرکت ملائکه در جنگ‌ها

«... أَنِّي مُبَدِّئُكُمْ بِالْأَلْفِ مِنَ الْمَلَائِكَةِ مُرَدِّفِينَ ... إِذْ يُوحَىٰ رَبُّكَ إِلَى الْمَلَائِكَةِ أَنِّي مَعَكُمْ...!» (۹ و ۱۲ / انفال)

۱- المیزان ج، ۳۲ ص ۱۳۸.

تعداد و نحوه شرکت ملائکه در جنگ‌ها (۴۱۷)

مراد از نزول هزار ملائکه ردیف دار نزول هزار نفر از ملائکه است، که عده دیگری را در پی دارند، بنابراین هزار ملائکه ردیف دار به سه هزار ملائکه نازل شده (مذکور در آیه «يُبَدِّئُكُمْ رَبُّكُمْ بِثَلَاثَةِ أَلْفٍ مِنَ الْمَلَائِكَةِ مُنَزَّلِينَ») منطبق می‌شود. «وَمَا جَعَلَهُ اللَّهُ إِلَّا- بُشْرَىٰ وَلِتَطْمَئِنَّ بِهِ قُلُوبُكُمْ وَمَا النَّصِيرُ إِلَّا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ!». معنای آیه این است که امداد به فرستادن ملائکه به منظور بشارت شما و آرامش دل‌های شما بود، نه برای این که کفار به دست آنان هلاک گردند. هم‌چنان که آیه: «إِذْ يُوحَىٰ رَبُّكَ إِلَى الْمَلَائِكَةِ أَنِّي مَعَكُمْ فَجَبَّتْ وَالَّذِينَ ءَامَنُوا سَأَلْتَنِي فَيَقُولُ الَّذِينَ كَفَرُوا الرَّعْبُ!» نیز اشاره به آن دارد.

این معنا کلام بعضی از تذکره نویسان را تأیید می‌کند که گفته‌اند: ملائکه برای کشتن کفار نازل شده بودند، و احدی از ایشان را نکشتند، برای این که نصف و یا ثلث کشته شدگان را علی بن ابیطالب صلوات الله علیه کشته بود و ما بقی یعنی نصف و یا دو

(۴۱۸) ملائکه

ثلث دیگر ما بقی مسلمین به قتل رسانیده بودند، و منظور از نزول ملائکه تنها و تنها سیاهی لشکر و در آمیختن با ایشان بوده، تا بدین وسیله مسلمانان افراد خود را زیاد یافته و دل‌هایشان محکم شود و در مقابل دل‌های مشرکین مرعوب گردد.

و این که فرمود: «وَمَا النَّصِيرُ إِلَّا- مِنْ عِنْدِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ!» بیان انحصار حقیقت یاری در خدای تعالی است، و این که اگر پیشرفت و غلبه به کثرت نفرات و داشتن نیرو و شوکت بود، می‌بایستی مشرکین بر مسلمانان غلبه پیدا کنند که هم عده‌شان بیشتر بود و هم مجهزتر از مسلمین بودند.

جمله «إِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ» می‌فرماید: به عزت خود آن‌ها را یاری داده، و به حکمتش یاریش را به این شکل و به این صورت

اعمال کرد.

«إِذْ يُوحَىٰ رَبُّكَ إِلَى الْمَلَائِكَةِ أَنِّي مَعَكُمْ فَجَبَّتُوا الَّذِينَ ءَامَنُوا سَأَلْتَنِي فَيَقْلُوبِ الَّذِينَ

تعداد و نحوه شرکت ملائکه در جنگ‌ها (۴۱۹)

كَفَرُوا الرُّعْبَ - آن هنگام را که خداوند وحی کرد به ملائکه که من با شمایم پس استوار بدارید کسانی را که ایمان آوردند، به زودی در دل‌های آنان که کافر شدند ترس و وحشت می‌افکنم.»

«فَاضْرِبُوا فَوْقَ الْأَعْنَاقِ وَاضْرِبُوا مِنْهُمْ كُلَّ بَنَانٍ!» مراد از این که فرمود: بالای گردن‌ها را بزنید این است که سرها را بزنید و مراد به «كُلَّ بَنَانٍ» جمع اطراف بدن است یعنی دو دست و دو پا و یا انگشتان دست‌هایشان را بزنید تا قادر به حمل سلاح و در دست گرفتن آن نباشد. ممکن است خطاب در «فَاضْرِبُوا» به ملائکه باشد. (۱)

۱- المیزان ج، ۱۷ ص ۳۳

(۴۲۰)

## فصل یازدهم: وظیفه ملائکه در بشارت و هلاکت

### ندای روح القدس و ملائکه در تولد دو پیامبر

«فَنَادَتْهُ الْمَلَائِكَةُ وَهُوَ قَائِمٌ يُصَلِّي فِي الْمِحْرَابِ أَنَّ اللَّهَ يُبَشِّرُكَ بِيحْيَى!»

(۳۹ / آل عمران)

از فرمایش خداوندی که می‌فرماید: «أَنَّ اللَّهَ يُبَشِّرُكَ بِيحْيَى»، استفاده می‌شود که نام‌گذاری فرزند زکریا به «یحیی» از طرف خداوند متعال بوده است. در سوره مریم نیز خداوند متعال می‌فرماید: «يَا زَكَرِيَّا إِنَّا نُبَشِّرُكَ بِغُلَامٍ اسْمُهُ يَحْيَى لَمْ نَجْعَلْ لَهُ مِنْ قَبْلُ نَدَىٰ رُوحِ الْقُدُسِ وَ الْمَلَائِكَةُ فِي تَوْلَادِهِ» (۴۲۱)

سَمِيًّا، (۷ / مریم)

شباهت و محاذات کامل بین «یحیی» و «عیسی» وجود دارد و در آن چه ممکن بوده است به یکدیگر شباهت رسانیده‌اند. خدای متعال درباره یحیی گوید: «... يَا يَحْيَى خُذِ الْكِتَابَ بِقُوَّةٍ وَ ءَاتَيْنَاهُ الْحُكْمَ صَبِيًّا وَ حَنَانًا مِنْ لَدُنَّا وَ زَكُوَّةً وَ كَانَ تَقِيًّا - ... ای یحیی تو کتاب الهی را به قوت فراگیر. ما به یحیی در سن کودکی مقام نبوت بخشیدیم و به او از نزد خود برکت و طهارت عطا کردیم و او شخصی پرهیزکار بود، او را به پدر و مادر مهربان نمودیم. او اصلاً به کسی ستم نکرد و معصیت خدا را مرتکب نشد. سلام حق در روز ولادت و روز وفات و روز قیامت بر او باد!»

درباره عیسی علیه‌السلام چنین گوید:

«فَأَرْسَلْنَا إِلَيْهَا رُوحَنَا... قَالَ إِنَّمَا أَنَا رَسُولُ رَبِّكِ لِأَهَبَ لَكِ غُلَامًا زَكِيًّا - ما روح القدس

(۴۲۲) ملائکه

را به سوی او (مریم) فرستادیم... (روح القدس به مریم گفت:) من فرستاده پروردگار توام که به فرمان او برای بخشیدن فرزندتی پاک به تو آمده‌ام... پروردگارت فرمود: این کار بر من آسان است. ما آن فرزند را نشانه‌ای برای مردم، و رحمتی از جانب خود قرار می‌دهیم... مریم اشاره کرد به طفل... گفتند چگونه با طفل گهواره سخن گوئیم؟ در این هنگام طفل (به امر خدا گفت:) همانا من بنده خاص خدایم که مرا کتاب آسمانی و شرف و نبوت عطا فرمود - در هر کجا که باشم مرا مبارک قرار داده است و تا زنده‌ام به نماز و زکات دستور داده است، هم چنین نیکوئی با مادرم مرا سفارش کرده است، و مرا ستمکار و شقی قرار نداده است - درود



حق در روز ولادت و مرگ و قیامت بر من است!»

از این که خدای متعال درباره یحیی می‌فرماید: «مُصِیْبًا بِكَلِمَةٍ مِّنَ اللَّهِ»، روشن می‌شود که یحیی از زمره اتباع و پیروان «عیسی بن مریم» و از اوصیاء و

ندای روح القدس و ملائکه در تولد دو پیامبر (۴۲۳)

جانشینان حضرتش بوده است زیرا «کلمه» ای که یحیی مصدق اوست همانا عیسی بن مریم می‌باشد. (۱)

### تعداد و مأموریت ملائکه بشارت و هلاکت

«وَلَقَدْ جَاءَتْ رُسُلُنَا إِبْرَاهِيمَ بِالْبُشْرَى...» (۶۹ تا ۷۶ / هود)

«رُسُل» فرشتگانی هستند که برای بشارت به سوی ابراهیم و برای هلاکت

۱- المیزان ج، ۲۰ ص ۱۹۱.

(۴۲۴) ملائکه

ساختن قوم به سوی لوط فرستاده شده بودند. مفسرین به طور قطع می‌گویند که عدد آنها از دو تا بیشتر بوده است. در بعضی روایات از اهل بیت علیه‌السلام وارد شده که چهار فرشته گرامی بودند.

بشارتی که فرستادگان برای ابراهیم علیه‌السلام آورده بودند صراحتاً در آیه ذکر نشده و آنچه از بشارت ذکر شده بشارتی است که ملائکه به زن ابراهیم دادند و بشارت به خود ابراهیم در جای دیگر مثل سوره «الحجر» و «الذاریات» ذکر شده و در این دو سوره اسم کسی که به ابراهیم بشارت او را دادند ذکر نشده که آیا اسحاق بوده یا اسماعیل یا هر دو. ظاهر سیاق آیات در سوره این است که بشارت در این جا بشارت به اسحاق است.

- «فَلَمَّا رَأَىٰ آيَاتِهِمْ لَا تَصِلُ إِلَيْهِ نَكِرَهُمْ وَأَوْجَسَ مِنْهُمْ خِيفَةً.»

تعداد و مأموریت ملائکه بشارت و هلاکت (۴۲۵)

نرسیدن دست فرشتگان به طعام کنایه از آن است که آنها دست به سوی غذا دراز نمی‌کردند و این نشانه دشمنی و در دل داشتن شر بود. لذا ابراهیم علیه‌السلام احساس ترس از ایشان کرد. فرشتگان برای تأمین و دلخوش کردن او گفتند: «لَا تَخَفْ إِنَّا أُرْسِلْنَا إِلَىٰ قَوْمٍ لُّوطٍ.» و آن وقت ابراهیم دانست که آنها ملائکه مکرم خدایند که از اکل و شرب و نظایر آن که لازمه بدن مادی است منزه‌اند و برای مقصد خطیری فرستاده شده‌اند.

از آیه چنین بر می‌آید که ابتدا به ابراهیم خبر دادند که به سوی قوم لوط فرستاده شده‌اند و بعد به او بشارت دادند و آن گاه در خصوص قوم لوط با یکدیگر به گفتگو پرداختند و ابراهیم شروع کرد به مجادله با ملائکه که عذاب را از قوم لوط باز دارد و ملائکه به او خبر دادند که قضای الهی حتم است و عذاب نازل خواهد شد و به هیچ وجه بازگشت ندارد.

(۴۲۶) ملائکه

و این که می‌گویند: «إِنَّهُ قَدْ جَاءَ أَمْرٌ رَبِّكَ»، مقصود این است که امر خدا به جایی رسیده که هیچ چیز نمی‌تواند آن را دفع کند و دگرگون سازد «وَأَنَّهُمْ أَتَيْهِمْ عَذَابٌ غَيْرٌ مَّذُودٍ!» زیرا ظاهر این جمله این است که عذاب در آینده نازل می‌شود زیرا اگر امر صادر شده بود فرمان خدا از آن چه فرمان بدان تعلق گرفته تخلف نمی‌پذیرد.

- «وَلَمَّا جَاءَتْ رُسُلُنَا لُوطًا سِيَاءَ بِهِمْ وَضَاقَ بِهِمْ ذَرْعًا وَقَالَ هَذَا يَوْمٌ عَصِيبٌ!»

چون رسولان ما یعنی ملائکه‌ای که بر ابراهیم نازل شده بودند به نزد لوط آمدند لوط از آمدنشان ناراحت شد و از چاره اندیشی برای نجات آنان از شر قوم فرو ماند زیرا ملائکه به صورت جوانان خوش سیمائی بر او وارد شده بودند و قوم لوط حرص شدیدی

نسبت به انجام فحشا داشتند لذا لوط نتوانست خود را نگهداری کند و گفت: «هَذَا يَوْمٌ عَصِيبٌ: یعنی روز سختی است که بدی آن به هم گره خورده است.»

تعداد و مأموریت ملائکه بشارت و هلاکت (۴۲۷)

- «قَالُوا يَلُوطُ إِنَّا رُسُلُ رَبِّكَ لَنْ يَصِلُوا آلَ لَيْكَةَ!»

چون کار به این جا کشید خطاب به لوط گفتند: «ما فرستادگان پروردگار توئیم.» و بدین ترتیب برای او روشن کردند که فرشته هستند و خود را معرفی کردند که از نزد خدا فرستاده شده‌اند و دلش را آرام کردند که قوم هرگز بدو دست نخواهند یافت و جریان کار به صورتی شد که خدا در جای دیگر از کلام خود می‌فرماید: «با لوط به خاطر میهمانانش مراوده کردند ما هم چشمانشان را بی‌نور کردیم.» (۳۷ / قمر)

- «فَأَسْرِ بِأَهْلِكَ بِقِطْعٍ مِنَ اللَّيْلِ وَ لَا يَلْتَفِتْ مِنْكُمْ أَحَدٌ إِلَّا أَمْرًا تَكُنُ إِنَّهُ مُصِيبُهَا مَا أَصَابَهُمْ إِنَّ مَوْعِدَهُمُ الصُّبْحُ أَلَيْسَ الصُّبْحُ بِقَرِيبٍ - ما برای عذاب کردن و هلاک ساختن قوم فرستاده شده‌ایم پس تو خویشتن و خاندان خویش را نجات بده و با خاندانت در پاسی از شب حرکت کن و از دیار اینان خارج شوید زیرا صبح امشب به عذاب خدا هلاک خواهند شد و تو وقت زیادی تا صبح نداری و هیچ یک از شما نباید به پشت سر خود نگاه کند.»

(۴۲۸) ملائکه

- «فَلَمَّا جَاءَ أَمْرُنَا جَعَلْنَا عَلَيْهَا سَافِلَهَا وَ أَقْطَرْنَا عَلَيْهَا حِجَارَةً مِنْ سِجِّيلٍ مَنْضُودٍ مُسَوَّمَةً عِنْدَ رَبِّكَ!»

- چون امر ما یعنی امر خدا به ملائکه دایر بر عذاب آنان یعنی کلمه «کُنْ» که خدا در آیه «إِنَّمَا أَمْرُهُ إِذَا أَرَادَ شَيْئًا أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ» بدان اشاره کرده، در رسید، شهرشان را زیر و بالا کردیم و بر سرشان واژگون کردیم و بر آنان سنگی بارانیدیم که با گل آمیخته و سخت بود و نزد پروردگار تو و در علم او علامت گذاری شده بود و در خور آن نبود که از هدفی که پرتاب شده بود تا بدان اصابت کند تخطی کند.

«وَ مَا هِيَ مِنَ الظَّالِمِينَ بِبَعِيدٍ - چنین عذابی از ستمگران دور نیست.» (۱)

تعداد و مأموریت ملائکه بشارت و هلاکت (۴۲۹)

### چگونگی تمثیل و تکلم ملائکه بشارت و هلاکت

«وَ تَبَيَّنْهُمْ عَنْ ضَيْفِ إِبْرَاهِيمَ!» (۵۱ / حجر) «هَلْ آتَيْكَ حَدِيثٌ ضَيْفِ إِبْرَاهِيمَ الْمُكْرَمِينَ؟» (۲۴/ ذاریات)

مراد از ضیف ابراهیم ملائکه مکرمی است که برای بشارت به او و این که به زودی صاحب فرزند می‌شود، و برای هلاکت قوم لوط فرستاده شدند. پس ملائکه سلام کردند سلامی مخصوص.

۱- المیزان ج، ۲۰ ص ۱۹۱.

(۴۳۰) ملائکه

معنای کلام ابراهیم که گفت: «إِنَّا مِنْكُمْ وَجِلُونَ»، این است که ما از شما می‌ترسیم. و این سخن ابراهیم بعد از آن بود که ملائکه نشسته، و ابراهیم برای آنان گوساله‌ای بریان حاضر کرد، و میهمانان از خوردنش امتناع کردند. ملائکه در پاسخ وی برای تسکین ترس او و تأمین خاطرش گفتند: ما فرستادگان پروردگار توئیم و نزد تو آمده‌ایم تا به فرزند دانا بشارت دهیم. ابراهیم در دنباله کلام ملائکه پرسش کرد آیا در چنین جای و روزی مرا به فرزند دار شدن بشارت می‌دهید؟ آن هم از همسر عجزه عقیمی! «قَالُوا بَشَرْنَاكَ بِالْحَقِّ!» - این جمله پاسخ ملائکه است بر ابراهیم.

«قَالَ فَمَا خَطْبُكُمْ أَيُّهَا الْمُرْسَلُونَ قَالُوا إِنَّا أُرْسِلْنَا إِلَى قَوْمٍ مُجْرِمِينَ!»

آیات فوق سؤال ابراهیم و پاسخ ملائکه به سؤال ابراهیم است. گفتند از ناحیه خدای

چگونگی تمثّل و تکلم ملائکه بشارت و هلاکت (۴۳۱)

سبحان فرستاده شده‌ایم به سوی قومی مجرم و گناهکار، آن گاه عده‌ای را استثنا فرموده: «إِلَّا آلَ لُوطٍ - مگر آل لوط را»، که همه آن‌ها را از عذاب نجات خواهیم داد «إِلَّا امْرَأَتَهُ قَدَرْنَا لَهَا لِمَنَ الْغَابِرِينَ - مگر همسرش که او از باقی ماندگان است.» «فَلَمَّا جَاءَ آلَ لُوطٍ الْمُرْسَلُونَ قَالَ إِنَّكُمْ قَوْمٌ مُنْكَرُونَ - لوط به فرشتگان گفت شما قومی ناشناسید!» گفتند ما آن خبری را آورده‌ایم که این مردم در آن شک می‌کردند و هر چه تو اندازشان می‌دادی باور نمی‌نمودند و مراد از این که فرمود: «آتَيْنَاكَ بِالْحَقِّ - حق را آورده‌ایم»، قضاء حقی است که خدا درباره قوم لوط رانده بود و دیگر مفرّی از آن باقی نبود.

«فَأَسْرِبْ بِأَهْلِكَ بِقِطْعٍ مِنَ اللَّيْلِ!» - حال که ما با عذابی غیر مردود آمده‌ایم بر تو واجب است شبانه اهل و عیالت را برداشته حرکت کنی، آنان را جلو انداخته و خودت دنبال سرشان بروی تا کسی از آنان جا نماند و در حرکت سهل انگاری نکنند، و مواظب باش (۴۳۲) ملائکه

کسی دنبال سر خود نگاه نکند، و مستقیم به آن سو که مأمور می‌شوید بروید، از این جمله آخری چنین به دست می‌آید که یک راهنمای خدائی ایشان را هدایت می‌کرد. و قائدی آنان را به پیش می‌راند.

«وَقَضَيْنَا إِلَيْهِ ذَلِكَ الْأَمْرَ أَنَّ دَابِرَ هُوْلَاءِ مَقْطُوعٌ مُّصْبِحِينَ!» - ما امر عظیم خود را نسبت به عذاب ایشان حتمی نمودیم در حالی که آن را از راه وحی به لوط اعلام نمودیم و گفتیم که نسل این قوم صبح همین امشب قطع شدنی و آثارشان از نسل و بنا و عمل و هر اثری دیگر که دارند محو شدنی است.

«لَعَمْرُكَ إِنَّهُمْ لَفِي سَكْرَتِهِمْ يَعْمَهُونَ!» - ای محمّد صلی‌الله‌علیه‌وآله به زندگی و بقای تو سوگند، که قوم لوط در مستی خود که همان غفلت از خدا و فرو رفتگی در شهوات و فحشا و منکر است مرتد بودند، «فَأَخَذَتْهُمُ الصَّيْحَةُ»، لاجرم صدای مهیب ایشان را گرفت،

چگونگی تمثّل و تکلم ملائکه بشارت و هلاکت (۴۳۳)

در حالی که داشتند وارد بر اشراق و دمیدن صبح می‌شدند که ناگهان بالای شهرشان را پائین، و پائین را بالا کردیم، و شهر را یک باره زیر و رو نمودیم، و علاوه بر آن سنگی از سجیل بر آنان بارانیدیم. (۱)

## نزول ملائکه برای عذاب جوامع فاسد

«هَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا أَنْ تَأْتِيَهُمُ الْمَلَائِكَةُ أَوْ يَأْتِيَ أَمْرٌ رَبِّكَ كَذَلِكَ فَعَلَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ.» (نحل / ۳۳)

۱- میزان ج، ۲۳ ص ۲۶۳ و میزان ج، ۳۶ ص ۲۸۳.

(۴۳۴) ملائکه

در این آیه به داستان مستکبرین از مشرکین برگشته و پاره‌ای از اقوال و افعالشان را ذکر نموده و وضع‌شان را با طاغیان از امت‌های گذشته و مآل امر آنان مقایسه می‌کند.

سیاق آیه فوق و مخصوصا داستان عذابی که در آیه بعدی آن است ظهور در این دارد که آیه در مقام تهدید است، و بنابراین مراد از آمدن ملائکه نازل شدن آنان برای عذاب استیصال است، و خلاصه در مقام بیان مطلبی است که امثال آیه «ما نُنزِلُ الْمَلَائِكَةَ إِلَّا بِالْحَقِّ وَ مَا كَانُوا إِذَا مُنْظَرِينَ - ملائکه را نازل نمی‌کنیم مگر به حق، و در این صورت دیگر مهلت داده نمی‌شوند»، در مقام بیان آنند. و مقصود از اتیان امر ربّ تعالی قیام قیامت و فصل قضا و انتقام الهی از ایشان است. جمله «كَذَلِكَ فَعَلَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ» - تأکید تهدید سابق است و تأیید مطلب به ارائه

نزول ملائکه برای عذاب جوامع فاسد (۴۳۵)

نظیر، و معنایش این است که کسانی هم که قبل از ایشان بودند، مانند ایشان بودند، مانند ایشان حق را انکار و استهزاء کردند و خلاصه کاری را که به حسب طبع دلواپسی از عذاب خدا می‌شود مرتکب شدند.

«فَأَصَابَهُمْ سَيِّئَاتُ مَا عَمِلُوا - و عذاب آن چه کردند به ایشان رسید!» این ظلم از خدای تعالی نبود، بلکه ظلمی بود که خود ایشان به خود کردند و خدای تعالی هم این عذاب را برای یک بار و دوبار ظلم ایشان نفرستاد، بلکه ایشان را مهلت داد تا آن جا که بر ظلم خود ادامه دادند، آن گاه عذاب را فرستاد. (۱)

### هلاکت قوم لوط، شرایط و محل حادثه

۱- المیزان ج، ۲۴ ص ۸۶.

(۴۳۶) ملائکه

«وَلَمَّا جَاءَتْ رُسُلُنَا إِبْرَاهِيمَ بِالْبُشْرَى قَالُوا إِنَّا مُهْلِكُوا أَهْلَ هَذِهِ الْقَرْيَةِ إِنَّ أَهْلَهَا كَانُوا ظَالِمِينَ!» (۳۱ / عنکبوت)

این آیه اجمال سرگذشت هلاکت قوم لوط را بیان می‌کند، و می‌رساند که هلاکتشان به وسیله رسولانی از ملائکه بود، که خداوند آنان را نخست نزد ابراهیم علیه‌السلام فرستاد، و آن ملائکه آن جناب و همسرش را به تولد اسحاق و یعقوب بشارت دادند و سپس خبر دادند که مأمور به سوی قوم لوط هستیم، تا هلاکتشان کنیم، که داستان مفصل آن در سوره «هود» و سوره‌هائی دیگر آمده است.

«قَالُوا إِنَّا مُهْلِكُوا أَهْلَ هَذِهِ الْقَرْيَةِ»، یعنی ملائکه به ابراهیم گفتند - ما اهل این قریه

هلاکت قوم لوط، شرایط و محل حادثه (۴۳۷)

را هلاک خواهیم کرد. و از این که گفتند: «اهل این قریه» بر می‌آید که قریه لوط در نزدیکی آن محلی بوده که ابراهیم علیه‌السلام در آن جا منزل کرده بود، و آن سرزمین مقدس فلسطین است.

جمله «إِنَّ أَهْلَهَا كَانُوا ظَالِمِينَ»، بیان علت هلاک کردن ایشان است. می‌فرماید علت این که می‌خواهیم هلاکتشان کنیم، این است که ظالمند، و رذیله ظلم در آن‌ها ریشه‌دار شده است. ظلم این قوم ظلم مخصوصی بوده، که آنان را مستوجب هلاکت کرده، نه مطلق ظلم که آن روز مردم بدان مبتلا بودند، کأنه فرموده: اهل این قریه بدان جهت که اهل چنین قریه‌ای هستند ظالمند.

چون فرستادگان ما نزد لوط شدند به سبب ایشان بد حالی عارضش شد، برای این که فرستادگان به صورت جوانانی زیبا و بی مو مجسم شده بودند، لوط ترسید مبادا

(۴۳۸) ملائکه

مردم درباره آنان قصد سوء کنند، که اگر چنین شود او از دفاع از آنان ناتوان خواهد شد، و در برابر میهمانان شرمنده خواهد گشت.

فرستادگان گفتند: مترس و غمگین مباش، که احتمال هیچ خطری که تو را تهدید کند در بین نیست تا چه رسد به خطر یقینی.

- ما تو و خانواده‌ات را نجات خواهیم داد، مگر همسرت را که از باقی‌ماندگان خواهد بود، یعنی باقی‌ماندگان در عذاب ... غیر از تو و خانواده‌ات آن چه در قریه نفس کش هست دچار عذابی می‌شوند که ما از آسمان نازل خواهیم کرد، به خاطر فسق‌هایی که می‌کردند.

ما از این قریه تنها علامتی روشن باقی می‌گذاریم، برای مردمی که تعقل دارند، تا از دیدن آن عبرت گیرند و از خدا بترسند، و آن علامت همان آثار و خرابه‌هایی است که بعد از نزول عذاب از قریه باقی می‌ماند: «وَأَنْكُمْ لَتَمُرُّونَ عَلَيْهِمْ مُصْبِحِينَ وَ بِاللَّيْلِ أَفْلا

هلاکت قوم لوط، شرایط و محل حادثه (۴۳۹)

تَعْقِلُونَ - و شما همواره در صبح و شب بر خرابه آنان عبور می‌کنید باز تعقل نمی‌کنید؟»

لکن امروز معلوم نیست که آن آثار کجاست، و چه بسا گفته شود که بعد از جریان هلاکت آنان، آب دریا شهر را گرفت و آن دریا همان «بحر لوط» است. و لکن از ظاهر آیه به طوری که ملاحظه می‌کنید بر می‌آید که آثار این شهر در زمان نزول آیات مورد بحث معروف بوده که آیه سوره حجر درباره همین آثار صراحتاً فرموده: «وَأَنَّهَا لَبَسِيلٌ مُّقِيمٌ - و آن شهر خراب بر سر راهی است ثابت.» (۷۶ / حجر) و در سوره صافات فرموده - شما همواره در صبح و شب بر خرابه‌های آنان عبور می‌کنید. (۱۳۷ و ۱۳۸ / صافات) (۱)

۱- المیزان ج، ۳۱ ص ۱۹۸

(۴۴۰) ملائکه

### مفهوم همزمانی آمدن ملائکه و نزول عذاب

«هَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا تَأْتِيهِمُ الْمَلَائِكَةُ أَوْ يَأْتِي رَبُّكَ أَوْ يَأْتِي بَعْضُ آيَاتِ رَبِّكَ؟»

(۱۵۸ / انعام)

اموری که در آیه شریفه ذکر شده قضاوت حتمی و حکم قطعی خداوند است به این که آنان را از بین برده و زمین را از لوث وجودشان پاک سازد.

لازمه این سیاق این است که مراد از آمدن ملائکه، عذاب آوردن آنها باشد، هم‌چنان که از آیه «مَا نُنَزِّلُ الْمَلَائِكَةَ إِلَّا بِالْحَقِّ وَمَا كَانُوا إِذَا مُنْظَرِينَ - ما فرشتگان را جز به حق نازل نمی‌کنیم و آن وقت دیگر مهلت نیابند،» نیز همین معنی افاده شده است.

مفهوم همزمانی آمدن ملائکه و نزول عذاب (۴۴۱)

مراد از آمدن پروردگار آمدن قیامت است که روز ملاقات پروردگار است زیرا آن روز روز انکشاف تام و جلوه حق و ظهور توحید خداست. در آن روز دیگر حجابی بین او و بین مخلوقات نیست، چه شأن قیامت همین است که پرده از روی حقیقت هر چیز بردارد، همین انکشاف و ظهور بعد از خفا و حضور بعد از غیبت مصحح اطلاق آمدن خداست نه این که - العیاذ بالله - آمدن او مانند آمدن دیگران مستلزم اتصاف به صفات اجسام بوده باشد.

و اما مراد از آمدن بعضی از آیات پروردگار یا آمدن آیه و حادثه‌ای است که باعث تبدیل و دگرگونی نشئه حیات ایشان باشد، به طوری که دیگر نتوانند به قدرت و اختیاری که قبلاً داشته‌اند برگردند، مانند حادثه مرگ که نشئه عمل را به نشئه جزای برزخی مبدل می‌سازد، یا آیه‌ای است که مستلزم استقرار ملکه کفر و انکار در نفوس

(۴۴۲) ملائکه

آنان باشد به طوری که نتوانند به مسئله توحید اذعان و ایمان پیدا کنند و دل‌هایشان به حق اقبال نکند و اگر هم به زبان اعتراف کنند از ترس عذابی باشد که با آن روبه رو شده‌اند.

و یا آیت، آمدن عذابی است از ناحیه خداوند که برگشت نداشته و مفری از آن نباشد، و ایشان را مضطر به ایمان کند تا بلکه با ایمان آوردن خود را از آن عذاب برهانند و لکن ایمانشان سودی نبخشد، چون ایمان وقتی اثر دارد که از روی اختیار بوده باشد.

پس این امور یعنی آمدن ملائکه و یا آمدن پروردگار و یا آمدن بعضی از آیات پروردگار همه اموری هستند که به وقوع پیوستن آن همراه با قضاء به قسط و حکم به عدل است و مشرکین که هیچ حجتی و موعظتی در آنان اثر نمی‌کند جز همین پیش آمده‌ها را

نخواهند داشت، اگر چه خودشان از آن غافل باشند. آری پیش آمدی که دارند واقع خواهد شد چه بدانند و چه ندانند. (۱)  
مفهوم همزمانی آمدن ملائکه و نزول عذاب (۴۴۳)  
۱- المیزان ج، ۱۴ ص ۲۷۵.  
(۴۴۴) ملائکه

## فصل دوازدهم: اعتقادات باطل در مورد ملائکه

### نفی عقیده باطل تصرف جن و ملک در تکوین

«قُلِ ادْعُوا اللَّهَ أَوِ ادْعُوا الرَّحْمَنَ أَيُّمَا تَدْعُوا فَلَهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى!»  
(اسراء / ۱۱۰)

این آیه از آیات برجسته قرآنی است که آن حقیقتی را که قرآن کریم از مسئله توحید  
(۴۴۵)

ذات و توحید عبادت در قبال دید و ثنیت (مشرکین) نسبت به توحید در ذات و شرک در عبادت می‌بیند آشکار و روشن می‌سازد. و ثنیت، خدای سبحان را ذاتی متعال از هر حد و وصفی می‌بیند و همین ذات مطلق وقتی به یکی از تعینات که خود اسمی است از اسماء متعین می‌شود همان را تولّد می‌خوانند، و از نظر دید و ثنیت، ملائکه و جن مظاهر عالی‌ای برای اسماء هستند، و به همین جهت آن دو را از فرزندان خدا دانستند که در عالم کون دخل و تصرف دارند، و نیز از نظر دید آنان عبادت عبادت کنندگان و توجه هر متوجهی از مرحله ظهور اسماء و مرتبه فرزندان خدا که مظاهر اسمای اویند تجاوز نمی‌کند (و به خدا نمی‌رسند، هر چند که او خیال کند متوجه خدا شده بلکه در حقیقت متوجه خدا شده بلکه در حقیقت متوجه همان فرزندان خدا گشته است).  
(۴۴۶) ملائکه

به نظر وثنی‌ها خواندن هر اسمی از اسماء خدا پرستیدن همان اسم است، یعنی پرستیدن ملک و جن است که مظهر آن اسم است، و همان جن و ملک اله و معبود آن عبادت است، و تعدد خدایان از همین جا ریشه گرفته است که چون دعاها انواع زیادی داشته و زیادی انواع دعاها هم به خاطر زیادی و تعدد انواع حاجات بوده است.

اسماء و یا مظاهر اسماء از جن و ملک را فرزندان خدا دانستن خطاست زیرا اطلاق فرزند یا پسر بر جن و ملک، چه اطلاق به نحو حقیقت باشد و چه به نحو مجاز و به عنوان احترام و تشریف، محتاج نوعی سنخیت و اشتراک میان ولد و والد و پسر و پدر است و ساحت کبریائی خدای تعالی منزّه است از این که چیزی غیر او شریک در ذات و یا کمال باشد.  
نسبت تصرف در کون را به جن و ملک دادن هر قسم تصرف باشد باطل است زیرا  
نفی عقیده باطل تصرف جن و ملک در تکوین (۴۴۷)

این ملائکه و همچنین اسمائی که ملائکه مظاهر آنند خودشان از خود، مالک چیزی نیستند و در قبال خدای تعالی در هیچ چیز استقلال ندارند.

هیچ سببی از اسباب فعاله عالم نیست مگر این که خدا قدرت و سببیت را به آن داده، پس مالک حقیقی هر چه که اسباب مالکند خداست، و قادر هر قدرتی که آن‌ها از خود نشان دهند خداست نه خود آنان.

و این آن حقیقتی است که آیه بعدی هم که می‌فرماید: «وَقُلِ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي لَمْ يَتَّخِذْ وَلَدًا وَلَمْ يَكُنْ لَهُ شَرِيكٌ فِي الْمُلْكِ وَ لَمْ يَكُنْ لَهُ وَلِيٌّ مِنَ الذُّلِّ!» آن را افاده می‌کند. (۱)

۱- المیزان ج، ۲۶ ص ۲۱.

(۴۴۸) ملائکه

### نیاز ملائکه و جن و انسان به خدا

«أُولَئِكَ الَّذِينَ يَدْعُونَ يَبْتَغُونَ إِلَىٰ رَبِّهِمُ الْوَسِيلَةَ...» (۲۵ / اسراء)

این ملائکه و جن و انس که مشرکین معبودشان خوانده‌اند خودشان برای تقرب به درگاه پروردگار خود وسیله می‌خواهند تا به او نزدیک تر باشند و راه او را بروند، و به کارهای او اقتدا کنند، همه امید رحمت از خدا دارند و در تمامی حوائج زندگی وجودشان به او مراجعه می‌کنند، از عذاب او بیم‌ناکند، از او می‌ترسند و معصیتش نمی‌کنند، در حالی که عذاب پروردگار محذور است و باید از آن احتراز جست.

مسئله توسل و دست به دامن شدن به بعضی از مقربین درگاه خدا به طوری که از

نیاز ملائکه و جن و انسان به خدا (۴۴۹)

آیه «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَابْتَغُوا إِلَيْهِ الْوَسِيلَةَ» (۳۵ / مائده) بر می‌آید عمل صحیحی است، غیر این عمل است که مشرکین بت پرست می‌کنند، چه ایشان متوسل درگاه خدا می‌شوند، ولی تقرب و عبادت را نسبت به ملائکه و جن و اولیای انس انجام می‌دهند، و عبادت خدای را ترک می‌کنند نه او را عبادت می‌کنند و نه به او امیدوارند و نه از او بیم‌ناک‌اند، بلکه همه امید و ترسشان نسبت به وسیله است، و لذا تنها همو را عبادت می‌کنند، و امیدوار رحمت او و بیم‌ناک از عذاب اویند آن‌گاه برای تقرب به آن وسیله که به زعم ایشان یا ملائکه است و یا جن و یا انس متوسل به بت‌ها و مجسمه‌ها شده خود آن‌ها را می‌کردند، و بت‌ها را می‌پرستیدند، و با دادن قربانی‌ها به آن‌ها تقرب می‌جستند.

و سخن کوتاه ادعای اصلی شان این بود که ما به وسیله بعضی از مخلوقات خدا به

(۴۵۰) ملائکه

درگاه او تقرب می‌جوئیم، ولی در مقام عمل آن وسیله را مستقلاً پرستش نموده از خود آن‌ها بیم‌ناک و به خود آن‌ها امیدوار بودند، بدون این که خدا را در آن منافع مورد بیم مؤثر بدانند، پس در نتیجه بت‌ها و یا آلهه را شرکای خدا در ربوبیت و پرستش می‌دانستند. (۱)

### شرک در پرستش ملائکه

«وَلَا يَأْمُرُكُمْ أَنْ تَتَّخِذُوا الْمَلَائِكَةَ وَالنَّبِيِّينَ أَوْلِيَاءَ!» (۸۰ / آل عمران)

۱- المیزان ج، ۲۵ ص ۲۲۳.

شرک در پرستش ملائکه (۴۵۱)

طایفه‌ای از اهل کتاب که «صابئین» نامیده می‌شوند، ملائکه را پرستش می‌کردند، و عمل خود را هم به دعوت دینی نسبت می‌دادند. هم‌چنین عرب‌های جاهلیت ملائکه را «دختران خداوند» می‌گفتند، و خود را هم متدین به دین ابراهیم علیه‌السلام می‌دانستند! این راجع به پرستش ملائکه.

اما موضوع پرستش پیغمبران: مانند قول یهود که می‌گفتند: «عزیر» فرزند خداست و قرآن هم آن را از ایشان حکایت می‌کند. موسی علیه‌السلام چنان چیزی را تجویز نکرده، در تورات هم جز یگانگی پروردگار عالم چیز دیگری نیست.

(۱)

۱- المیزان ج، ۶ ص ۱۴۴.

(۴۵۲) ملائکه

### نفی عقیده باطل الوهیت ملائکه

«وَمَا مِنَّا إِلَّا لَهُ مَقَامٌ مَّعْلُومٌ وَإِنَّا لَنَحْنُ الصَّافُونَ وَإِنَّا لَنَحْنُ الْمُسَبِّحُونَ.»

(۱۶۴ تا ۱۶۶ / صافات)

این آیات سه گانه در این مقامند که عقیده مشرکین بر الوهیت ملائکه را باطل کنند، از این طریق که با اعتراف خود عقیده کفار را باطل می‌کنند. توضیح این که مشرکین اعتراف دارند به این که ملائکه خودشان مربوب و عبد خدای تعالی هستند، چیزی که نفی عقیده باطل الوهیت ملائکه (۴۵۳)

هست می‌گویند: همین مربوب‌های خدا خود رب موجودات پائین‌تر از خویشند، و در آن موجودات استقلال در تدبیر و تصرف دارند، و از تدبیر عالم هیچ مقدارش مربوط به خدا نیست، و ملائکه خودشان این معنا را قبول ندارند، یعنی خود را مستقل در تدبیر عالم نمی‌دانند، هر چند که واسطه و سبب متوسط بین خدا و خلق هستند، پس آن چه که در این آیات ملائکه از خود نفی می‌کنند، همان استقلال در تدبیر است، نه سببیت به اذن خدا، پس اعتقاد مشرکین به مربوب بودن ملائکه کافی است در ابطال اعتقاد دیگرشان، و آن این که ملائکه رب عالم باشند، هم چنان که آیه: «بَلْ عِبَادٌ مُّكْرَمُونَ لَا يَسْبِقُونَهُ بِالْقَوْلِ وَهُمْ بِأَمْرِهِ يَعْمَلُونَ - بلکه بندگان شریف خدایند که در سخن از او پیشی نمی‌گیرند و همه به امر او عمل می‌کنند»، (۲۶ و ۲۷ / انبیاء) هم از یک سو سببیت و وساطت ملائکه را اثبات می‌کند، و هم از سوی دیگر استقلال آنان را انکار می‌نماید. (۱)

(۴۵۴) ملائکه

### نفی اعتقادات مشرکین در پرستش ملائکه

«لَنْ يَشْتَكِفَ الْمَسِيحُ أَنْ يَكُونَ عَبْدًا لِلَّهِ وَلَا الْمَلَائِكَةُ الْمُقَرَّبُونَ!»

(۱۷۲ / نساء)

آیه فوق احتجاج دیگری است بر نفی الوهیت مسیح علیه‌السلام مطلقاً - خواه فرض کنیم که مسیح فرزند است و یا فرض کنیم سومی سه‌تاست. زیرا مسیح علیه‌السلام بنده خداست و هرگز از بندگی خدا استنکاف ندارد.

۱- المیزان ج، ۳۳ ص ۲۸۱.

نفی اعتقادات مشرکین در پرستش ملائکه (۴۵۵)

این مطلبی است که نصاری منکر نیستند و اناجیلی که میانشان دائر است صریح است در این که وی بندگی خدا می‌کرده است، و چه معنی دارد شیئی، خودش را و یا یکی از سه تا، سومی را که وجودش منطبق بر هر کدام از سه تا است، عبادت کند. آیه فوق این سخن را درباره ملائکه تعمیم می‌دهد زیرا عین دلیل درباره آنان جریان دارد، و جماعتی از مشرکین هم - مثل مشرکین عرب - می‌گفتند: ملائکه دختران خدایند. این که در آیه عیسی علیه‌السلام را تعبیر به «مسیح» و ملائکه را با صفت «مقربون» ذکر کرده مقصود این است که عیسی علیه‌السلام هرگز از عبادت خدا استنکاف ندارد، چگونه استنکاف کند در حالی که مسیح است یعنی مبارک است؟ ملائکه هم استنکاف ندارند، چگونه استنکاف داشته باشند در حالی که مقربین خدایند، و اگر این امید می‌رفت که از عبادت خدا سرباز زنند هرگز خدا این را مبارک و آنان را مقرب نمی‌کرد. چگونه ممکن است مسیح و ملائکه مقرب از عبادت خدا استنکاف کنند در حالی که کسانی که از بین بندگان اعم از جن و انس و ملائکه از عبادت خدا استنکاف کنند و تکبر ورزند،



همگی به سوی او محشور و بر حسب اعمالشان مجازات خواهند شد و مسیح و ملائکه این را می‌دانند و بدان ایمان دارند و از آن می‌پرهیزند. (۱)

(۴۵۶) ملائکه

### عدم رضایت ملائکه مورد پرستش

۱- المیزان ج، ۹ ص ۲۳۲.

عدم رضایت ملائکه مورد پرستش (۴۵۷)

«وَيَوْمَ يُحْشَرُهُمْ جَمِيعًا ثُمَّ يَقُولُ لِلْمَلَائِكَةِ أَهَؤُلَاءِ إِيَّاكُمْ كَانُوا يَعْبُدُونَ؟»

(۴۰ / سبأ)

در جمله فوق که خدای تعالی سؤال می‌کند، منظور سؤال از اصل فرشته پرستی نیست، و از ملائکه نمی‌پرسد که آیا بت پرستان شما را پرستش می‌کردند یا نه، چون اگر سؤال این بود، دیگر معنا نداشت ملائکه انکار کنند و بگویند: «سُبْحَانَكَ أَنْتَ وَوَيْلٌ لِّنا!» چون در این که مشرکین ملائکه را می‌پرستیدند هیچ حرفی نیست، بلکه مراد از سؤال رضایت ملائکه است، که آیا شما به پرستش مشرکین و خضوع عبادتشان در برابر شما راضی بودید، یا خیر؟ همان طور که در آیه «أَأَنْتَ قُلْتَ لِلنَّاسِ اتَّخِذُونِي وَأُمَّيَّ إِلَهَيْنِ مِنْ دُونِ اللَّهِ؟» (۵۱ / نحل) از حضرت مسیح علیه‌السلام نمی‌پرسد که آیا تو چنین

(۴۵۸) ملائکه

دستوری داده‌ای؟ چون هر چند ظاهر عبارت همین معنا را می‌رساند، اما می‌دانیم که منظور این نیست، چون خدای تعالی می‌داند که مسیح علیه‌السلام چنین دستوری نمی‌دهد، بلکه مراد این است که آیا تو راضی بودی که امت تو را به عنوان خدای دوم پرستند؟ خواهی گفت: این را هم خدا می‌دانست که نه ملائکه به شرک راضی بودند و نه مسیح علیه‌السلام به شرک نصاری، در جواب می‌گوئیم: بله درست است که خدا این را هم می‌دانست، امّا منظور از این عبارت این است که به هر دو طایفه بفهماند که امیدی که به شفاعت ملائکه و شفاعت حضرت مسیح داشتند، بی‌جا بوده، و برای همیشه از این شفاعت ناامید باشند، و هر چه در دنیا به این منظور عبادت کردند، همه هدر رفته، و بی‌فایده بوده است.

«قَالُوا سُبْحَانَكَ أَنْتَ وَوَيْلٌ لِّنا مِنْ دُونِهِمْ بَلْ كَانُوا يَعْبُدُونَ الْجِنَّ أَكْثَرُهُمْ بِهِمْ مُؤْمِنُونَ.» (۴۱ / سبأ)

عدم رضایت ملائکه مورد پرستش (۴۵۹)

ملائکه در پاسخی که به سؤال خدای تعالی داده‌اند تمامی مراسم ادب را رعایت کرده‌اند، نخست او را به طور مطلق و بدون قید و شرط منزّه از این دانستند که کسی غیر از او سزاوار پرستش باشد، و در ثانی رضایت خود را از این که معبود مشرکین واقع شوند، نفی نموده و عرضه داشته‌اند: که ما به چنین خطائی راضی نبوده‌ایم، ثانیاً همین معنا را پوست کنده و صریح نگفته‌اند، و نخواستند که حتی چنین خطائی را به زبان بیاورند، نگفتند: ما به عبادت آنان راضی نبودیم، و اصلاً نامی از عبادت آن‌ها نبردند، تا مقام تخاطب و گفتگوی با خدای را به مطلبی که گوش خراش باشد آلوده نکرده باشند، نه با تصور آن، و نه با تصدیقش.

بلکه در پاسخ گفتند: که ما به غیر تو ولیی برای خود نمی‌شناسیم، و ولی ما تنها تویی، و با نفی ولایت غیر خدا عدم رضایت خود را به طور کنایه رساندند.

(۴۶۰) ملائکه

سپس بنا به حکایت قرآن کریم گفتند: «بَلْ كَانُوا يَعْبُدُونَ الْجِنَّ أَكْثَرُهُمْ بِهِمْ مُؤْمِنُونَ.» و جن دومین طایفه از طوایف سه گانه‌ای هستند که مورد پرستش مشرکین واقع شده‌اند. مشرکین سه طایفه از موجودات را می‌پرستیدند: ملائکه، جن، و قدیسین از بشر. از

این سه طایفه دو طایفه اول در استحقاق پرستش مقدّم بر طایفه سوّمند. و طایفه سوم هر چند که اگر به حد کمال رسیده باشند، از دو طایفه اول افضلند، ولیکن هر چه باشند ملحق به آن دو طائفه‌اند. و این که ملائکه در کلام خود کلمه اضطراب و اعراض، یعنی کلمه «بَلْ» را به کار بردند دلیل بر این است که جن به پرستش بت پرستان راضی بوده‌اند.

و این جنّیان همان کسانی هستند که وثنی‌ها آن‌ها را مبادی شرور، و پیدایش فساد در عالم می‌دانستند، و آن‌ها را می‌پرستیدند که به اصطلاح باج سیلی به آن‌ها داده، و از عدم رضایت ملائکه مورد پرستش (۴۶۱) شرّشان محفوظ بمانند، هم‌چنان که ملائکه را مبدأ تاریخ پنداشته و آن‌ها را می‌پرستیدند، تا به وسیله این باج خیرات آن‌ها را به سوی خود سرازیر کنند. (۱)

### نفی عقیده باطل منکرین انزال وحی

«...لَوْلَا أَنْزَلَ عَلَيْنَا الْمَلَائِكَةَ أَوْ نَرَى رَبَّنَا...؟» (۲۱ / فرقان)

این آیات اعتراض دیگری از مشرکین بر رسالت رسول را حکایت نموده که  
۱- المیزان ج، ۳۲ ص ۲۹۶.

(۴۶۲) ملائکه

خواسته‌اند با آن اعتراض، رسالت وی را رد کنند، و حاصل اعتراضشان این است که اگر ممکن باشد که از جنس بشر بدان جهت که بشر است شخصی رسول شود، و ملائکه بر او وحی خدای سبحان بیاورد، و رسول خدا را ببیند، و با او از راه وحی سخن بگوید، باید سایر افراد بشر نیز بدان جهت که بشرند دارای این خصایص بگردند، پس اگر آن چه او ادّعا می‌کند حق باشد باید ما، و یا بعضی از ما نیز مانند او باشیم، آن چه را او مدّعی دیدنش است ببینیم، و آن چه او درک می‌کند ما نیز درک بکنیم. البته این اعتراض را از امت‌های سابق آموخته بودند، چون بنا به حکایت قرآن مبتکر آن اقوام خیلی قدیمی بودند، که گفتند: «إِنَّكُمْ إِلَّا بَشَرٌ مِثْلُنَا!»

این که فرمود: «لَوْلَا أَنْزَلَ عَلَيْنَا الْمَلَائِكَةَ أَوْ نَرَى رَبَّنَا»، حکایت اعتراض کفّار است بر رسالت رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله، که آن را به صورت تحریص آوردند. بیان حجّت آنان این است  
نفی عقیده باطل منکرین انزال وحی (۴۶۳)

که اگر رسالت که عبارت است از نازل شدن ملائکه به وحی و یا تکلم خدا با بشر به مشافهه - چیزی است که نیل به آن برای بشر امکان دارد، که ما هم مانند این شخص مدّعی رسالت بشر هستیم، چرا ملائکه بر ما نازل نمی‌شوند، و پروردگاران را نمی‌بینیم.

تعبیر از خدای تعالی به کلمه «رَبِّ» نوعی تمسخر ایشان را می‌فهماند، چون مشرکین خدای تعالی را ربّ خود نمی‌دانستند، بلکه به عقیده آنان ارباب که پرستش می‌شوند، ملائکه و روحانیات از کواکب، و امثال آن است، و خدای سبحان ربّ الارباب است، پس در حقیقت به رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله گفته‌اند: تو معتقدی که خدا ربّ توست و به تو علاقه‌مند است، و به همین جهت تو را از میان همه افراد بشر به تکلم با خود اختصاص داده، اگر خدا پروردگار ما نیز هست پس چرا با ما حرف نمی‌زند؟ و چرا خود را به ما نشان نمی‌دهد.

(۴۶۴) ملائکه

علاوه بر این که مشرکین از پرستش ارباب اصنام یعنی ملائکه و روحانیات کواکب و امثال آن عدول نموده، و به جای آن‌ها خود

اصنام و مجسمه‌ها را پرستیدند، برای این بود که بت‌ها و مجسمه‌ها محسوسند، و از مشاهده پرستنده در هنگام پرستش و قربانی غایب نیستند. (۱)

### تصوّرات باطل مشرکین در رسالت ملائکه

۱- المیزان ج، ۲۹ ص ۲۸۴.

تصوّرات باطل مشرکین در رسالت ملائکه (۴۶۵)

«...وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ لَأَنْزَلَ مَلَائِكَةً مَا سَمِعْنَا بِهَذَا فِي آبَائِنَا الْأُولِينَ؟»

(۲۴ / مؤمنون)

سیاق آیه دلالت می‌کند بر این که بزرگان قوم نوح مطالب این دو آیه را در خطاب به عموم مردم گفته‌اند، تا همه را از نوح روی گردان نموده و علیه او تحریک و بر آزار و اذیتش تشویق کنند، باشد تا به این وسیله ساکتش سازند. گفتند: «وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ لَأَنْزَلَ مَلَائِكَةً»، که حاصلش این است که اگر خدا خواسته باشد ما را به دعوت عینی خود بخواند، باید یکی از ملائکه مقرب خود، و یکی از شفعا ئی که واسطه میانه ما و خداست برای این کار انتخاب کند، و به سوی ما گسیل بدارد نه یک بشری که هیچ نسبت و ارتباطی با او ندارد، علاوه بر این که اگر آن ملائکه را که (۴۶۶) ملائکه

گفتیم بفرستد، و آن‌ها بشر را به سوی یکتاپرستی دعوت کنند، و بگویند که نباید ما ملائکه را ارباب و معبودهای خود بگیریم، بشر بهتر گفته آنان را می‌پذیرد، و زودتر تصدیق می‌کند، چون خود آنان می‌گویند که غیر خدا را نباید پرستید. و اگر از ارسال ملائکه تعبیر به انزال کرد، ارسال با انزال تحقق و خارجیت پیدا می‌کند، و اگر به لفظ جمع تعبیر کرد، نه مفرد، شاید به این جهت باشد که مرادشان از این ملائکه همان ملائکه‌ای باشد که مشرکین آلهه خود گرفتند، و این گونه فرشتگان در نظر مشرکین بسیارند. (۱)

### عقاید فرقه‌های مختلف مشرک در زن بودن ملائکه

۱- المیزان ج، ۲۹ ص ۴۲.

عقاید فرقه‌های مختلف مشرک در زن بودن ملائکه (۴۶۷)

«وَالصّٰفٰتِ صَفًّا فَالزّٰجِرٰتِ زَجْرًا فَالتّٰلِيٰتِ ذِكْرًا!» و «أَمْ خَلَقْنَا الْمَلَائِكَةَ إِنَاثًا وَ هُمْ شٰهِدُونَ!» (۱ و ۱۵۰ / صافات)

ممکن است برای خواننده این سؤال پیش بیاید که چرا قرآن کریم کلمات مخصوص به زنان را درباره ملائکه استعمال کرده، و فرموده: «صافات، زاجرات، و تالیات» و نفرموده: «صافون و زاجرون و تالون». در جواب باید بگوییم: وقتی سخن از جماعتی به میان آید جایز است لفظ مؤنث درباره آنان استعمال کرد، چون کلمه جماعت مؤنث است و صافات و زاجرات و تالیات به اعتبار لفظ جماعت مؤنث آمده و خلاصه مؤنث لفظی است.

(۴۶۸) ملائکه

خداوند در آیات ۱۴۹ و ۱۵۰ سوره فوق معترض عقاید کفار شده، که درباره خدایان خود که یا ملائکه یا جن بود چه عقایدی داشتند و چگونه ملائکه را دختران خدا نامیده و برای جن قائل به نسبت و خویشاوندی با خدا شدند و به طور کلی وثنیت که یا برهمنائی هستند، و یا بودائی، و یا صابئی، معتقد نبودند که تمامی ملائکه دختر و زن هستند، بلکه بعضی از آنان این اعتقاد را داشتند، لکن آن چه از بعضی از قبایل عرب مانند وثنی‌های قبیله جهینه و سلیم و خزاعه و بنی ملیح حکایت شده، این است که اینان قائل به

مؤنث و ماده بودند. و اما اعتقاد به این که بین جن و خدا خویشاوندی هست، و نسبت جن سرانجام به خدا منتهی می شود، فی الجمله از تمامی فرقه‌های نام برده به شرک، نقل شده است.

«أَمْ خَلَقْنَا الْمَلَائِكَةَ إِنَاثًا وَهُمْ شَاهِدُونَ؟» از ایشان پرسید آیا ما ملائکه را ماده خلق عقاید فرقه‌های مختلف مشرک در زن بودن ملائکه (۴۶۹)

کرده‌ایم، و آیا مشرکین در روزی که ما ملائکه را خلق می کردیم آن جا حاضر بودند، و مادگی ملائکه را دیدند؟ یا این که نه تنها حاضر نبودند، بلکه چنین ادعائی هم نمی توانند بکنند. علاوه بر این که اصولاً نری و مادگی یک مسئله‌ای است که جز از راه حس نمی توان اثباتش کرد، و ملائکه برای مشرکین محسوس نبودند. و این جمله ردّ ماده بودن ملائکه است. (۱)

### نفی عقیده باطل زن بودن ملائکه و توالد آنها

۱- المیزان ج، ۳۳ ص ۱۹۵ و ج، ۳۳ ص ۲۷۵.

(۴۷۰) ملائکه

«وَجَعَلُوا الْمَلَائِكَةَ الَّذِينَ هُمْ عِبَادُ الرَّحْمَنِ إِنَاثًا!» (۱۹ / زخرف)

این آیه گفتار مشرکین را که ملائکه دختران خدایند معنا می کند، و این عقیده طوایفی از عرب جاهلیت بود، و گرنه وثنی‌های دیگر چه بسا که درباره بعضی از آلهه خود می گفتند: این آلهه مادر خدا، و این آلهه دختر خداست، ولی نمی گفتند که به کلی همه ملائکه دختر و زنند، لکن در آیه مورد بحث از وثنیان عرب حکایت می فرماید که چنین اعتقادی داشته‌اند.

و اگر ملائکه را با جمله: «الَّذِينَ هُمْ عِبَادُ الرَّحْمَنِ» توصیف کرده، برای این بوده که گفتار آنان را که ملائکه جنس ماده هستند ردّ کند، چون کلمه «عِبَادُ» وصف نر است، و ماده را عباد نمی گویند. خواهی گفت پس از این توصیف بر می آید ملائکه نر هستند، نفی عقیده باطل زن بودن ملائکه و توالد آنها (۴۷۱)

می گویم نه، لازمه عباد بودن آنان این نیست که به وصف نری هم متّصف گردند، چون نری و مادگی که در جانداران زمینی است از لوازم وجود مادی آنهاست، که باید مجهّز به آن باشند، تا نسلشان قطع نشود و ملائکه از مادّیت و تناسل بدورند.

«إِنَّ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ لَيَسْمُونَ الْمَلَائِكَةَ تَسْمِيَةَ الْأُنثَى!» (۲۷ / نجم)

این آیه عقیده مشرکین را بر این که ملائکه از جنس زنانند ردّ می کند، همان طور که در آیه ۲۶ همین سوره اعتقاد به شفاعت ملائکه به طور مطلق را ردّ کرده است.

مراد از تسمیه مشرکین ملائکه را به انثی همین است که می گفتند ملائکه دختران خدایند. پس مراد از کلمه «انثی» جنس زن است که اعم از یکی و بیشتر است. (۱)

۱- المیزان ج، ۳۵ ص ۱۴۶ و ج، ۳۷ ص ۷۹.

(۴۷۲) ملائکه

### نفی اعتقادات مشرکین در مورد ملائکه

«أَفَأَصْفَكُمْ رَبُّكُمْ بِالْبَنِينَ وَاتَّخَذَ مِنَ الْمَلَائِكَةِ إِنَاثًا إِنَّكُمْ لَتَقُولُونَ قَوْلًا عَظِيمًا!»

(۴۰ / اسراء)

این آیه خطاب به آن دسته از مشرکین است که می گفتند: ملائکه دختران خدا هستند، و یا بعضی از ایشان دختران اویند، و اگر در

آیه به جای کلمه «دختران» کلمه «زنان» را آورد از این جهت بود که ایشان جنس زن را پست می‌دانستند. معنای آیه این است که وقتی خدای سبحان پروردگار شما باشد، و پروردگار دیگری نداشته باشید و نفی اعتقادات مشرکین در مورد ملائکه (۴۷۳)

او همان کسی باشد که اختیاردار هر چیزی است آن وقت آیا جا دارد که بگویید شما را بر خودش مقدم داشته به شما پسر داده و از جنس اولاد جز دختران نصیب خود نکرده است؟ و ملائکه که به خیال شما از جنس زنانند به خود اختصاص داده؟ راستی حرف بزرگی می‌زنید که تبعات و آثار سوء آن بسیار بزرگ است. (۱)  
۱- المیزان ج، ۲۵ ص ۱۸۱.  
(۴۷۴) ملائکه

## درباره مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

بسم الله الرحمن الرحيم

جَاهِدُوا بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (سوره توبه آیه ۴۱)

با اموال و جانهای خود، در راه خدا جهاد نمایید؛ این برای شما بهتر است اگر بدانید حضرت رضا (علیه السلام): خدا رحم نماید بنده‌ای که امر ما را زنده (و برپا) دارد ... علوم و دانشهای ما را یاد گیرد و به مردم یاد دهد، زیرا مردم اگر سخنان نیکوی ما را (بی) آنکه چیزی از آن کاسته و یا بر آن بیافزایند) بدانند هر آینه از ما پیروی (و طبق آن عمل) می‌کنند

بنادر البحار-ترجمه و شرح خلاصه دو جلد بحار الانوار ص ۱۵۹

بنیانگذار مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان شهید آیت الله شمس آبادی (ره) یکی از علمای برجسته شهر اصفهان بودند که در دلدادگی به اهل بیت (علیهم السلام) بخصوص حضرت علی بن موسی الرضا (علیه السلام) و امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) شهره بوده و لذا با نظر و درایت خود در سال ۱۳۴۰ هجری شمسی بنیانگذار مرکز و راهی شد که هیچ وقت چراغ آن خاموش نشد و هر روز قوی تر و بهتر راهش را ادامه می‌دهند.

مرکز تحقیقات قائمیه اصفهان از سال ۱۳۸۵ هجری شمسی تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن امامی (قدس سره الشریف) و با فعالیت خالصانه و شبانه روزی تیمی مرکب از فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مختلف مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

اهداف: دفاع از حریم شیعه و بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام) تقویت انگیزه جوانان و عامه مردم نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی، جایگزین کردن مطالب سودمند به جای بلوتوث های بی محتوا در تلفن های همراه و رایانه ها ایجاد بستر جامع مطالعاتی بر اساس معارف قرآن کریم و اهل بیت علیهم السلام با انگیزه نشر معارف، سرویس دهی به محققین و طلاب، گسترش فرهنگ مطالعه و غنی کردن اوقات فراغت علاقمندان به نرم افزار های علوم اسلامی، در دسترس بودن منابع لازم جهت سهولت رفع ابهام و شبهات منتشره در جامعه عدالت اجتماعی: با استفاده از ابزار نو می توان بصورت تصاعدی در نشر و پخش آن همت گمارد و از طرفی عدالت اجتماعی در تزریق امکانات را در سطح کشور و باز از جهتی نشر فرهنگ اسلامی ایرانی را در سطح جهان سرعت بخشید.

از جمله فعالیتهای گسترده مرکز:

الف) چاپ و نشر ده ها عنوان کتاب، جزوه و ماهنامه همراه با برگزاری مسابقه کتابخوانی

ب) تولید صدها نرم افزار تحقیقاتی و کتابخانه ای قابل اجرا در رایانه و گوشی تلفن همراه

ج) تولید نمایشگاه‌های سه بعدی، پانوراما، انیمیشن، بازیهای رایانه‌ای و ... اماکن مذهبی، گردشگری و ...  
 د) ایجاد سایت اینترنتی قائمیه [www.ghaemiyeh.com](http://www.ghaemiyeh.com) جهت دانلود رایگان نرم افزارهای تلفن همراه و چندین سایت مذهبی دیگر

ه) تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و ... جهت نمایش در شبکه‌های ماهواره‌ای  
 و) راه‌اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ‌گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی (خط ۲۳۵۰۵۲۴)  
 ز) طراحی سیستم‌های حسابداری، رسانه‌سازی، موبایل‌سازی، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و ...  
 ح) همکاری افتخاری با دهها مرکز حقیقی و حقوقی از جمله بیوت آیات عظام، حوزه‌های علمیه، دانشگاهها، اماکن مذهبی مانند مسجد جمکران و ...

ط) برگزاری همایش‌ها، و اجرای طرح مهد، ویژه کودکان و نوجوانان شرکت‌کننده در جلسه  
 ی) برگزاری دوره‌های آموزشی ویژه عموم و دوره‌های تربیت مربی (حضور و مجازی) در طول سال  
 دفتر مرکزی: اصفهان/خ مسجد سید/ حد فاصل خیابان پنج‌رمان و چهارراه وفائی / مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان  
 تاریخ تأسیس: ۱۳۸۵ شماره ثبت: ۲۳۷۳ شناسه ملی: ۱۰۸۶۰۱۵۲۰۲۶  
 وب سایت: [www.ghaemiyeh.com](http://www.ghaemiyeh.com) ایمیل: [Info@ghaemiyeh.com](mailto:Info@ghaemiyeh.com) فروشگاه اینترنتی:  
[www.eslamshop.com](http://www.eslamshop.com)

تلفن ۲۵-۲۳۵۷۰۲۳-۲۳۱۱ (۰۳۱۱) فکس ۲۳۵۷۰۲۲ (۰۳۱۱) دفتر تهران ۸۸۳۱۸۷۲۲ (۰۲۱) بازرگانی و فروش ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹ امور  
 کاربران ۲۳۳۳۰۴۵ (۰۳۱۱)

نکته قابل توجه اینکه بودجه این مرکز؛ مردمی، غیر دولتی و غیر انتفاعی با همت عده‌ای خیر اندیش اداره و تامین گردیده و لی  
 جوابگوی حجم رو به رشد و وسیع فعالیت مذهبی و علمی حاضر و طرح‌های توسعه‌ای فرهنگی نیست، از اینرو این مرکز به فضل  
 و کرم صاحب اصلی این خانه (قائمیه) امید داشته و امیدواریم حضرت بقیه‌الله الاعظم عجل‌الله تعالی فرجه الشریف توفیق  
 روزافزونی را شامل همگان بنماید تا در صورت امکان در این امر مهم ما را یاری نمایندانشالله.

شماره حساب ۶۲۱۰۶۰۹۵۳، شماره کارت: ۶۲۷۳-۵۳۳۱-۳۰۴۵-۱۹۷۳ و شماره حساب شبا: IR۹۰-۰۱۸۰-۰۰۰۰-۰۰۰۰-۰۶۲۱-۰۶۰۹-۵۳  
 به نام مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان نزد بانک تجارت شعبه اصفهان - خیابان مسجد سید  
 ارزش کار فکری و عقیدتی

الاحتجاج - به سندش، از امام حسین علیه السلام: - هر کس عهده دار یتیمی از ما شود که محنت غیبت ما، او را از ما جدا کرده  
 است و از علوم ما که به دستش رسیده، به او سهمی دهد تا ارشاد و هدایتش کند، خداوند به او می‌فرماید: «ای بنده بزرگوار  
 شریک کننده برادرش! من در کرم کردن، از تو سزاوارترم. فرشتگان من! برای او در بهشت، به عدد هر حرفی که یاد داده است،  
 هزار هزار، کاخ قرار دهید و از دیگر نعمت‌ها، آنچه را که لایق اوست، به آنها ضمیمه کنید».

التفسیر المنسوب إلى الإمام العسکری علیه السلام: امام حسین علیه السلام به مردی فرمود: «کدام یک را دوست‌تر می‌داری: مردی  
 اراده کشتن بینوایی ضعیف را دارد و تو او را از دستش می‌رهانی، یا مردی ناصبی اراده گمراه کردن مؤمنی بینوا و ضعیف از  
 پیروان ما را دارد، اما تو دریچه‌ای [از علم] را بر او می‌گشایی که آن بینوا، خود را بدان، نگاه می‌دارد و با حجت‌های خدای متعال،  
 خصم خویش را ساکت می‌سازد و او را می‌شکند؟».

[سپس] فرمود: «حتماً رهاندن این مؤمن بینوا از دست آن ناصبی. بی‌گمان، خدای متعال می‌فرماید: «و هر که او را زنده کند، گویی  
 همه مردم را زنده کرده است!» یعنی هر که او را زنده کند و از کفر به ایمان، ارشاد کند، گویی همه مردم را زنده کرده است، پیش

از آن که آنان را با شمشیرهای تیز بکشد».

مسند زید: امام حسین علیه السلام فرمود: «هر کس انسانی را از گمراهی به معرفت حق، فرا بخواند و او اجابت کند، اجری مانند آزاد کردن بنده دارد».



مرکز تحقیقات و ترجمه

اصفهان

گامگاه

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی  
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

[www.Ghaemiyeh.com](http://www.Ghaemiyeh.com)

[www.Ghaemiyeh.net](http://www.Ghaemiyeh.net)

[www.Ghaemiyeh.org](http://www.Ghaemiyeh.org)

[www.Ghaemiyeh.ir](http://www.Ghaemiyeh.ir)

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

